

صرع محمد بن عبدالله و پیدایش اسلام

دکتر عباس صادقیان



نشر آوای بوف

صرع محمد بن عبدالله و پیدایش اسلام

نوشته و ترجمه : دکتر عباس صادقیان

روانشناس بالینی

نوروپسیکولوژیست



نشر آوای بوف

©AVAYE BUF - 2026

سرشناسه : صرع محمد بن عبدالله و پیدایش اسلام—

عنوان و نام پدید آورنده : صرع محمد بن عبدالله و پیدایش اسلام / [کتاب] / نویسنده: دکتر عباس صادقیان /
تهیه و تنظیم: قاسم قره داغی

مشخصات نشر : دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۵،

امور فنی و انتشار : قاسم قره داغی

مشخصات ظاهری : ۱۸۷ ص:؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.

شابک : نشر اینترنتی: 978-87-93926-56-1

موضوع : داستان / متن فارسی

DK5 : -

شماره کتابشناسی ملی : 978-87-93926-56-1

صرع محمد بن عبدالله و پیدایش اسلام

- نویسنده: دکتر عباس صادقیان
- چاپ اول: ۱۴۰۵
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: 978-87-93926-56-1
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه حقوق محفوظ است. باز نشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو(تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

www.AVAYEBUF.COM لینک دسترسی آنلاین به کتاب:

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من

این حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست در پس پرده گفتگوی من و تو

چون پرده در افتاد نه تو مانی و نه من

"حکیم عمر خیام"

فهرست

۶	 سخن ناشر:
۱۰	 مقدمه
۱۹	 منابع اصلی کتاب
۲۱	 محتوای فصول مختلف کتاب
۲۴	 فصل اول:
۲۴	 جاهلیت
۴۵	 فصل دوم:
۴۵	 محمد قبل از اسلام
۵۷	 فصل سوم:
۵۷	 اولین وحی
۷۴	 فصل چهارم:
۷۴	 صرع و انواع آن
۹۱	 فصل پنجم:
۹۱	 بیماری محمد
۱۰۵	 فصل ششم:
۱۰۵	 زیاده روی در رفتار جنسی
۱۱۸	 فصل هفتم:
۱۱۸	 تغییرات شخصیت، خشونت
۱۴۲	 فصل هشتم:
۱۴۲	 سفر به بهشت
۱۵۹	 فصل نهم:

۱۵۹.....	مکانیسم های دفاعی شخصیت محمد
۱۶۲.....	تجزیه و تحلیل مکانیسم های دفاعی شخصیت محمد
۱۷۱.....	فصل دهم:
۱۷۱.....	پیروزی بر بت پرستان و فوت محمد
۱۸۳.....	Selected Bibliography

سخن ناشر:

«صرع محمد و پیدایش اسلام» کتابی پژوهشی و متفاوت درباره یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ اسلام و یکی از سرنوشت‌سازترین تحولات تاریخ ادیان است. نویسنده در این اثر تلاش می‌کند زندگی و شخصیت محمد و چگونگی شکل‌گیری اسلام را از زاویه‌ای متفاوت از روایت‌های سنتی بررسی کند و برای فهم تجربه‌های موسوم به وحی، علاوه بر منابع تاریخی و اسلامی، از دانش روان‌شناسی، نورولوژی و نوروپسیکولوژی نیز بهره بگیرد. پرسش اصلی کتاب این است که آیا می‌توان برخی تجربه‌های ذهنی، حالات رفتاری و تغییرات شخصیتی محمد را با سازوکارهای عصبی و روان‌شناختی توضیح داد و از این مسیر، نگاه تازه‌ای به چگونگی پیدایش اسلام ارائه کرد.

نویسنده برای رسیدن به این هدف، ابتدا زمینه اجتماعی، فرهنگی، مذهبی و قبیله‌ای عربستان پیش از اسلام و شرایط زندگی محمد را بررسی می‌کند و سپس به مهم‌ترین نقطه آغاز رسالت او، یعنی نخستین تجربه وحی، می‌پردازد. در ادامه، بحث از تاریخ به حوزه نورولوژی وارد می‌شود و صرع، انواع آن و به‌ویژه ویژگی‌های صرع مرتبط با لوب گیجگاهی و تأثیر احتمالی آن بر ادراک، احساس، رفتار و تجربه‌های مذهبی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در همین چارچوب، نویسنده علائم و حالات گزارش شده درباره محمد را با یافته‌های علمی مقایسه می‌کند و فرضیه ابتلای او به صرع را مطرح و دنبال می‌کند. از نگاه نویسنده، بررسی این احتمال می‌تواند راهی برای فهم متفاوت برخی تجربه‌های منسوب به محمد و نقش آنها در شکل‌گیری شخصیت و رسالت او فراهم کند.

یکی از ویژگی‌های برجسته کتاب آن است که نویسنده موضوع را تنها به یک بیماری عصبی محدود نمی‌کند، بلکه پیامدهای احتمالی آن را در حوزه‌های مختلف زندگی محمد دنبال می‌کند. تغییرات شخصیتی، رفتارهای اجتماعی، خشونت، روابط جنسی، تجربه معراج، باور به جن و برخی مکانیسم‌های روانی از جمله موضوعاتی هستند که در ادامه پژوهش بررسی می‌شوند. در این رویکرد، نویسنده تلاش می‌کند میان تجربه فردی محمد، شرایط اجتماعی و سیاسی زمان او و تحولات بعدی جامعه اسلامی ارتباط برقرار کند و نشان دهد که چگونه یک تجربه شخصی می‌تواند

در بستر مناسب تاریخی و اجتماعی به یک جنبش دینی و سپس به یک ساختار گسترده اجتماعی و سیاسی تبدیل شود.

کتاب در عین حال تصویری گسترده‌تر از پیدایش اسلام ارائه می‌دهد. نویسندگان معتقد است برای فهم این تحول تاریخی نمی‌توان تنها به روایت‌های الهیاتی بسنده کرد و لازم است شخصیت محمد، محیط اجتماعی عربستان، ساختار قبایل، مناسبات قدرت، جنگ، اقتصاد و تحولات جامعه نیز مورد توجه قرار گیرند. از این منظر، «صرع محمد و پیدایش اسلام» تلاش می‌کند میان تاریخ یک فرد و تاریخ یک تمدن پیوند برقرار کند و نشان دهد که چگونه ویژگی‌های شخصی یک رهبر، تجربه‌های ذهنی او و شرایط اجتماعی پیرامونش می‌توانند در شکل‌گیری یک تحول بزرگ تاریخی نقش داشته باشند.

یکی دیگر از نقاط قابل توجه کتاب، استفاده نویسندگان از منابع اسلامی و تاریخی برای بازسازی زندگی محمد و بررسی روایت‌های مربوط به دوران مکه و مدینه است. قرآن، منابع سیره، احادیث و آثار تاریخی در کنار منابع علمی مرتبط با روان‌شناسی و نورولوژی قرار گرفته‌اند تا نویسندگان بتوانند موضوع را از چند زاویه بررسی کنند. همین ترکیب میان منابع تاریخی و علوم انسانی و پزشکی، به کتاب ماهیتی میان‌رشته‌ای داده و آن را از یک روایت صرفاً تاریخی یا مذهبی متمایز کرده است.

اهمیت این اثر تنها در نتیجه‌ای که درباره محمد مطرح می‌کند خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در نوع پرسشی است که پیش روی خواننده می‌گذارد. کتاب از خواننده می‌خواهد تجربه‌های دینی را علاوه بر معنای اعتقادی، به عنوان پدیده‌هایی انسانی و قابل مطالعه نیز مورد توجه قرار دهد و درباره رابطه میان مغز، ذهن، تجربه مذهبی، شخصیت و تاریخ بیندیشد. این زاویه نگاه می‌تواند زمینه‌ای برای گفت‌وگویی گسترده‌تر درباره منشأ باورهای دینی و نحوه تبدیل تجربه فردی به باور جمعی فراهم کند.

«صرع محمد و پیدایش اسلام» همچنین در بستر مسائل معاصر ایران معنای ویژه‌ای پیدا می‌کند. نویسندگان با توجه به تجربه جامعه ایران و نقش گسترده دین در ساختار سیاسی و اجتماعی آن، مطالعه منشأ تاریخی و انسانی اسلام را صرفاً موضوعی متعلق به گذشته نمی‌دانند. از این منظر، شناخت انتقادی تاریخ اسلام می‌تواند به درک بهتر رابطه میان دین، قدرت، سیاست و جامعه در

جهان معاصر نیز کمک کند. همین پیوند میان گذشته و حال، کتاب را برای خواننده ایرانی به اثری فراتر از یک پژوهش تاریخی تبدیل می‌کند.

این کتاب را می‌توان اثری در حوزه تاریخ اسلام، نقد دین، روان‌شناسی دین، نورولوژی و رابطه میان تجربه انسانی و باور مذهبی دانست؛ اثری که تلاش می‌کند با عبور از روایت‌های تثبیت شده، پرسش‌هایی تازه درباره محمد و پیدایش اسلام مطرح کند. مخاطب کتاب، خواننده‌ای است که می‌خواهد درباره تاریخ اسلام از زاویه‌ای متفاوت مطالعه کند، رابطه میان ذهن و تجربه مذهبی را بهتر بشناسد و درباره نقش شخصیت، شرایط اجتماعی و قدرت در شکل‌گیری ادیان تاریخی تأمل کند.

در نهایت، «صرع محمد و پیدایش اسلام» دعوتی به بازخوانی یکی از مهم‌ترین فصل‌های تاریخ بشر است؛ بازخوانی‌ای که در آن محمد نه تنها به عنوان یک شخصیت دینی، بلکه به عنوان انسانی تاریخی با ذهن، شخصیت، تجربه‌های فردی و شرایط اجتماعی مشخص مورد مطالعه قرار می‌گیرد. نویسنده تلاش کرده است با پیوند دادن تاریخ، روان‌شناسی و علوم اعصاب، دریچه‌ای تازه به مسئله وحی و پیدایش اسلام بگشاید و خواننده را با این پرسش بنیادی روبه‌رو کند که چگونه تجربه‌های ذهنی یک انسان می‌توانند در بستر تاریخ به یک باور جمعی، یک ساختار اجتماعی و سرانجام به یکی از بزرگ‌ترین ادیان جهان تبدیل شوند.

ارزش اصلی این کتاب در همین نگاه متفاوت و میان‌رشته‌ای است؛ نگاهی که خواننده را به مطالعه دوباره تاریخ، پرسش درباره روایت‌های پذیرفته شده و اندی‌شدن درباره رابطه میان انسان، ذهن، ایمان و قدرت دعوت می‌کند. «صرع محمد و پیدایش اسلام» از این منظر اثری برای کسانی است که به دنبال پاسخ‌های آماده نیستند، بلکه می‌خواهند درباره یکی از مهم‌ترین رخداد‌های تاریخ ادیان، پرسش‌های تازه‌ای مطرح کنند و گذشته را با نگاهی مستقل، پژوهشگرانه و انتقادی دوباره بخوانند.

قاسم قره داغی

نشر آوای بوف

مقدمه

از قرون اولیه اسلام این گمان وجود داشته که محمد ابن عبدالله پیامبر اسلام از بیماری صرع رنج میبرده . ولی این گفته به وسیله علمای اسلام رد می شده و تا قرن نوزدهم هیچ گونه تحقیق علمی در مورد آن نشده و این نوشته جات به بد گویی کفار نسبت داده شده است.

این کتاب اول بار در سال ۶۲۰۰ میلادی به انگلیسی نوشته شد و در دست بررسی علاقمندان قرار گرفت. همان طور که انتظار می رفت بعضی از خوانندگان از خواندن آن لذت بردند و بعضی دیگر با تنفر زیاد از آن یاد کردند. جالب اینجا بود که بیشتر کسانی که از این کتاب صریحاً نقد کرده بودند، بر من ایراد گرفته بودند که مراجع اسلام را درست نخواند هام و اسناد خوبی برای نوشتن این کتاب نداشته ام

این ایرادهای اشتباه نشان می داد که هیچ کدام از آنها اصل کتاب را نخوانده اند.

در ابتدای این کتاب باید بنویسم که چون تمام مقالات و کتب بنده به انگلیسی در آمریکانوشته و چاپ شده ، نام من برای هموطنان عزیزم در ایران شناخته نیست . مساله ای که در این کتاب مورد کنکاش قرار گرفته موضوع بسیار مهمی است و لازم بود که بنده مقداری از گذشته علمی خودم بگویم ، تا خوانندگان مرا بهتر بشناسند. امیدوارم که خوانندگان محترم این مقدمه را به مفاخره تعبیر نکنند، که در این سن زمان نامجویی گذشته است.

علاقه بنده به مطالعه کتب از دبستان شروع شد. در سالهای آخر دبیرستان به کمک یکی از اقوام که آشنایی در مجلس داشت ، به عضویت کتابخانه مجلس شورای ملی مفتخر شدم .

بنده در ایران دانشجوی روانشناسی دانشگاه ملی ایران بودم. یکی از روزهای دانشجویی وقتی که در سال دوم دانشگاه بودم به همراه یکی از دوستان بهیمارستان روانی رازی که به امی نآباد معروف بود رفتیم و آنجا بیمار را دیدم که از مرض اسکیزوفرنی رنج می برد و مطمئن بود پیامبر خداست. من به اشتباه فکر کردم که کسانی که ادعای پیامبری می کنند از اسکیزوفرنی رنج می برند ، ولی با مطالعه و دقت بیشتر دریافتم که در اشتباهم و یک بیمار اسکیزوفرنیک قدرت ذهنی (ego strength) آن را ندارد که کاری مثل کارهای پیامبران را انجام دهد. در نتیجه تصمیم گرفتم که این موضوع را به آینده محول کنم.

در زمان تحصیلات مقدماتی روانشناسی به خاطر علاقه به تاریخ ایران رشته کهدام رادر تاریخ ایران انتخاب کردم. علاقه من به رشته روانشناسی از سن چهارده سالگی شروع شد و علاقه به تاریخ ایران از کلاس چهارم ابتدایی آغاز شده بود و هنوز هم ادامه دارد و روزی نیست که به کتب تاریخ ایران سری نزنم. در رشته تاریخ این افتخار را داشتم که از محضر اساتید معروف آن زمان : دکتر علی شعبانی دیپلمه در تاریخ از دانشگاه سوربون ، و مرحوم دکتر حسین کریمان استاد تاریخ تمدن ایران استفاده کنم. رابطه بنده با این اساتید بیشتر از گذراندن چند کلاس بود. آن بزرگان در محیط خفقان آور ایران زمان ساواک ، بنده را اضافه بر کتبدرسی ، در پیدا کردن و خواندن کتب لازمه ، ممنوعه و قدیمه راهنمایی بسیار کردند.

یکی از بهترین شانس های زندگی بنده این بود که در سال سوم روانشناسی کار کوچ کی به عنوان دستیار روانشناسی در اولین مرکز مشاوره و راهنمایی ایران در سازمان تربیتی شهرداری تهران پیدا کردم. این سازمان از کودکان بی سرپرست از نوزاد تا هجده ساله نگهداری میکرد و به چند بخش در نقاط مختلف تهران تقسیم شده بود. بنده در بخش نوجوانان ۱۲ تا ۴۱ ساله کار می کردم.

در این محل با دو نفر از بزرگترین اساتید روانشناسی ایران آشنا شدم.

مرحوم پروفیسور سعید شاملو روانشناس بالینی رئیس دپارتمان روانشناسی دانشگاه تهران و مرحوم دکتر محمدنقی براهنیا استاد متخصص روان سنجیدان شگاه تهران. من هرچه از عالم روان شناسی دارم از آن دو مرحوم دارم.

آنها هر دو دکترای خود را از آمریکا گرفته بودند و در رشته هایشان از بزرگترین علمای ایران بودند. هنگامی که آن اساتید محترم از علاقه بیش از حد بنده به روانشناسی اطلاع حاصل کردند مسئولیت های بیشتری به من دادند و از من خواستند که در کارهای مربوط به تحقیقات علمی و آماری شرکت کنم. روشهای اجرا و تعبیر اغلب تست های هوش و شخصیت و روش های روان درمانی را من از این دو استاد بزرگوار فرا گرفتم. در ضمن کار روانشناسی، اجازه د ستیاری دکتر طریقتی استاد روانپزشکی دانشگاه تهران را در آن مرکز مشاوره و بیمارستان روانی روزبه پیدا کردم.

هنگام تحصیلات مقدماتی در ایران با کتاب های مرحوم دکتر علیشریعتی آشنا شدم و به حسینییه ارشاد رفته به سخنرانی های او گوش می دادم.

هر چند که سالها بعد هنگامی که از ارتباط او با پرویز ثابتی آگاه شدم آن احترامی را که برای او داشتم از دست دادم، ولی آنچه در بعضی از موضوعات علوم اجتماعی و سیاسی از او یاد گرفته بودم در ذهنم پایدار ماند.

در طول این سال ها در کار انقلاب ایران شرکت داشتم. هر چند که سواد کم بود و چیز زیادی از سیاست نمی فهمیدم فقط همین قدر می دانستم که از حکومت ایران خوشم نمی آید و مانند دانشجویان آن زمان میخواستم تحولاتی در ایران شده رژیم سلطنتی به دموکراسی تبدیل شود. داستانهای وحشتناک ساواک قابل تحمل نبود.

بعد از گرفتن لیسانس در ۲۳ سالگی به آمریکا رفتم. هیچ وقت آن روزی را که برای بار اول به کتابخانه دانشگاه رفتم فراموش نمیکنم. یک کتابخانه هشت طبقه بود که همراه با کتابخانه های متصل به آن بنده به تمام کتابخانه های دن یا و میلیونها کتاب دسترسی پیدا کرده بودم.

در عین حال از طریق کنفدراسیون دانشجویان ایرانی به کتابهای دسترسی پیدا شد که داشتن آنها در ایران کار را به ساواک و داغ و درفش می کشید. مثل بقیه به جان کتابهای کمونیستی، تاریخی، سیاسی و کتابهای دکتر شریعتی افتادم. چون سن و سوادم بالاتر رفته بود کتابها را بهتر می فهمیدم، نفرتی که از رژیم و ساواک داشتم پایم را به سیاست کشید. در حالیکه به هیچ نوع ایدئولوژی یا گروهی بستگینداشتم. بالاخره انقلاب شروع شد و شد آنچه نباید میشد. انقلاب خیلی زود به انحراف کشیده شد. رژیم سلطنتی که ما می خواستیم آن را به دموکراسی تبدیل کنیم، به یک نوع دیوانگی مذهبی تبدیل شد و آیت الله خمینی خدعه کرد و کلاه سر همه ما گذاشت. کار به آنجا رسید که ما ماندیم و تیغ هندیدر دست زنگی مست.

بنده هم دست از کار سیاست کشیدم و مشغول درس و مشق شدم.

فوق لیسانس و دکترای خود را در رشته روانشناسی بالینی گرفتم. این بار در هر دو دوره فوق لیسانس و دکترای رشته کهادم را انسان شناسی (آنتروپولوژی) انتخاب کردم. بعد دو سال رزیدنسی را در روانشناسی بالینی در یک بیمارستان روانی دولتی انجام دادم و آخر الامر در امتحان برد تخصصی امریکا قبول شده، مشغول به کار کلینیکی شده و به عنوان استادیار روانشناسی در دانشکده پزشکی مفتخر شدم.

به خاطر برخورد هر روزه با مذهب در ایران و حماقت حکومت مذهبی ایران، به همراه تحقیقات علمی در مورد مسائل مختلف، دو ست دایره مذهبی بودن انسان و این قضیه نامعقول وحی های پیامبران و ریشه داستانهای غیرقابل قبول معجزات آنها و اعتقاد سخت انسان را به آنها بیابم.

بنده در زمانی که در ایران زندگی می کردم، به اشتباه فکر می کردم، که ریشه مذهبی بودن ما خرافات هزاران ساله است. اما وقتی که در اجتماع آمریکا خوب وارد شدم. دیدم که باز در اشتباهم، و این مردم بسیار تحصیل کرده آمریکا هم تفاوتی با دهاتی های افغانستان ندارند، و همان اباطیل را تکرار میکنند.

در سال ۲۰۰۰ میلادی در دانشگاه فیلدینگ آمریکا برای دوره فوق دکتری قبول شدم و در شعبه دانشگاه نیویورک به مطالعه نوروپسیکولوژی (روانشناسی بالینی مغز) پرداختم. خوشبختانه هنگام مطالعه نوروپسیکولوژی رئیس بخش نورولوژی بیمارستان که از اشتیاق بنده به معلوم مربوط به مغز مطلع شده بود، به من اجازه داد که به همراه رزیدنتهای نورولوژی یک دوره سه ساله افتخاری در رشته نورورادیولوژی (نورولوژی مغز) را که مختص به رزیدنتهای پزشکی بود به خوانم. چون من پزشکی نخوانده بودم، اطلاعاتم به نورواناتومی کم بود، ولی به کمک اساتید و مطالعه، این نقص را تا حد ممکن برطرف کردم. اینکار نتیجه بسیار خوبی داشت و قدرت خواندن تصاویر CT scan و MRI مغز را به همراه مطالعات در نوروپسیکولوژی که علم تشخیص نهایی بیماریهای مغز به وسیله تستهای مخصوص روانشناسی است به پایان رساندم.

تقریباً ۱۰ سال اول کارم در روانشناسی بالینی بود و به کار معالجه بیماریهای روانی اشتغال داشتم، ولی سالهای بعدی را به مدت تقریباً ۱۷ سال به کار تشخیص، درمان و قادرسازی بیماران مغزی بخصوص بیماران سکته مغزی اختصاص دادم.

هنگام تحصیل نوروپسیکولوژی در یکی از کلاسها که موضوع درسم مسئله صرع بود از استادی شنیدم که پیامبر اسلام از بیماری صرع رنج می برده. من از او خواستم تا مرجع این ادعا را برای من بگوید و کتابی را به من معرفی کرد به نام کتاب:

One Blot Upon The Brain ضمناً او یاد آواری کرد که این کتاب به کلی نایاب است. خوشبختانه کتابدار بیمارستانی که در آن کار میکردم موفق شد نسخه ای از آن کتاب را بدست آورد. نویسنده این کتاب که در قرن نوزدهم نوشته شده ادعا می کرد که پیامبر اسلام به بیماری صرع مبتلا بوده است و آن صرع باعث وحی او شده است. آن چه برای من مهم بود این بود که نویسنده کتاب از چه مراجعی استفاده کرده. آیا مراجع او اروپایی هستند یا مسلمان؟ وقتی دیدم مراجع او تماماً از کتب عربی اولیه اسلام (سیره النبویه) است خیلی خوشحال شدم و همراه با مطالعه

صرع. اولین مراجع اسلامی را که بیوگرافی های پیامبر اسلام است به دست آوردم. بعد از چند ماه مطالعه به وضوح دریافتم که گفته استاد مصحیح بوده و مطالعات بعدی باعث شد که مدارک کافی برای اثبات این تز پیدا کنم.

در هنگام خواندن کتاب های مربوط به محمد، کتاب های مربوط به صرع رانیز خواندم تا از این نظر هم آشنایی کافی با این بیماری پیدا کنم. جمع کردن اطلاعات کافی برای اثبات چنین مطلبی احتیاج به مطالعه و وقت زیاد داشت و بیشتر از دو سال طول کشید. انواع صرع را به همراه آناتومی و تئوری های قدیم و جدید صرع را مطالعه کرده، چیزی را نخوانده نگذاشتم.

میتوانم به تحقیق قریب به یقین به گویم، که به وسیله کتابخانه بیمارستان و تمام کتابخانه های دنیا که به آن متصل بود، کلیه کتب و مقالات اصلی را که در مورد محمد به زبانهای فارسی، انگلیسی و عربی نوشته شده بود خواندم.

هنگام جمع کردن اطلاعات برای نوشتن کتاب چون میدانستم که با موضوع بسیار بزرگی برخورد دارم، در تمام موارد از معتبرترین کتب استفاده کردم تا از خردگیری های بیهوده جلوگیری کنم. وقتی که مطالعات کامل شد، نوبت به نوشتن رسید.

هنگام نوشتن کتاب اصول اساسی تحقیق را رعایت کرده، از گزافه گویی در مورد خوب یها و بدی های اشخاص خودداری کرده و به واقعیات پناه بردم. به همچنین سعی کردم که جز در مسائل جزئی و چیزهایی که از نظر تاریخی مورد قبول همهاست از مراجع معاصر کمک نگیرم.

بهترین وسیله شناخت محمد همان قرآن است. مخلوط ترجمه های انگلیسی قرآن که به وسیله مترجمین پاکستانی که تسلط بهتری به زبان انگلیسی دارند به همراه ترجمه و تفسیر های معتبر فارسی میتواند از گمراهی در خواندن قرآن جلوگیری کند. آشنایی کامل حتی آگاهی نسبی به زبان عربی از احتمال اشتباهات فاحش می کاهد.

در مراجع اصلی اسلام به احادیثی بر خورد می‌کنیم که احتمال وقوع آنها غیر ممکن است. در نتیجه استفاده از قرآن بر همه چیز برتری دارد. برای دوری از اشتباهات در ترجمه احادیث اصلی که در این کتاب استفاده شده، آن احادیث را به دارالترجمه فر ستادمتا در ترجمه‌ها اشکالی پیدا نشود.

تنها کتب جدیدی که از آنها استفاده کردم کتاب فروغ ابدیت آقای سبحانی بود که تاریخ جاهلیت را به فارسی ساده نگاشته‌اند. برای قرآن از تفسیر نمونه ۲۹ جلدی آیت الله مکارم شیرازی و ترجمه انگلیسی قرآن آقای شکیر پاکستانی در اینترنت در Multilingual Quran استفاده کردم.

کتب جدید همه از روی کتب قدیم نوشته شده‌اند و تعصبات شخصی بر روینگارندگان تأثیر گذاشته است، ولی کتب قدیمه اسلام زیربنای تاریخ اسلام هستند و جمعاً ۱۰ کتاب مثل تاریخ ابن اسحاق (ابن هشام)، تاریخ طبری (تاریخ السل والملوک)، الصحیح بخاری، تاریخ ابن سعد (طبقات الکبری)، تاریخ ابن‌اثیر (الکامل)، تاریخ بلاذری (فتوح البلدان)، الواقدی (المغازی) و چند کتاب سیره دیگر هستند که همراه با قرآن تاریخ اسلام را می‌سازند.

در این کتاب روی سخن اصلی ما با قضیه علل وحی گرفتن محمد و اثر آن بر روی رفتار او و تشکیل اسلام می‌باشد.

در نوشتن این کتاب گاهی لازم بود که از علم روانشناسی استفاده کنم و تجزیه تحلیل رفتار محمد را از این راه ادامه بدهم. تا آنجایی که توانستم در این موارد اشاره کرده‌ام که نوشته از آن خود من می‌باشد نه از دیگران.

تمام جاهایی که از عربی ترجمه شده هر دو متن را به فارسی و عربی نوشته‌ام تا اهل فن آن را به راحتی بخوانند. در ترجمه‌های عربی به فارسی از کتب معروف استفاده شده یا از دارالترجمه ابتیاع گردیده است. آخر الامر ترجمه‌ها از دوستان پزشکی که داشتم و زبان مادریشان عربی بود و به هر دو زبان آشنایی داشتند خواش کردم که تمام قسمت‌های عربی را دوباره خوانی کنند و اگر اشتباهی

یافتند، تصحیح کنند. ترجمه بعضی از کتب سیره از عربی به انگلیسی بهتر از ترجمه عربی - فارسی آنها بود. تمام ترجمه های انگلیسی به فارسی از خود من است.

وقتی که این پروژه به پایان رسید آنرا در دانشگاه نیویورک برای شاگردان و استادان رشته نورولوژی و نوروپسیکولوژی شرح دادم. برخورد این بینندگان بسیار عالی و غیرقابل تصور بود. بنده در ابتدا می خواستم که یک مقاله در مورد صرع محمد بنویسم ولی دوستانم مرا تشویق کردند که آن را به شکل کتابی بنویسم و عرض ه کنم که برای همیشه بماند. در ابتدا این کتاب چند سال قبل به زبان انگلیسی به نام **Sword and Seizure** نوشته و چاپ شده بود، ولی دوستان ایرانی خواندن آن را در زبان انگلیسی مشکل یافته بودند و تشویق کردند که آنرا به فارسی ترجمه و منتشر کنم. کتاب حاضر محصول این کار است.

الان که این مقدمه را می نویسم، ایران هنوز در چنگال ملایان است و مردم در رنج و سختی زندگی می کنند. زندان های سیاسی برقرار هستند، و هرگونه اعتراضی با سرکوب پاسخ داده می شود. در بیشتر از ۳۴ سال گذشته صدها هزار ایرانی در جنگ و بدبختی به هلاکت رسیده اند و زندان ها پر است از داستان های عجیب و غریب که مو را به بدن انسان راست می کند. آخوندهای یک لاقبای دیروزی پولدار شده اند و خود و خانواده شان به مردم سروری می کنند. کار فساد مالی به جایی رسیده که قیمت ارز خارجی هر روز گرانتر می شود و ارزش اشیاء ضروری بالاتر می رود. کسانی که گاه معترض می شوند با شکنجه و گلوله برخورد دارند و دولت اسلامی که همچون یک زن هر جایی آبرویش ریخته، دیگر ترسی از آبروریزی ندارد. آنها تنها یک چیز را می خواهند و آن باقی ماندنشان بر سر کار است. خوب به یاد دارم که در یک سخنرانی مرحوم شریعتی میگفت خداوندان زر، زور و تزویر را باید با یک شمشیر زد. اگر یکی از آنها بماند، آن دو دیگر را هم دوباره خواهند آورد. خدایان تزویراکنون خدایان زر و زور هم شده اند و ب رای مردم ایران جز سختی چیز دیگری نیست. آنها مرتب فریاد میکشند که مرگ بر آمریکا و مرگ بر اسرائیل، در حالی که اشکال در خارج نیست و از ماست که برماست.

این کتاب محصول نهایی یک عمر تحصیل و مطالعه در رشته روانشناسی و علاقه بی نهایت به تاریخ ایران به همراه چند سال مطالعه در مراجع اولیه اسلام.

اثرات جراحی مغزی بر روی رفتار انسان و کوشش در نوشتن یک کتاب علمی در موضوعی نه چندان مطلوب به شکل یک تز تحقیقاتی که حتما بعضی را بسیار ناراحت خواهد کرد است.

امیدوارم که بزرگان علم کمبودهای این نوشته را به بخشند زیرا نوشتن یک کتاب علمی به دو زبان انگلیسی و فارسی در غربت کاری ساده نبود و امیدوارم دشمنان ملت ایران که لباس تقدس به بر کرده اند به همت مردم ایران مانند دیگر ستمگران به زباله دان تاریخ ریخته شوند. ما هم بعد از این همه زجر باید فهمیده باشیم که نادر یا اسکندری در کار نیست و علاج این کار فقط به دست ماست.

این کتاب آخرین نوشته علمی من است برای ایرانیان، که از عمر چیزی باقی نمانده و امیدوارم که جوانان ایران از آن بیاموزند که این کار برای مال دنیا و مقام نبود و انگیزه ای جز عشق به ایران و دانش و علم تازه نوروپسیکولوژی (روانشناسی بالینی مغز) نداشت. اکنون که این مقدمه را می نویسم حتی یکنوروپسیکولوژیست در خاورمیانه نیست و این پیرمرد ۵۰ م راهی به وطن ندارد.

به یاد یکی از روزنامه های زمان جوانی

"این حقیقت را بخوانید و آن را در میان مردم پخش کنید"

منابع اصلی کتاب

۱- قرآن که به هر سه زبان در اختیارم بود. تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی
جلد (عرب ی-فارسی ۲۹). Multilingual Quran Shakir (انگلیسی ی-فارسی)

۲- سیره ابن هشام (سیره الرسول لله) که در اصل به وسیله ابن اسحاق نوشته شده (متولد ۴۷۰ میلادی و متوفی در سال ۷۶۷ میلادی). ابن اسحاق همان طور که از نامش پیدا است به احتمال زیاد مثل خیلی از مورخین اولیه اسلام از یک خانواده یهودی بوده، که بعدا مسلمان شدند. این کتاب توسط ابن هشام

جمع آوری گردیده و قدیم یتترین بیوگرافی موجود محمد است. ابن هشام در گردآوری بیوگرافی محمد قسمتهایی از کتاب ابن اسحاق را حذف کرده است. به احتمال زیاد ابن هشام صلاح اسلام را در نظر داشته، ولی چون ما از قسمتها حذف شده اطلاعی نداریم، دقیقا نمی دانیم که چه چیزی حذف شده و این یک پدیده زیان آور تاریخی است. نسخه انگلیسی این کتاب به نام

Life Of Mohammad به خوبی به انگلیسی ترجمه شده. ترجمه انگلیسی این کتاب به

ترجمه فارسی آن ارجحیت دارد و بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

۳- المغازی نوشته واقدی در سه جلد. ترجمه فارسی (متوفی به سال ۸۲۳ میلادی). این کتاب در مورد جنگ های محمد نوشته شده و دقت کامل نویسنده به جزئیات وقایع جنگ ها، نام افراد و تاریخ هر اتفاق حیرت انگیز است. چون واقدی چند کتاب در مورد زندگی

حسن ابن علی و حسین ابن علی به نام حسنین نوشته، برخی از مورخین او را شیعه خوانده اند و بعضی شیعه بودن او را رد کرده اند. بنده جوابی قاطع در این مورد نیافتم.

۴-الصحيح البخاری.نوشته محمد البخاری (متوفی در ۹۸۲ میلادی). الصحيح که سیره مفصلی از احادیثه زبان عربی است و به انگلیسی سلیس ترجمه شده.

۵-تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک) ترجمه فارسی در ۴۱جلد در مورد تاریخ اسلام نوشته محمد ابن جریر طبری(متوفی در سال ۸۳۹ میلادی) .

۶-الطبقات الکبری نوشته ابن سعد (متوفی به سال ۴۶۸ میلادی) در ۸ جلد که یکی از بهترین کتب حدیث است. در هنگام نوشتن نسخه انگلیسی این کتاب ازطبقات الکبری به زبان عربی استفاده شد. ولی در هنگام ترجمه این کتاب به فارسی کتاب طبقات به فارسی ترجمه شده بود و چند نکته از آن در این کتاب نقل شده است.

۷- معراج نامه که کتاب بسیار زیباییست که تصاویر متنوعی از معراج پیامبر دارد. بر خلاف تصاویر دیگر محمد، در این کتاب صورت پیامبر کشیده شده. از این کتاب که در یک کارگاه مینیاتور سازی شهر هرات خراسان در قرن نهم هجری به دستور شاهرخ میرزا پسر تیمور گورکانی (تیمور لنگ) ترسیم شده فقط یک نسخه در موزه لوور وجود دارد و به زبانهای ترکی و عربی، با خطوط زیبای نسخ، نستعلیق و کوفی نوشته شده. چند تصویر از این کتاب در فصل مربوط به معراج کپی شده است.

مجموعه این کتب اصلی و کتب معاصر درباره محمد به فارسی، عربی و انگلیسی به من کمک کرد تا آگاهی لازم را در مورد محمد پیدا کنم.

محتوای فصول مختلف کتاب

۱- فصل اول: جاهلیت

در این فصل محیطی که محمد در آن به دنیا آمده بود به رشته تحریر درآمده است. خو شبختانه نوی سندگان که زندگی محمد را نوشته اند مشخصات دوران جاهلیت را ذکر کرده اند که در نوشتن این فصل مفصلاً به آنها اشاره شده است.

۲- فصل دوم: زندگی محمد قبل از اسلام

بیشتر روانشناسان بر این قول متفقند که یک نفر را وقتی می توانیم بشناسیم که به کودکی او آگاهی داشته باشیم. با این که آگاهی ما به زندگیدوران کودکی محمد بسیار محدود است اما از کتب نوشته شده آن قدر مواد خام استخراج شده که می توانیم یک آگاهی بنسبه از کودکی و جوانی او به دست بیاوریم.

۳- فصل سوم: اولین وحی

در این فصل مسائل مربوط به اولین برخورد محمد با جبرئیل ذکر شده و اثرات آن بر روی او برای خواننده گردآوری شده است. مجموعه سه فصل اول کتاب زیربنایی است برای این که گذشته محمد را بشناسیم و زندگیش قبل از اسلام را ذکر کنیم.

۴- فصل چهارم: نورولوژی صرع

در این بخش موضوعات مربوط به صرع و اثرات آن بر روی رفتار شخص توضیح داده شده است. مشابهات بین اسکیزوفرنی و صرع تشریح گردیده و مسائل مربوط به اختلالات لب چپ گیجگاهی نوشته شده است تا اگر خواننده ای بخواهد قسمت های مربوط به پزشکی این مسئله را بداند بتواند به این فصل رجوع کند. در این جا باید متذکر شوم که این فصل قدری مشکل است و میتوان این فصل را در خاتمه کتاب مطالعه نمود.

۵- فصل پنجم: تشخیص محمد

در این فصل که یکی از مهمترین فصول این کتاب است در آن بیمار محمد شرح داده شده و هریک از نشان‌ها (سیمپتوم‌ها) بیماری او به وسیلهٔ احادیث مختلف ضبط گردیده است. خواندن این فصل به تشخیص قطعی محمد کمک می‌کند و از نظر نورولوژی و تاریخی ارزشمند است.

۶- فصل ششم: تغییرات شخصیت محمد، ازدیاد نا به هنگام احتیاج به هم خوابگی با زنان.

در این بخش از کتاب تأثیر صرع را به روی شخصیت و رفتار جنسی محمد می‌نویسیم و تفاوت‌های اصلی او را با دوران قبل از بیماریش ذکر می‌کنیم. مقایسه رفتار محمد از دوران جوانی با دوران پیری در مورد هم‌آغوشی با زنان در این بخش آورده شده است.

۷- فصل هفتم: تغییرات شخصیت، خشونت

این بخش شامل مسائل مربوط به تغییرات در خشونت محمد به علت صرع است. مسئلهٔ خشونت او قبل و بعد از هجرت ذکر شده و زیاده روی‌های او در مورد شمشیر به رشتهٔ تحریر درآمده. تفاوت‌های بین محمد امین و محمد رسول الله مطالعه شده و قضیهٔ تبدیل یک بازرگان کوچک به یک جنگجوی خونریز بررسی گردیده است. ضمناً جنگ‌های محمد که ریشه ایرانی ستیزی و یهودی ستیزی دارند ذکر گردیده است.

۸- فصل هشتم: معراج

در این فصل مسئله معراج به رشتهٔ تحریر درآمده و دلایل روانی آن ذکر شده است، ضمناً چند تصویر زیبا از کتاب معراج نامه ضمیمه شده تا خوانندگان از دیدنشان لذتی به برند.

۹- فصل نهم: مکانیسم های دفاعی شخصیت

در این بخش مسئله اعتقاد محمد به اجنه مورد تجزی هوتحلیل قرار گرفته ومکانیسم های دفاعی شخصیت او ذکر گردیده است

۱۰- فصل دهم: فوت محمد

مسأله فوت محمد و دلایل آن به رشته تحریر درآمده و رفتار آخرین او مورد تجزی هت تحلیل قرار گرفته است نشانه های بیماری او ب ههنگام فوتش تشریح شدهاست.

فصل اول:

جاهليت

کار ما این است که به دشمنانمان شبیخون بزنیم یا به همسایه هایمان و حتیگاهی به برادرانمان چون گاهی کسی برای شبیخون زدن نیست غیر از برادرانمان (هیتی ۶۱۹۹)

در موزه توپکاپی در استانبول یک شمشیر هست به اسم قضیب که می گویند به محمد تعلق داشته است.



روی شمشیر با نقره نوشته شده است لاله الا، محمد رسول الله. محمد بن عبدالله باور داشت که او پیامبر خداست اما آیا او واقعاً پیامبر خدا بود

یا نبود؟ من فکر می کنم که او پیامبر خدا نبود. مسئله بیماری صرع محمد یکنکته تازه نیست. بارها در تاریخ به این بیماری اشاره شده است. آقای محمد حسنینهیکل (۶۶۱۹) سردبیر روزنامه الاهرام و وزیر فرهنگ مصر و نویسنده کتاب "زندگی محمد" به این مسئله اشاره و آن را رد کرده است. اومانند بقیه این اشتباه را تکرار کرده و نوشته که اینگونه بیماران بعد از صرع چیزی به یاد نمی آورند، در حالیکه این گفته فقط یک غلط مصطلح است و شامل بعضی از انواع صرع میشود.

عربستان در زمان محمد

برای شناختن زندگی محمد باید محیطی را که او در آن به دنیا آمده وبزرگ شده بود بشناسیم. محیط خشن و زندگی مشکل محمد در کودکی وجوانی باعث شکل گرفتن اعتقادات او شده تأثیر به سزایی در تولید وتکامل اسلام داشته است. دوران قبل از اسلام را اعراب دوران

جاهلیتمی گفتند. این دوران مشخصات مخصوص به خودش را داشته و در کتبمختلف به
تفصیل شرح داده شده است.

سرزمین عربستان

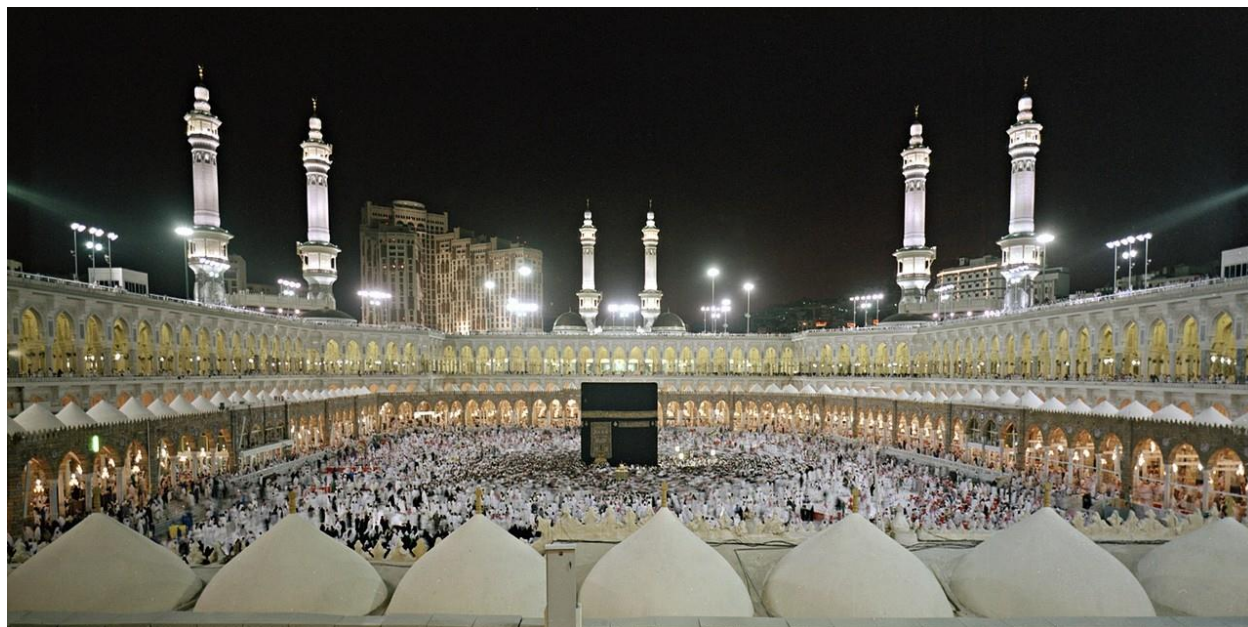
شبه جزیره عربستان به شکل مستطیل بزرگی است که 2 میلیون کیلومتر مربع وسعت آن است. قسمت شمالی این شبه جزیره به کشور سوریه متصل می شود و قسمت غربی آن حجاز نام دارد و به دریای سرخ می رسد. دو شهر اصلی حجاز مکه و مدینه نام دارند. اقیانوس هند در جنوب ، و خلیج فارس که به دریای عمان متصل میشود در قسمت شرقی این شبه جزیره قرار دارند. قسمت شرقی عربستان نجد نام دارد و قسمت میانبرع الخالی است. قسمت جنوبی شبه جزیره ” یمن “ خوانده می شود.

به طور کلی عربستان را می توان به سه منطقه تقسیم کرد؛ حجاز، نجد و یمن. این سرزمین همیشه بیابانی و غیرقابل سکونت بوده در نتیجه تعداد جمعیت در آن به نسبت و سعتش بسیار کم بوده و بیشتر مردمش به شکل قبایله ای و بیابانگردی زندگی می کرده اند.

مکه

مکه یکی از شهرهای پر جمعیت حجاز بوده و هست. جمعیت کنونی آن حدود ۵۱۰۰۰۰ نفر می باشد. این شهر فقط ۲۷۰ متر بالاتر از سطح دریاست و به وسیله کوه های جانبی از بقیه صحرا جدامی شود. زمین آن نمکزار است و هیچ گونه کشاورزی در آن انجام نمی گیرد داستان های زیادی در مورد ساختمان اولیه این شهر موجود است. بعضی معتقدند که نوح پیامبر این شهر را بنا کرده بعضی دیگر ابراهیم را بنیان گذار این شهر می دانند. در حالی که داستان های زیادی در مورد بنیان گذاری مکه آورده شده. مسلمانان معتقدند که ابراهیم سنگ بنای کعبه را گذاشته است. امروزه با تمام ترقیات که در عربستان انجام گرفته کل جمعیت آن ۲۲ میلیون نفر می باشد. به قول اعراب بزرگترین صادرات عربستان بعد از نفت، آدم است. زیرا به علت بدی آب و هوا مردم از آنجا مهاجرت کرده و به ممالک همسایه می رفته اند. با این که عربستان با آب محاصره شده مقدار آب موجود در کشور بسیار کم است در نتیجه شهر سازی و زندگی شهری بسیار مشکل است. در زمان محمد معاذ نطلا، نقره و سنگ های قیمتی در عربستان یافت می شده ولی اکثریت مردم معمولی بسیار فقیر می بودند و زندگیشان از راه گله داری و راهزنی گذشته است. حیوانات صحرایی مثل: شتر، اسب، پرندگان، بز مژه و شتر مرغ در آن یافت می شده است.

کعبه



در قلب مسلمانان هیچ جایی مقدس تر از کعبه نمی باشد. کعبه یک ساختمان مکعب شکل است که از سنگ ساخته شده و در قلب مکه قرار دارد. چاه معروف زمزم در نزدیکی کعبه است. کعبه منزلگاه یکی از مقدس ترین اجسام روی زمین یعنی حجرالاسود می باشد.

حجرالاسود

حجرالاسود سنگ خرد شده ای است که گفته شده که در زمانی نامعلوم احتمالاً به شکل یک تیر شهاب به زمین وارد شده. اعراب معتقدند که ابراهیم اینسنگ را در قلب کعبه نهاده است. در حال حاضر این پاره سنگ ها در قابی نقره ایدر گوشه کعبه قرار دارد. این قاب شامل چندین قطعه سنگ است که با سیمان به همچسبیده شده اند.



کعبه جایگاه بت های مختلف و متعلق به مذاهب مختلف در طول تاریخ بوده است. چون چند بت هندی در کعبه وجود داشته بعضی از دانشمندان هندیان بنا را یک بتخانه هندی خوانده اند. چون این ساختمان سقف نداشته بعضی از ایرانیان معتقدند که این ساختمان یک آتشکده زرتشتی بوده استبه خصوص که مگه در قرون متمادی یک قسمت از امپراطوری ایران بوده است. نمونه این ساختمان به نام کعبه زرتشت در ایران وجود دارد.



گوشه شرقی کعبه

این عکس پنجره ای است که حجاج می‌توانند حجرالاسود را از سوراخ آن ببینند.

شکل آلت تناسلی زنانه دیدگاه حجرالاسود، نشانه ای باقی مانده از خرافات خدایان مونث زمان جاهلیت است.

حجاج اگر شانسی بیابند، باید سر خود را در این سوراخ فرو کرده حجرالاسود را ببینند. در صورت ازدحام جمعیت باید با دست به آن اشاره ای کنند. مراسم وطواف کنونی حج همان رفتار زمان جاهلیت است، فقط گفتار آن عوض شده.

اعراب به خاطر وجود بیش از حد ما سه صحرایی علاقه خاصی به سنگداشتند. آنها هر جا چند قطعه سنگ پیدا می کردند آنها را به دور هم می چیدند و آن را پرستش میکردند (سبحانی، ۴۱۹۹) در چنین فرهنگی احتمالاً یکسنگ سیاه آسمانی ارزش بیشتری از سنگ های دیگر داشته است.

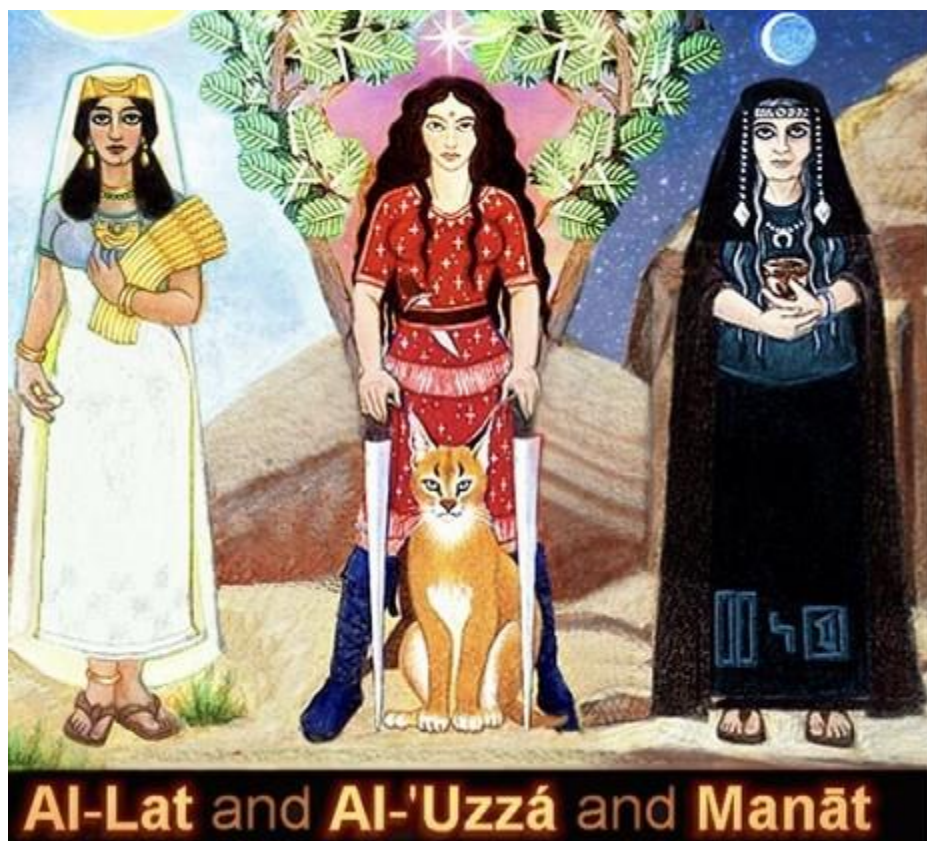
مذاهب مکه

با این که اغلب مردم مکه بت پرست بودند، بت پرستی تنها مذهب مکه نبود و بعضی دیگر خدایان دیگری را می پرستیدند. بنی ملیح اجنه را می پرستیدند و قبیله هومر خورشیدپرست بوده اند. قبیله تمیام ستاره پرست بودند و قبیله لامان ونوس خدای یونانی را می پرستیدند (سبحانی، ۴۱۹۹).

بت پرستان بت های زیادی داشتند و آنها را دوست می داشتند و از آنها می ترسیدند. آنها بت هایشان را با طلا و نقره تزئین می کردند و قبل از هر کار مهمی با بت خود مشورت می کردند. شکل کار به این وضع بوده که یک سری جواب های آری یا نه را در محفظه ای می ریختند و بعد بابرداشتن هر کدام از آنها فال می گرفتند که آیا کاری را بکنند یا نه. گاهی برای این بت ها قربانی می کردند و روزی چند بار به آنها تعظیم می کردند.

وقتی که قبیله ای از بت خود دور بودند چند قطعه سنگ را روی هم می گذاشتند و به آن تکریم می کردند. در زمان جنگ بت های خود را همراهی آوردند. برداشتن و بردن بت ها یک نوع افتخار محسوب می شد.

سه بت از این بت ها مقام والایی داشتند؛ لات، منات و عزی. قبیله قریش اعتقاد داشته که این سه بت دختران خدا هستند.



معروف ترین این بت ها عزى خدای قدرت و استحکام بود که در قریهٔ نخله مابین مکه و مدینه قرار داشت. قبیله طائف برای منات یک معبد بسیار بزرگ از سنگ سفید ساخته بودند. منات همان طور که از لباس سیاهش پیداست خدای مرگ ولات همانند ونوس و ناهید خداوند باران و باروریغات ، احشام و انسان بوده.

بت ها تنها اجسام مقدس نبودند. اعراب چیزهایی مثل: سنگ، خرما، گردوغبار و چوب را نیز ستایش می کردند. وجود خدایان مختلف از جمله بت های خانگی باعث می شد که قبایل مختلف به جان همدیگر بیفتند و خونریزی به پا کنند.

در بین بت های مکه دو خدا وجود داشتند که مردم آنها را می پرستیدند یکی خدای خورشید (شمس) و دیگری خدای ماه "له" که با اضافه حرف تعریف ال همان الله است. به همین دلیل بالای مساجد اهل سنت و روی پرچم بعضی کشورهای اسلامی نقش هلال ماه قرار دارد.



در اینجا می‌توانیم به یاد بیاوریم که پدر محمد عبدالله نام داشت ، این نام نشانه وجود و پرستش
لله قبل از به دنیا آمدن محمد است.

به غیر از بت پرستی ادیان دیگر هم در دوران جاهلیت وجود داشت، قبایل شمال شرقی که به
ایران متصل بودند و بعضی از قبایل شرقی یمن زرتشتی بودند و به اوستا اعتقاد داشتند و
پیامبرشان زرتشت بود. دادوستد بابیزانس باعث شده بود که مسیحیت وارد عربستان شود و بعضی
از اعراب مذاهب تک خدایی حنفین را داشتند که حضرت ابراهیم را بنیانگذار آن میدانستند. ضمناً
یهودیت هم رواج خاصی داشت و بعضی از اعراب رفتار مذهبی یهودیان را اجرا می‌کردند. علت آمدن
بعضی از قبایل یهودیه صحرای عربستان این بود که بعد از تخریب معبد اصلی آنها در اورشلیم به
دست رومیان ، چون آنها در کتاب هایشان خوانده بودند که ناجی آنها (ماشیا) از صحرا ظهور
خواهد کرد، بعضی از قبایل ایشان در شهرهای عربستان پخش شده بودند، ولی به مرور زمان آنها
اسامی اعراب رابه روی خود گذاشته و در عین اینکه مذهب خود را نگاه داشتند ، در میان اعراب
شده بودند.

کشت و کشتار در میان اعراب به وفور پیدا می‌شد و به غیر از بت‌ها دلایل دیگری هم داشت. اعراب معتقد بودند که بعد از مرگ روح از بدن خارج شده شبیه مرغی به شکل جغد می‌شد که "همه" نام داشت. بعد از مرگ شخص "همه" در کنار جسد می‌نشست و عزاداری می‌کرد. بعد از به خاک سپردن جسد "همه" در کناره مرده می‌نشست و مواظب آن بود. غیر از این که گاه گذاری بلند می‌شد و به زندگی بازماندگان مرده رسیدگی می‌کرد معمولاً همه زندگی آرامی را همراه جسد مرده می‌گذرانند. اما اگر میت به دلیل غیرطبیعی مرده بود کار همه فرق می‌کرد اگر مرده به قتل رسیده بود همه آسایش نداشت او مرتباً فریاد می‌کشید و خون قاتل را می‌طلبید. چون فقط خون "همه" را آرام می‌کرد در نتیجه جنگ‌های بینقبایل به شکل مدام وجود داشت و شاید قرن‌ها به طول می‌انجامید. برای اعراب دوران جاهلیت جنگ یکی از حقایق زندگی بود. رؤسای قبایل ملزم بودند که احترام قبیله را نگه‌دارند و تا پایان انتقام کشی بچنگند.

مدینه

شهر مهم دیگر عربستان مدینه بود که نام اولیه اش یثرب بوده است. مدینه دومین بزرگترین شهر عربستان می‌بود. ولی برخلاف مکه به علت دارا بودن آب و هوای بهتر کشاورزی در آن رونق داشت. مدینه واحه زیبای بود که آب فراوان داشت. با این که مدینه در ابتدا مرکز زندگی قبایل عرب بود به مرور زمان اشخاص و قبایل دیگری از سوریه به آن توجه پیدا کرده بودند. قبایل یهودی متعددی به آن شهر نقل مکان کرده بودند. این قبایل معمولاً اسامی عربی داشتند. قبایل اصلی یهود در مدینه و خیبر زندگی کردند ولی قبایل کوچکتر در نقاط مختلف عربستان پخش شده بودند. قبایل یهودی مدینه به کشاورزی و تجارت می‌پرداختند.

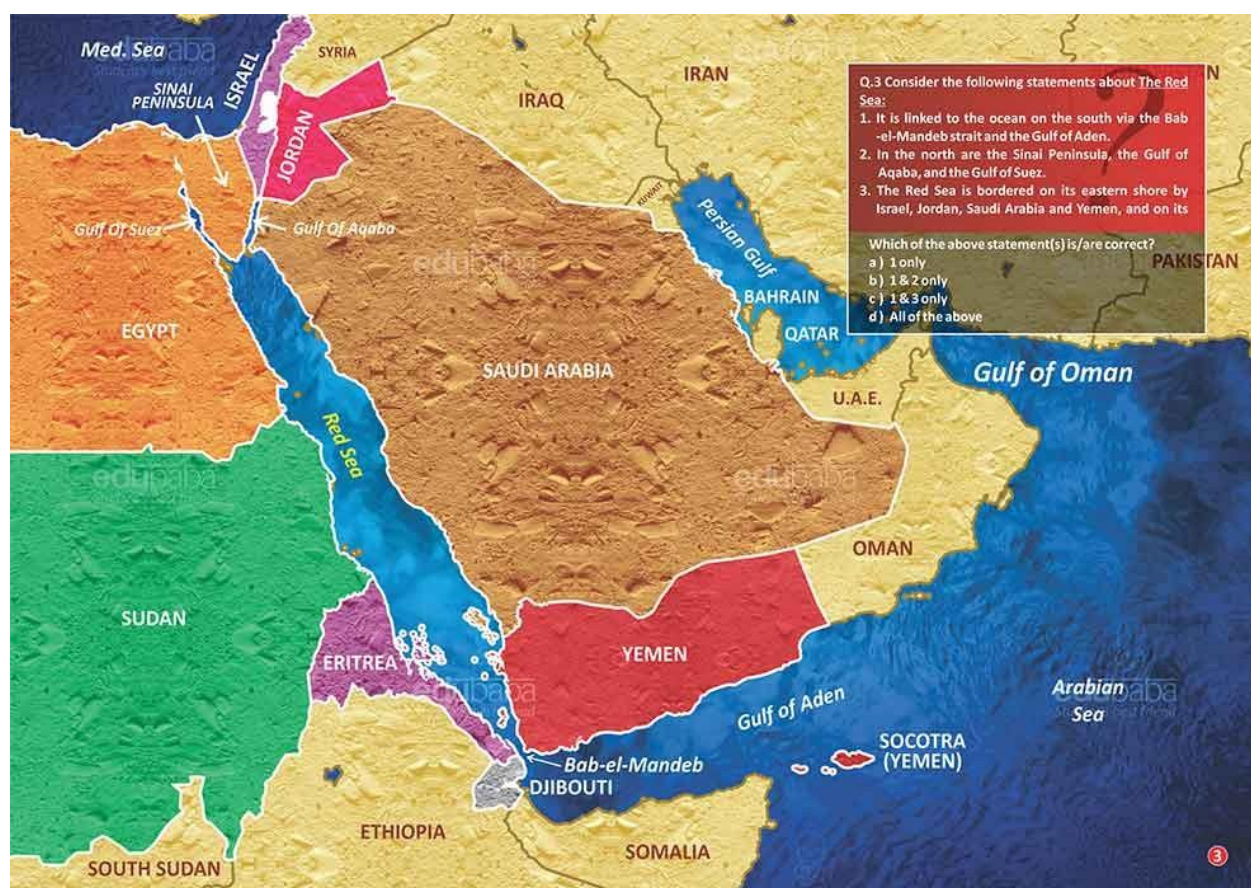
شهر مدینه در حال حاضر از برکات حجاج به شهر بسیار زیبائی تبدیل شده که باتصاویر سابق آن بسیار متفاوت است.

یمن

یمن در جنوب حجاز قرار دارد به دلیل راه داشتن به دریا یمن مورد توجه کشورهای مختلف بود. ملکه سبا در شهر صنعا که پایتخت یمن بود به دنیا آمده بود.

کشاورزی و دامداری به علت آب فراوان به زندگی در یمن رونق داده و ثروت ب یشماری فراورده بود. ساختما نه‌های زیبا و بل ند از مظاهر یمن به شمار می آمده و هنوز هم موجودند. یمن یک نوع داستان پیروزی اعرابه حساب می آمد.

به علت وجود باب المندب در گوشه جنوب غربی یمن. این منطقه دارای ارزش ژئوپلیتیک بوده و اکنون تنها راه ورودی از اقیانوس هند به دریای سرخ ، کانال سوئز و دریای مدیترانه است. باب المندب یکی از دلایل اصلی جنگ های فعلی یمن است.



در زمان جنگ های اعراب و اسرائیل بستن تنگه باب المندب مسئله مهمی بود.

مذاهب دیگر اعراب

این قبایل مذاهب مختلفی را همراه خود آورده بودند. بت پرستی، عیوبیت، یهودیت و دین زرتشتی به وفور رایج بود. به خاطر تفاوت های فرهنگی جنگ های زیادی در این منطقه اتفاق می افتاد و باعث اغتشاش محلی بود

با این که قدرت های بزرگ آن روزگار به رؤسای قبایل احترام می گذاشتند و به کشاورزی و ثروت آن توجه داشتند هیچ یک از قدرت ها در پی فتح عربستان نبودند و قدرت خود را در مکه، مدینه و یمن متمرکز می کردند.

واقعیت آن بود که عربستان یک صحرای بزرگ و خشک و بی آب و علف بود که کسی به آن طمع نمی کرد. مردم عربستان مردم فقیری بودند که به بیابان ان گردی اشتغال داشتند و صحرا را برای به دست آوردن مراتعی گشتند. فقط چند شهر کوچک در این بیابان وجود داشت با قبایل بسیار که به لهجه های مختلف صحبت می کردند و ادیان مختلف داشتند. هیچ نوع حکومت مرکزی وجود نداشت. به غیر از یمن هیچ یک از نقاط عربستان ارزش استراتژیک نداشت و ثروت چندان در آن دیده نمی شد. به همین علل کشورهای ایران و روم شرقی وقتشان را صرف کشورگشایی در عربستان نمی کردند فقط ترجیح می دادند قبایل عرب را در عربستان نگه دارند تا مزاحشان نشوند.

خلیج فارس

از جنوب شرقی عربستان شروع می‌گردد و به دریای عمان می‌پیوندد



نام آن از پارس ها سرچشمه گرفته است و در زبان های مختلف به شکل یونانیان Persian Gulf نامیده می‌شود در دوران قدیم به خاطر اشکالات فراوان دریانوردی و خطرات آن تجار ترجیح می‌دادند که از راه های زمینی استفاده کنند. در نتیجه محمولاتی که از هند و چین آورده می‌شد از طریق دریا به خلیج فارس و بندر بصره می‌رسید و از آنجا از راه های زمینی تا روم و نقاط دیگر اروپا برده می‌شد. این نوع تجارت و سیله خوبی برای امرار معاش قبایل عرب بود. آنها مسئولیت حفاظت این کاروان ها را قبول کرده و از راه ر ساندن کاروان به مقصد پولی به دست می‌آوردند.

زندگی در عربستان

زندگی در صحرا به سختی می‌گذشت، هنگامی که در یک نقطه بارانمی بارید قبایل عرب به همراه گله‌ها و شترهایشان به آنجا می‌رفتند و آن قدر می‌ماندند تا تمام آب و گیاهان تمام شود. در نتیجه آنها مرتباً در حالنقل و انتقال بودند. چاه‌های آب که در نقاط مختلف صحرا وجود داشته مسئله دیگری برای جنگ و جدال می‌بود. اعراب ترجیح می‌دادند که جانشان را بدهند ولی حقوقشان در مورد یک چاه آب را از دست ندهند.



شتر

هیچ چیزی به اندازه شتر در زندگی دوران جاهلیت اثر نداشت. شترها ۲۰۰۰ سال قبل از اسلام اهلی شده بودند. همه چیز شتر ارزش داشت. نوعاًب خوردن شتر با حیوانات دیگر فرق می‌کند. شترها به آهستگی آبمی خورند ولی این کار را برای مدت طولانی ادامه می‌دهند. آب در خونسر ذخیره می‌شود. این مسئله که شتر آب را در کوهانش ذخیره می‌کند یک اشتباه قدیمی است.

کوهان شتر پُر از چربی است که به عنوان یکمخزن ذخیره کالری کار می کند. نوع گلبول های قرمز شتر با حیوانات دیگر فرق دارد و دارای هسته سلولی است در نتیجه این حیوان می تواند مقدار متنابهی آب را در خونسش ذخیره نماید. به همچنین شتر مقداری آبرا در معده اش جای می دهد و به مرور استفاده می کند. در مواردی که شخصی به بی آبی برخورد می کرد، او یک نوع نی را در گلوی شتر فرو می کرد و از آن آب که در معده شتر وجود داشت می نوشید. در کتب مربوط به اعراب نوشته شده که اگر شتر یک یا دو روز قبل آب نوشیده باشد، آن آب معده مزه بدی ندارد. شتر م ی تواند حدود ۱۰ روز در گرمای زیاد راه روی

کند بدون آن که احتیاج به آب داشته باشد. این حیوان به عنوان یک وسیله حمل و نقل استفاده می شد و همه چیزش مورد استفاده قرار می گرفت. شیر شتر یک نوع غذای قدیمی بود. گوشت آن برای غذا استفاده می شد حتی پیشگل های آن برای سوخت مصرف می شده است. از پشم شتر برای پشم ریزی استفاده می کردند و حتی ادرار آن را به صورت می مالیدند که آنها را از عذاب حشرات نجات دهد (هیتی، ۱۹۹۰).

قبل از اهلی شدن شتر زندگی اعراب غیرمتحرک بود و باید در واحه های مختلف در کنار آب زندگی کنند. اهلی شدن شتر تحرکی به زندگیا عراب داد و آنها قابلیت کوچ کردن را پیدا کردند.

قبایل کشاورز و تاراج

بیشتر قبایل عرب بیابانگرد بودند بعضی از آنها در نقاطی که آب وجود داشت کشاورزی می کردند و محصولات خود را به قبایل دیگر می فروختند. این گونه قبایل همیشه در خطر حمله قبایل بیابانگرد قرار داشتند. این نوع حملات به غزوه (شبیخون و تاراج) معروف است، اعراب همیشه در غزوه بهتر بودند تا حرب (جنگ کلاسیک) این موضوع حتی حالا هم صدق می کند قبایل بادیه نشین به قبایل بیابانگرد پول می دادند که از آنها حمایت کنند.

تعداد این غزوات بسیار بود و یک قسمت از زندگی اعراب را تشکیلی داد. راهزنی یک چیز پیش پا افتاده بود و اغلب قبایل در آن شرکتداشته‌اند. در قسمت های بعدی این کتاب موضوع غزوات محمد را به شکل کامل تر شرح خواهیم داد.

مقام زنان

زندگی یک عرب بیابانگرد یا شهری به ارتباطش به افراد قبیله مربوط می شد. بدون وجود خانواده بزرگ و قبیله بزرگتر هر انسانی می توانست به آسانی کشته شود. اشخاصی که برادران، پسران و پسرعموهای زیاد داشتند مقام بالاتری را در قبیله به دست می آوردند. به همین شکل ارزش یک قبیله به تعداد مردانش بود تمام مردان قبیله جنگجو هم بودند و از کودکی برای نبرد تربیت می شدند این به خاطر ارزش مردها در نگرانی از قبیله بود. موقعیت زنان بسیار بد بود و در مقام بسیار پایین تر از مردان زندگی می کردند. از آنها برای بچه داری و خانه داری و مسائل جنسی استفاده می شد.

زنانی که پسران بیشتری به دنیا می آوردند ارزش بیشتری از زنان دیگر داشتند. بعضی از زن ها در جنگ ها شرکت می کردند ولی هیچ وقت ارزش مردان را نداشتند و ارث نمی بردند. زن ها به مردها تعلق داشتند و مردان می توانستند آنها را بفروشند یا معاوضه کنند. با این که زن ها یک مقدار مهریه می بردند مردان می توانستند با بد رفتاری آنها را از خود دور کنند یا این که آنها را به زنا متهم می کردند. زنانی که شوهر خود را از دست می دادند و بیوه می شدند متعلق به پسر بزرگتر شوهرشان بودند و شوهر جدید می توانست هر کاری دلش بخواهد با او بکند. اگر زن بیوه ای می خواست شوهر بکند باید از پسر بزرگتر اجازه بگیرد و موافقت او را جلب کند یا مقداری پول به او بدهد تا او با این کار موافقت بنماید. این بد رفتاری با زن ها به قدری بد بود که گاو و گوسفند از آنها بیشتر ارزش داشت و خانواده های عرب گاهی دختر نوزاد خود را زنده به گور می کردند تا نان خور کمتری داشته باشند.

اغذیه اعراب

در یک محیط زندگی سخت همه چیز سخت می شود. اغذیه اعراب هم درهمین گرفتاری به سر می برد. نداشتن مراتع خوب باعث کمی غذا می شد. غذای اصلی آنها شیر شتر بود. درخت خرما بهترین هدیه بیابان محسوب می شد. خرما یکی از منابع اصلی کشاورزی حساب می شد، کشاورزان گندم کاری هم می کردند. قبایل بیابانگرد به شکار حیوانات می پرداختند و بزمرجه و ملخ هم خورده میشد.

تجارت

در دوران جاهلیت با وجود جنگ های زیاد و راهزنی فراوان چهار ماه در سال ماه های حرام حساب می شدند و در این چهار ماه هیچ کس دست به شمشیر نمی برد و تجار می توانستند محموله های خود را در کمال آرامش از یک نقطه به نقطه دیگر ببرند و کسی با آنها کاری نداشته باشد هیچ کس حق جنگ کردن در ماه های حرام را نداشت و همه از اذیت و آزار همدیگر مصون بودند. در این مدت قبایل مختلف با همدیگر تجارت می کردند.

به همچنین کسی اجازه آزار کسی را در کنار کعبه نداشت و اعراب حرمت کعبه را نگاه می داشتند و این بت خانه بزرگ امن ترین جای عربستان به حساب می آمد. در طول این چهار ماه حرام چند روزش به رفتن به کعبه و زیارت آن اختصاص داشت. در آن روز همه می توانستند به آسانی دادوستد کنند و از چیزی نترسند. اعراب بت های شان را بیرون آورده می شستند و تمیز می کردند. برای آن قربانی سر می بردند و در کمال صلح به خرید و فروش می پرداختند. بعضی از این قبایل جنگجو که در شمال عربستان زندگی می کردند در ماه های غیر حرام به شهرهای ایران و روم شرقی حمله می بردند و آن شهرها را غارت می کردند.

هنگامی که دولت روم یا ایران از این کار خسته می شدند گروهی را برای سرکوبی اعراب می فرستادند. اعراب هم به همچنین به داخل بیابان فرار می کردند و در قسمت های بسیار گرم آن

رحل اقامت می‌انداختند تا وقتی که سپاهیان دشمن خسته می‌شدند و به شهرهای خود برمی‌گشتند. داستان جنگ شاپور ذوالاکتاف یکی از این داستانهاست. معمولاً پادشاهان ایرانیکی از سرکردگان اعراب را استخدام میکردند تا در موقع حمله اعراباز شهرهایشان دفاع کند.

این قبایل مزدور عرب به همچنین کار نگهبانی از کاروان های تجاری رانیز بر عهده داشتند تا اموال تجار به سلامتی به مقصد برسد. مهمترینشهر مرزی ایران و اعراب حرّان نام داشت که حاکم عرب آن دست نشاندهپادشاهان ساسانی بود. متأسفانه در زمان زندگی محمد خسروپرویز حاکمحرّان را کشت در نتیجه هنگام حمله اعراب به ایران کسی نبود که ازشهرهای ایران دفاع کند و آنها توانستند به سرعت به داخل ایران بیایند و پایه های اسلام را در ایران بکوبند. بعضی از تاریخ نویسان اعتقاد دارند کهدلیل اصلی شکست ایران از اعراب همین مسئله حاکم حرّان بوده است

فصل دوم

محمد قبل از اسلام

"آیا او تراکه یتیم بودی پیدا نکرده و به تو مأوا نداد"

"أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى"

سوره وَال ضحیٰ، آیه ۶

محمد در مکه به دنیا آمد ولی تاریخ نویسان مختلف روزهای مختلفی را به عنوان تاریخ تولد او ذکر کرده اند اما اغلب آنها اعتقاد دارند که محمد در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول عا مالفیل به دنیا آمد (ابن هشام صفحه ۶۷).

این روز برابر است با بیستم اوت ۷۰۵ میلادی (۲۰۰۲ ، ونتیل) محمد در ولایت حجاز از ولایات عربستان بزرگ شد. اعراب عادت داشتند که تقویم خود را براساس اتفاقات روزگار قرار می دادند. اگر در سالی اتفاق مهمی می افتاد آن سال را سال نو قرار می دادند و براساس آن تقویم می نوشتند تا سال دیگری که اتفاق مهمی بیفتد و آنها همین داستان را از سر بگیرند.

عام الفیل سالی است که حاکم حبشه به عربستان حمله کرد و چون در میان سپاهیان شچندین فیل جنگی داشت آن سال را عام الفیل خواندند. اغلب تاریخ نویسان عقیده دارند که محمد در عام الفیل به دنیا آمده است. در قرآن در سوره الفیل آمده که سپاهیان حبشیه دست مرغانی که از آسمان بر روی آنها سنگ می ریخته اند کشته شده اند در حالی که سپاهیان حبشه به دلیل شیوع بیماری وبا متلاشی شدند.

مکه در زمان محمد

قبل از این که به زندگی محمد بن عبدالله بپردازیم باید شرایط محیط مکه را در زمان تولد او بشناسیم. مکه علاوه بر این که یک شهر مقدس بود یک شهر پر آب هم بود. چاه معروف زمزم در این شهر قرار داشت و کاروان هایی که از یمن به سوی سوریه

می رفتند در این شهر توقف می کردند و چاه زمزم آب لازم را برای این کاروان هافراهم می کرد. شهر مکه شهر نسبتاً آرامی بود و به خاطر کعبه در آن جنگ و جدال زیادی نمی شد. این مزایا باعث می شد که کاروانها علاقه داشته باشند که در مکه توقف کنند. در مدت چهار ماه حرام که جنگ ها متوقف می شد افراد زیادی به مکه می آمدند و این واقعه باعث می شد که دادوستد فراوانی انجام گیرد در ضمن این تجارت خوردن شراب خرما، قماربازی و فروش بردگان و انواع عیش و عشرت رواج داشت. تمام اینکارها به آب احتیاج داشت و آن را هم چاه زمزم برآورده می کرد. خاندان عبدالمطلب پدر بزرگ محمد کار نگهداری از چاه زمزم را در اختیار داشتند و آب دادن به افراد و حیواناتشان منبع درآمد زندگانی آنها بود. چاه زمزم چاه بزرگی است و دهانه آن را بهر سم اعراب به شکل یک استخر در آورده بودند. رسیدگی کردن به کار احتیاجات کاروان ها احتیاج به کار زیادی داشت که همه آن به گروه عبدالمطلب یعنی بنی هاشم ارجاع می شد. بنی هاشم یک قسمت از قبیله بزرگ قریش بود. عبدالمطلب و پسرانش به این کار می پرداختند و به خاطر این کارشان در میان اعراب مکه موقعیت بالایی داشتند که برایشان ثروت و شهرت بسیاری آورده بود.

کودکی محمد

عبدالمطلب زنان بسیاری داشت و همچنین چندین پسر، یکی از پسرهای او عبدالله نام داشت. عبدالله همسری گرفت به نام آمنه و از او پسری به دنیا آمد که او را محمد نامیدند.

در مورد دوران حاملگی آمنه و موقع به دنیا آمدنش داستان های زیادی وجود دارد (تاریخ طبری، ۱۹۹۰) ولی این داستان ها بیشتر افسانه های هستند. آن چه که ما به طور قطعی دانیم این است که اسم محمد در آن روزگار اسم مشهوری نبود ولی اسم محمد فعلاً مشهورترین اسم کوچک دنیا است (سبحانی، ۴۱۹۹).

عبدالله برای مسافرتی به سوریه رفته بود و در هنگام بازگشت به مکه در مدینه درگذشت و همانجا دفن شد. عبدالله قبل از به دنیا آمدن محمد وفات یافته بود. محمد به رسم همان زمان فقط چند هفته ای را همراه مادرش بوده است و بعد از آن

برای فرار از بیماری های عفونی که در شهرها بسیار دیده می شد به صحرا فرستاده شد. زندگی در صحرا بسیار راحت تر از شهر بود و احتمال بروز بیماری های واگیر در آنجا کمتر بود و بچه ها بیشتر دوام می آوردند. با این که اعراب چیزی از میکروب ها نمی دانستند به تجربه فهمیده بودند که احتمال زیست یک کودک در صحرا بهتر از زندگی شهری است.

این عادت هم اکنون هم در بین بعضی از خانواده های پولدار عربستان به چشم می خورد و بچه ها چند سال اول زندگی را در صحرا می گذرانند و وقتی که کمی بزرگ شدند به شهر می آیند (آرمسترانگ ۱۹۹۲).

محمد به وسیله دو دایه بزرگ شد دایه اولش سوبیه نام داشت که یک برده خانوادگی بود. او چند ماه او را شیر داد دایه دوم حلیمه نام داشت. حلیمه از قبیله بنی سعد بود این قبیله به آگاهی به زبان عربی کلاسیک معروفند. بعضی از تاریخ نویسان معتقدند که دایه های محمد در زبان عربی به همان دوران بچگی اش در میان بنی سعد مربوط می شود.

ورود محمد به زندگی حلیمه تأثیرات مهمی در زندگی او داشت. حلیمه یک پسر داشت و بسیار فقیر بودند. فقر آنها آن قدر شدید بود که شیر حلیمه خشک شده بود این باعث می شد که پسرش مرتب گریه کند. او به راستی یا به دروغ می گفت که وقتی که حلیمه نگهداری محمد را قبول کرد همه چیز عوض شد. سینه های او دوباره از شیر پر شد و مقدار متناهی شیر برای تمام بچه ها به وجود آمد. حتی شتر خانواده آنها که مدت ها شیر نداده بود دوباره شیرده شد و شیر زیادی برای تمام افراد خانواده فراهم آمد. حتی الاغ حلیمه که جانی نداشت ناگهان به خود جان گرفت و زورش زیاد شد و به سرعت شروع به حرکت و کار کرد. جالب اینجا بود که حلیمه این داستانها را در مقابل محمد در حضور مردم می گفت و محمد عکس العملی نشان نمی داد.

(ابن هشام صفحه ۷۱).

خیلی از تاریخ نویسان اسلامی از معجزات مختلفی که به هنگام تولد محمد به وقوع پیوسته یاد می کنند. حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده می نویسد که هنگام تولد محمد هزاران ستاره نو در

آسمان پیدا شد و درخشید. تمام بت های کعبه شکسته و خرد شدند، آتشکده اصطخر در فارس به ناگهان خاموش شد و گنبد طاق کسری ترک برداشت و خرد شد.

باید توجه داشت که تمام این داستان ها افسانه ای بیش نیست. هیچ کدام از تاریخ نگاران عرب از خرد شدن ناگهانی تمام بت ها در عام الفیل یاد نکرده اند. آتشکده اصطخر پار سردر ایران صدها سال می درخشید و صد موبد از آتش آن نگهداری می کردند. گنبد طاق کسری هنوز سر جای خودش است و هیچ جایش ترک برداشته و خرد نشده است.



طاق کسری در تیسفون

مضحک ترین این معجزات این است که تمام مردم همگی با هم در یک شب خوابیدند که شترهای ایرانی لاغر شده اند و شترهای اعراب چاق شده اند. یک داستان عجیب دیگر که توسط ابن هشام و دیگر مورخین عرب ذکر شده این است که وقتی که محمد

پنج ساله بود و با پدرعمویش بازی می کرد یک مرتبه پدرعمویش به داخل خانه آمد و به حلیمه گفت که دو نفر که لباس سفید پوشیده بودند آمدند و سینه محمد را شکافتند و یک چیز سیاه را

از قلبش بیرون آوردند و دوباره سینه او را بستند و رفتند. حلیمه هیچ‌اثری از این کار روی بدن محمد ندید ولی آن قدر از این قضیه ترسید که محمد را بهمگه آورد و به مادرش تحویل داد. او می‌ترسید که محمد جن زده شده باشد (آرمسترانگ ۱۹۹۲).

واقعیت این است که محمد تا پنج سالگی در میان قبیله بنی سعد زندگی می‌کرد بعضی از نویسندگان بر این هستند که اولین صرع محمد در پنج سالگی انجام شده ولی این فر ضیههم مثل بقیه داستان‌های مربوط به کودکی محمد پایه و اساسی ندارد.

وقتی که محمد در سن پنج سالگی به نزد مادرش برگردانده شد. مادرش از این که پدر مورد پسرش چنین داستانی ساخته اند عصبانی شد و او را پس گرفت. آمنه به فکر رفتن به مدینه افتاد تا بتواند قبر شوهرش را ببیند هنگام بازگشت از مدینه آمنه بیمار شد و درگذشت (سبحانی، ۴۱۹۹).

درگذشت آمنه باعث شد که محمد یک بار دیگر بی سرپرست بماند و تحت نظریه پدر بزرگش عبدالمطلب قرار بگیرد او کارهای کوچکی مثل چوپانی را می‌کرد که به نگهداریش کمکی بشود. این دوران روزگار سختی برای محمد بود و اثر زیادی بر روی روان او گذاشت. در قرآن موارد زیادی وجود دارد که از نگهداری و مراقبت تیمان سخن گفته شده و خوبی کردن به آنها موضوعی جدی در اسلام است. این زندگیبا تمام سختیش این خوبی را داشت که او در تحت حمایت پدر بزرگش زندگی می‌کرد.

عبدالمطلب در هشتاد سالگی وقتی محمد هشت سال بیشتر نداشت درگذشت. وقتی عبدالمطلب در بستر مرگ بود او به تمام افراد خانواده تو صیه محمد را کرد و وصیت کرده بود که خانواده از او نگهداری نکنند. محمد به خانه ابوطالب عموی پدرش رفت.

ابوطالب و عبدالله از یک مادر بودند در نتیجه قرابت نزدیکتری باهم داشتند و ابوطالب عموی تنی محمد به حساب می‌آمد.

ابوطالب هم مثل برادران دیگرش از خانواده بنی هاشم بود که خانواده ثروتمندیه حساب می‌آمدند ولی ابوطالب پول زیادی نداشت و او به سخاوتمندی معروف بود. به دلیل مشکلات مادی، محمد به شغل سابقش که چوپانی در خارج از مکه بود برگشت. وقتی محمد دوازده ساله شد ابوطالب تصمیم گرفت که سفری تجاری به سوریه بکند، او به محمد اجازه داد که همراهش بیاید (تاریخ طبری-جلد سوم صفحه ۸۲۹).

در این سفر آنها با هم به شهر بوسرا Busra در جنوب سوریه رفتند. بعضی از مورخین اعتقاد دارند که در سفر بوسرا محمد با راهبان مسیحی و روحانیون کلیسیا برخورد کرده و با آنها مباحثه کرده و خیلی از مناسک مذهبی آنها را یاد گرفته است. این اشخاص متوجه شده بودند که او بزرگ می‌شود و پیامبر خدا خواهد شد. اما این بسیار غیرمحتمل است به خاطر آن که محمد تاچهل سالگی فکری در مورد پیامبر بودنش نمی‌کرد. در هر صورت این سفر نتایج خوبی برای محمد داشت و او توانست جاهای تازه را ببیند با اشخاص تازه آشنا شود و موضوعات مذاهب دیگر را از آنها یاد بگیرد.

وقتی محمد پانزده تا بیست سال داشت در اولین جنگ زندگیش وارد شد. یکقبیله که از چهار ماه حرام سوء استفاده کرده و جنگی کرده بودند در یک جنگ ۴ ساله به اسم جنگ فجار بر ضد قریش شرکت داشتند. گویا در این جنگ محمد مستقیماً دخالت نداشته و کار او این بوده که تیرهای به هدر رفته دشمن را جمع کند و به قریش بدهد (ابن سعد، جلد اول، ۱۹۹۰) بعضی دیگر عقیده دارند که در آخر جنگ او به عنوان یک تیرانداز شرکت کرده بوده است. جنگ فجار به محمد کمک کرد تا در جوانی طعم جنگ را بچشد،

و با تکنیک‌ها و تاکتیک‌های جنگی آن زمان آشنا شود. آخر الامر هر دو طرف جنگ قبول کردند که به جنگ خاتمه بدهند و تعداد کشته‌های هر طرف را بشمارند و هر قبیله که کشته کمتری داشت مبلغی بابت هر کشته به طرف مقابل بدهد چون قبیلۀ محمد کمتر داشت آنها پول خون ۲۰ نفر را دادند و جنگ تمام شد.

در این سن و سال محمد تنهایی را ترجیح می‌داد و دوست داشت که کمتر بهمگه برود و بیشتر وقتش را در شب‌های صحرا به ماندن. آسمان صحرا در شب بسیار زیباست و ستارگان حالت سه بعدی دارند. با توجه به هوش و ذکاوت اومی توان حدس زد که مقدار زیادی از وقتش را صرف مسائل مذهبی و عالموجود می‌کرده است

بزرگسالی محمد

وقتی که محمد به بیست و پنج سالگی رسید با خدیجه ازدواج کرد. خدیجه زن تاجر ثروتمندی بود که چندین سال از محمد بزرگتر بود. در آن زمان پسرهای قبل از بیست سالگی و دخترها قبل از پانزده سالگی ازدواج می‌کردند. دلیل این که محمد تا بیست و پنج سالگی ازدواج نکرده درست معلوم نیست بعضی از مورخین عقیده دارند که مشکلات مادی او را از این کار بر حذر می‌کرده است. آنها به همچنین معتقدند که تا ازدواج با خدیجه با هیچ زن دیگری نبوده است (مستوفی، ۱۹۹۸).

نداشتن پدر و مادر باید در رشد محمد اثر به سزایی داشته باشد. او خواهر و برادرینداشت. پدرش را هرگز ندیده بود و مادرش را در پنج سالگی از دست داد در نتیجه می‌توان حدس زد که ازدواج با خدیجه یک نوع جبران برای نداشتن مادر بوده است.

هر چه بود او به خدیجه وفادار بود تا او زنده بود محمد زن دیگری نگرفت و با زندگی رابطه نداشت. آنها دوست واقعی بودند و خدیجه یاری مهربان بود. از طرف دیگر محمد در کار تجارت بسیار متبحر شده بود و شخصی درستکار بود که به وضع مالی آنها کمک می‌کرد.

با این که خدیجه زن اول محمد بود. خود خدیجه قبلاً دو بار ازدواج کرده بود. او زنی ثروتمند بود که از درستکاری و امانت محمد خوشش می‌آمد. محمد در سفر اول تجاری خود مبلغ زیادی برای خدیجه منفعت کرده بود و تمام پول او را به او پس داده بود. بعد از خواستگاری و مراسم قبیله ای آنها به عقد ازدواج یکدیگر درآمدند. در بعضی از کتب تاریخ ذکر شده که خدیجه چهل سالش بوده است (تاریخ طبری جلد چهارم صفحه ۷۸۸). ول یابن عدد به احتمال زیاد صحیح نیست. چون

خدیجه چند بچه از محمد به دنیا آورد، و زاییدن چند بچه بعد از چهل سالگی از بانوان بعید است.
در ادبیات عرب

نمراتی مثل ۰۴ ، ۱۰۰ و ۱۰۰۰۰ فقط معنای زیاد بودن تعداد را نشان میدهد و لزوماً یک عدد دقیق نیست.

علاقه محمد به خدیجه آن قدر زیاد بود که حتی بعد از فوتش از او به خوبی یاد می کرد.
با عشق زیاد خدیجه و قبول کردن اسلام . خدیجه به محمد کمک زیادی کرد تا نبوتش را قبول کند.

محمد امین

چون مطالبی که در مورد محمد نوشته شده بیشتر از طرف هوادارانش بوده، آنها همیشه سعی می کرده اند که از اخلاق خوب او بنویسند و حتی یک جمله زشت در مورد او به کار نرفته، یکی دیگر از این طرفداری ها به علت رفتار خوب خود محمد بود. او شمشیر باز معروفی نبود حتی اسب سواری او هم مثل بقیه بود و مزیتی بر دیگران نداشت. او زن باره گی نمی کرد و مشروب نمی خورد. در دورانی که مردان برای مبلغ ناچیز دست به جنگ و کشتار می زدند او هیچ گونه نادرستی در مسائل مادی نشان نمی داد. این خصوصیت او آن قدر زبان زد مردم بود که او را محمد امینی نامیدند. پسر عموی محمد، علی ابن ابیطالب او را این طور تشریح کرده است.

پیغمبر ما کوتاه قد نبود ولی بلند قد هم نبود. او سر بزرگی داشت و ریش بلندی گذاشت. استخوان بندی او درشت بود و دست ها و پاهایش قوی بودند. صورتش شبیه سرخی می زد و سینه پرمویی داشت. در موقع راه رفتن سرش را پایین می انداخت و مثل کسی که از تپه ای پایین م رود راه می رفت. هیچ وقت قبلاً یا بعد از او مثل او ندیدم (تاریخ طبری ، جلد ۴ ، صفحه ۱۳۰۷).
محمد به واسطه صداقت و

امانت توانسته بود خودش را از دیگران متمایز کند. او حتماً انسان باهوشی بوده که توانسته به درجات عالی جامعه برسد. او خودش را از یتیم بودن به شوهری یکپاز زنان ثروتمند مگر رسانده بود. این مسئله برایش جایگاه بزرگی در جامعه درست می کرد و این موقعیت را کار خدا می دانست. کسانی که با زندگی بچه های یتیم خاورمیانه آشنایی دارند می دانند که وضع او در بزرگسالی چقدر متفاوت بوده است .

هوش سرشار محمد باعث شده بود که او یک مذاکره کننده قابل بشود. داستانی که در آن به هوش محمد اشاره شده است اینجا نقل می شود. این داستان هوش و ذکاوت این مرد را می رساند. او شاعر نبود ولی در زبان عربی و فن سخنوری گوینده ماهر بود.

زمانی چند دزد وارد کعبه شده بودند و مقداری طلا و جواهرات آن را دزدیده بودند . کعبه دروپیکر درستی نداشت مسقف هم نبود و ساختمانش بسیار قدیمی بود و احتیاج به دوباره سازی داشت، قبایل مکه تصمیم گرفتند که ساختمان بهتری برایت هایشان بسازند و دری برای آن درست کنند که کلید داشته باشد. نگهبانان کعبه احتیاج به چوب زیادی داشتند تا این کار را انجام بدهند. اتفاقاً یک کشتی در جده شکسته شده و به خاک نشسته بود و تعمیر شدنی نبود و چوب فراوانی را برایتعمیر کنندگان مکه مهیا کرده بود. در زمان کوتاهی آنها توانستند که یک ساختمان تازه برای کعبه بسازند. حالا نوبت آن بود که حجرالاسود را برم یداشتند و در مکان تازه قرار می دادند. هر چهار قبیله اصلی مکه می خواستند که این افتخار نصیب قبیله آنها شود و کار به جاروجنجال کشید و می رفت که به جنگ و گلاویز شدن برسد. محمد فکر خوبی کرد و پیشنهاد کرد که یک پتو را بگیرند و حجرالاسود را در میان آن بگذارند و از هر قبیله یک نفر یک گوشه پتو را بگیرد و همه با هم آن را بلند کنند. همه از پیشنهاد او خوشحال شدند تا به جایی که به او اجازه دادند که خودش حجرالاسود را بگیرد و بلند کند و میان پتو بگذارد.



چون محمد شخص مومنی بود و کعبه را بسیار دوست می داشت و خانواده اش از نگهبانان کعبه بودند او مرتب در کارهای پرستش کعبه شرکت می کرد. طواف کردنبه دور کعبه از کارهای روزانه او بود. او دعا می خواند و رفتارهای مربوط به پرستشکعبه را روزانه انجام می داد. (ابن هشام ، صفحه ۶۸).

بیشتر تاریخ نویسان معتقدند که قبل از اسلام محمد دین تک خدایی حنفین را داشت کهمعتقد به ابراهیم بودند و خدای یگانه را پرستش می کردند. محمد در عین حال به مذاهبمسیحیت و یهودیت هم آشنایی کامل داشت و با اشخاصی که معتقد به این مذاهب بودندرفت و آمد می کرد. همان طور که گفتیم آگاهی ما به زندگی محمد قبل از اسلام بسیار اندک است ولیهمان طور که در این فصل نوشتیم محمد با جوانان زمان خود فرق می کرد او آدمیباهوش، کم حرف، محافظه کار، دیندار و مذهبی بود. درمورد رفتار و تعصب مذهبیاد در بخش های بعد خواهیم نوشت.

فصل سوم:

اولین وحی

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

سوره العلق: آیه: ۱

برای این که زندگی مذهبی محمد را بشناسیم باید دو موضوع قرآن و حدیث را به خوب بدانیم و تجزیه و تحلیل کنیم. کلمه قرآن به معنای قرائت و دکلمه می باشد. قرآن نوشتن کامل الهامات محمدی است که در یک کتاب جمع شده. هنگامی که آیه ای به او نازل می شد اشخاصی که دوروبر او بودند آن آیه را روی استخوان یا پوست حیوانات می نوشتند بعدها محمد شخصی را به عنوان منشی خود گرفت و وقتی آن آیات به او الهام می شد او به منشی اش می گفت تا آن را بنویسد و در کدام سوره جای دهد.

بعد از فوت محمد در زمان ابوبکر جنگی اتفاق افتاد که در آن بسیاری از دوستان محمد کشته شدند و احتمال این می رفت که بعضی از آیات قرآن گم شود. در زمان عثمان او دستور داد که قرآن را جمع کنند و آن نسخه ای را که منشی محمد داشت به همراه چند سوره دیگر به شکل یک کتاب درآوردند و عثمان بقیه نسخه های قرآن را سوزاند و این قرآن که امروز در دست داریم همان قرآنی است که عثمان جمع آور کرده و نسخه دیگری برای آن نیست

محمد قرائت قرآن را دوست می داشت و هر وقت می دید کسی قرآن می خواند خوشحالی می شد. اصل قرآن به زبان عربی است ولی به بسیاری از زبان های دنیا ترجمه شده.

ترجمه های قرآن آن ملاحه و زیبایی قرآن در عربی را ندارند و همه کسانی که زبانای صلیشان عربی است قبول دارند که قرآن به شکل معجزه آسای زیباست. در نتیجه هر سوم است که کسانی که قرآن می خوانند یاد می گیرند که چگونه آن را به عربی بخوانند. آیه های اولیه قرآن که در مکه به او نازل شده بسیار زیباتر از بعضی از

سوره های طولانی مثل سوره بقره است. قرآن به 114 سوره تقسیم شده است.

بع ضی از این سوره ها کوتاه و بع ضی دیگر بلندتر هستند. بع ضی از این سوره ها به قدری زیباست و ریتم آن چنان دلپذیراست که محمد قرآن را تنها معجزه خود می دانست و می گفت اگر می توانید یک سوره مثل سوره های قرآن تدوین کنید.

در اینجا باید متذکر شویم که در بین اعراب پدیده آگاهی و تسلط به زبان عربی ، سخنوری و شاعری جای بخصوصی داشت. به علت کمبود های

بسیار، هنر های دیگر مانند نقاشی و معماری امکان ترقی نداشتند و همهاستعدادها به ادبیات ختم میشد.

حدیث

حدیث به معنای یک واقعه یا یک داستان می باشد. در طول زمان حدیث به داستان های گفته می شود که از محمد نقل شده یا گفته های او در مورد مسائل مختلف می باشد. اگر کسی بگوید که در مورد موضوعی حدیثی هست. این معمولاً این معنا را می دهد که در مورد آن موضوع نقل قولی از محمد شده است. در سال های آخر عمر محمد شاخصی که دوروبر او بودند می دانستند که آنها تاریخ را در حال شدن می بینند در نتیجه سعی می کردند که رفتار و گفتار محمد را حفظ کنند و به آیندگان بگویند.

به همچنین محمد که تسلط خوبی به زبان عربی داشت ، در سخنرانی هایش خاطرات زندگی ، مذهبی ، جنگ ها ، داستانهای زندگی پیامبران ، برخورد هایش با جبرئیل و معراج را برای مردم تکرار میکرد. او مسائل اخلاقی و سوالات مذهبی را جواب میداد و حتی به مردم در مورد زندگی خصوصی شان راهنمایی میکرد.

به این دلیل برعکس قرآن که فقط یک نسخه دارد در سال ۰۵۱ هجری بیش از ۵۲۰۰۰۰

حدیث وجود داشته که دانشمندان علم حدیث آنها را جمع آوری کرده و

چیزهایی را که اضافه می‌دانستند حذف کرده اند. احادیث زیادی پیدا می‌شوند که اصلاً ربّطی به محمد ندارند یا موضوعاتی در آنها نقل شده که با عقل سازگار نیست.

اولین کتاب حدیث توسط ابن اسحاق نوشته شده که ابن هشام آن را تصحیح کرده و اکنون موجود است. کتب معروف و مفید دیگر حدیث مثل کتاب الطبقات الکبری

نوشته ابن سعد و کتاب المغازی نوشته واقدی است. جمعاً ۱۰ کتاب وجود دارد که

منابع اصلی اسلام به شمار می‌روند. مطالب کتاب حاضر از کتب احادیث اولیه اسلام گرفته شده.

یکی از بهترین مراجع حدیث عایشه می‌باشد که زن محبوب پیامبر بود و قرآن را از حفظ می‌دانست. داستان مربوط به اولین برخورد محمد با جبرئیل در عموم کتب یکپاست و خود محمد باید آن را برای عایشه تعریف کرده باشد چون عایشه در موقع اولین برخورد محمد با جبرئیل هنوز به دنیا نیامده بود. در هر صورت عایشه یکی از مهمترین مراجع حدیث به شمار می‌رود.

برخورد اول

در حدود ۰۴ سالگی محمد بسیار مذهبی شده بود او مثل بعضی دیگر از اعراب به‌خارج مکه رفته در غار حرا وقت را به عبادت می‌گذرانیید.

این رفتار فعلاً در خاورمیانه چندان طرفداری ندارد و به ندرت به کسانی برخورد می‌کنیم که به خارج از شهر به داخل غارها بروند و عبادت بکنند، محل عبادت معمولاً منزل یا مسجد می‌باشد اما در زمان محمد این رفتار بعضی از مردم خیلی

مذهبی بود. او با خودش مقداری غذا می‌برد و گاهی روزها در غار حرا می‌ماند و عبادت می‌کرد. اگر به شخص فقیری برخورد می‌کرد به آنها مقداری غذا می‌داد محمد هنگام برگشت به مکه به کعبه می‌رفت و دورش طواف می‌کرد در این زمان رفتارهای دیگری در او مشاهده می‌شده. ابن سعد در این مورد نوشته است:

محمد بن عمر گفت که از عایشه شنیده که اولین نشانه‌هایی که در محمد پیدا شد خواب‌های واقعی او بود او هیچ وقت خوابی نمی‌دید که بعداً واقعاً به وقوع نپیوسته باشد، در ست مثل طلوع خورشید. (این اتفاق احتمالاً همان **Deja Vu** است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد).

او خیلی ساکت شده بود و تنهایی را دوست می‌داشت. او هر روز به‌غار حرا می‌رفت و شب به خانه برمی‌گشت این رفتار ادامه داشت تا ناگهان وحی به او نازل شده (ابن سعد جلد اول صفحه ۳۵۱).

یک شب در ماه رمضان به احتمال زیاد در ژوئن ۱۰۶ میلادی (مستوفی ۱۹۹۸، صفحه ۵۱۳) محمد مشغول عبادت در غار حرا بود که جبرئیل بر او ظاهر شد به فاصله دو کمان و گفت: “بخوان” محمد گفت: من نمی‌توانم بخوانم، جبرئیل او را گرفت و به سختی فشارد به شکلی که محمد حس کرد دارد می‌میرد او دوباره گفت: “بخوان” محمد در حالی که وحشت کرده بود دوباره گفت: نمی‌توانم بخوانم. جبرئیل برای سه مرتبه این کار را با او تکرار کرد و هر بار او فکر می‌کرد که جانش از بدنش خارج می‌شود. در آن موقع بود که اولین سوره بر او نازل گشت .

محمد گفت: که برخوردش با جبرئیل برای همیشه در قلبش نوشته شد و این سوره بسیار زیبا حاصل آن اتفاق است.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

بیشتر مفسرین قرآن معتقدند که خدا داشت به محمد اعتماد میداد که او نباید از بیسواد بودنش بترسد. خدایی که انسان را از یک قطعه خون لخته شده خلق کرده آنقدر بخشنده است که میتواند به او قدرت خواندن بدهد (آیت الله مکارم شیرازی ۵۱۹۹ جلد ۲۷ صفحه ۸۵۱).

شک محمد

وقتی که جبرئیل محمد را ترک کرد او سخت ترسیده بود و گیج شده بود. اونمی توانست این برخورد را بفهمد. او می ترسید که گرفتار اجنه شده باشد و یا این که توهم بر او مسلط شده است. محمد آن قدر ناراحت شده بود که حتی فکر خودکشی به ذهنش آمد او می خواست خودش را از کوه پرت بکند ولی یک برخورد دیگر با جبرئیل او را از اینکار باز داشت. محمد جبرئیل را دید که بر روی یک تخت نشسته بود و در همه جا بود به هر طرف که نگاه می کرد جبرئیل را می دید. جبرئیل به او گفت که نامش جبرئیل می باشد و خدا او را فرستاده است که پیامبر او باشد. در همین اوقات خدیجه در مکّه برای محمد نگران شده بود چون او دیر کرده بود خدیجه دو نفر را فرستاد که به دنبال محمد بروند ولی او در حالی که بسیار ترسیده بود به خانه اش برگشت و به اتاقی زیر یک پتو رفت و از خدیجه خواش کرد که او را بپوشاند.

وقتی او تمام اتفاقاتی را که برای او افتاده بود برای خدیجه تعریف کرد به او اعتراف کرد که خیلی ترسیده که شاید یک جادوگر شده است. خدیجه محمد را تسلی داد و سعی کرد به او بقبولاند که او دیوانه نشده و برایش دلیل آورد که او آدم خوبی است و بسیار مومن می باشد و خداوند به چنین شخصی صدمه نمی زند (ابن سعد جلد اول صفحه ۳۵)

خدیجه یک عمو داشت که انجیل را خوانده بود و داستان های زندگی پیغامبران را می دانست. این عمو کور بود و مسیحی شده بود و در صحرا زندگی می کرد. محمد و خدیجه تصمیم می گیرند که به نزد او در صحرا بروند. وقتی که او داستان را برای عموی خدیجه تعریف کرد او به محمد مژده داد که او دیوانه نشده بلکه او یک پیامبر تازه است اما عموی خدیجه یک چیز دیگر هم به او گفت و آن این بود که انسان هایی که به پیامبری می رسند سختی زیادی می بینند و او پیش بینی کرد که مردم او را ترد خواهند کرد و زندگی مشکلی خواهد داشت. در حالی که محمد خوشحال بود که دیوانه نشده و برخورد با عموی خدیجه شک را از دل او برد.

در این موقع احتمالاً سوره ن وَالْقَلَمِ به او نازل شده که به او مژده خواندن را داده است. تقریباً سه سال برای محمد طول کشید تا او قبول کند که پیامبر خداست و مسئولیتی دارد و پیامبر بودنش را به اشخاص دیگر گفت. با این همه او هنوز یک مقداری شک در دلش داشت. احادیث مختلف و بعضی از آیات قرآن این شک را م ی رساند.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ سوره القلم: آیه ۲

به بزرگی خدایت ، تو دیوانه نیستی .

حدیثی که در اینجا می آوریم از کتاب سهیلی است که مربوط به شک محمد و سوال کردنش از خودش می باشد در مورد اولین برخوردش با جبرئیل و کمک های خدیجه برای این که او خودش را باور کند.

خدیجه روزی به محمد گفت: که آیا می‌توانی موقعی که جبرئیل به دیدارت می‌آید به منبگویی، محمد گفت: بله. بعد هنگامی که جبرئیل به دیدارش آمد محمد به خدیجه گفت: جبرئیل اینجا است و به دیدار من آمده است. خدیجه گفت: بلند شو و روی پای من بنشین و او این کار را کرد. خدیجه پرسید آیا او را می‌بینی؟ محمد گفت: بله. خدیجه گفت: حال‌روی بغل من بنشین و محمد این کار را کرد خدیجه گفت: آیا او را می‌بینی؟ محمد گفت: بله. آن وقت خدیجه چادرش را برداشت و جبرئیل از آنجا رفت. خدیجه پرسید آیا او را می‌بینی؟ محمد گفت: خیر. خدیجه گفت: آسوده و خوشحال باش که او یک شیطان نیست و یک فرشته است (سهیلی ۱۹۷۷ صفحه ۷۵۵).

در این مدت که محمد داشت اولین تجربه هایش را می‌کرد برای مدتی به طور ناگهانی ارتباطش با جبرئیل قطع شد. چند نفری که از اهل مکه متوجه وقایعی مربوط به محمد شده بودند او را مسخره می‌کردند وقتی این مسخرگی‌ها بالا گرفت محمد بیشتر ترسیده و گیج شده بود (ابن هشام صفحه ۵۵۱).

ما نمی‌دانیم که این زمان چقدر طول کشید ممکن است که به کوتاهی چند روز باشد با چند هفته ای طول کشیده باشد. در هر صورت این مدت ناگهانی پایان یافت و وحی هادوباره به محمد نازل گشت و در تمام طول حیات او ادامه داشت. سورة المّ دثّ ر احتمالاً همین سورة قرآن است که خدا به محمد گفته که دیگر نترس چون که خدایت تنهایت‌نگذاشته است. بلند شو و به مسئولیت ادامه بده.

يَا أَيُّهَا الْمَدَّثُ رَقْمٌ فَأَنْذِرْ

بعضی از تاریخ‌نویسان معتقدند که اولین سوره بعد از دوره سکوت جبرئیل سورة الضحی بوده. این سوره که یکی از سوره‌های زیبای قرآن است از لحاظ لفظ عربی بسیار شنیدنی است.

سورة الضحی

وَالْضَّحَىٰ ﴿١﴾

قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید(و همه جا را فرا گیرد)، (۱)

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾

و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد، (۲)

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾

که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است! (۳)

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾

و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است! (۴)

وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾

و به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی! (۵)

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾

آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟! (۶)

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

و تو را گمشته یافت و هدایت کرد، (۷)

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود، (۸)

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹)

سوره الضحی: آیات: ۱-۹

حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن (۹)

اولین کسانی که به اسلام ایمان آوردند خدیجه بود بعد ابوبکر بعد زید بن حارثه بعد علی ابن ابی طالب.

معجزه قرآن

وقتی قرآن برای مردم مکه آورده شد آنها بسیار به کار محمد شک داشتند. آنها می گفتند پیغمبر باید بتواند معجزه بکند و کارهایی بکند که اشخاص دیگر نکرده باشند. آن وقتی توان حدس زد که شاید او یک پیامبر واقعی باشد آنها مثال موسی و عیسی را می زدند که موسی می تواند است چوب دستی اش را بیاورد و تبدیل به یک مار بکند.

عیسی بسیاری از مریضان را شفا داد او حتی می توانست بیماران جذامی را شفا بدهد

آنها از او می خواستند که معجزه ای بکند که به درد آنها بخورد. قبایل عقب افتاده و بدوی عربستان اصلاً معنای قرآن را نمی فهمیدند چه رسد به این که آن را معجزه بخوانند. آنها می گفتند: چرا کاری نمی کنی که تمام صحرا تبدیل به جنگل بشود که بتوان در آن به راحتی زیست کنیم و یا چرا کوه های سر به فلک کشیده نمی آوری که رودهای بزرگ مثل رودهای سوریه و عراق در آن جاری باشد و ما از کم آبی رنج نبریم. چرا مثل عیسی مرده ها را زنده نمی کنی؟ محمد در تمام طول زندگیش قرآن را به عنوان معجزه هاش معرفی می کرد. قرآن واقعاً از نوادر نوشته های عرب است. محمد شروع به کار کرد و خودش را به عنوان یک پیامبر معرفی نمود و مردم را به اسلام فراخواند، اولین کسانی که به او ایمان آوردند خدیجه، ابوبکر، زید ابن حارثه و علی بن ابیطالب بودند.

هوش محمد

زندگی محمد در ابعاد مختلف ی شگفت انگیز است و فاکتورهای مختلفی باید با هم جمع می‌آمدند تا او بتواند آن همه موفقیت به دست بیاورد. کوچکترین خللی در اتفاقات مهم زندگی می‌توانست او را از راه بدر کند. یکی از مهمترین مسائل مربوط به زندگی محمد مسئله قرآن می‌باشد.

اشخاص زیادی هستند که فکر می‌کنند قرآن یک معجزه نیست و کسان دیگر توانسته اند قطعاتی به خوبی قرآن بنویسند. این اشخاص معتقدند که اشکالات فراوانی در صرف ونحو عربی قرآن دیده می‌شود و قرآن بالفطره بی همتا نیست در نتیجه نویسندگان اش همبی همتا نخواهد بود (دشتی صفحه ۲۲۹-۹۶۲).

موضوع کتاب حاضر یک مقایسه در ادبیات عرب نیست. ما فقط حقایقی را که با عقل سازگار است گزارش می‌دهیم. قرآن ب هوسیله اشخاص بسیاری به عنوان یک کتابارزشمند و زیبا شناخته شده است و سوال این است که یک چنین کتاب زیبایی چگونه می‌توانسته به وسیله یک شخصی که هرگز مدرسه نرفته و درس نخوانده و خواندن ونوشتن بلد نیست نوشته شده باشد. جواب این سوال کاملاً راحت است اگر نبوغ محمد را در نظر بگیریم جواب خود را یافته ایم. تیز هوشی محمد از دوران کودکی او نمودار می‌شود و تا آخر عمرش دوام می‌یابد. ما نبوغ او را در خیلی از مسائل می‌بینیم. پدیده‌هایی که هوش محمد را نشان می‌دهد می‌توان در قدرت بیان، خزانه لغات، قدرتمحاوره و مذاکره، دوربینی و تصمیم های کارگرش ببینیم.

مشخصات زبان قرآن

قرآن فی الواقع یک نوشته بسیار زیباست اما در مواردی با دیگر نوشته های عربی فرقدارد قرآن مشابه هیچ کدام از نوشتارهای زبان عربی نیست .. این نوشتار در ابعاد مختلف قافیه دارند و به این علت است که بعد از بیشتر از ۰۰۴۱ سال هنوز حیرتافزاست. نویسندگان هایی که می خواهند آیات قرآن را کوچک کنند در این راه گرفتار می شوند. چون کار هر کسی نیست که به این بلاغت بتواند بگوید یا بنویسد. خیلی ها از محمد ایراد گرفته اند ولی این آیات چنان ممتاز بود هاند که رقیب ندارد.

با این که قرآن یک نوشته بسیار زیبای عربی است یک نگاه به تاریخ ادبیات دنیا به ما نشان می دهد که در هر زبانی اشخاصی بوده اند که چیزهای بی همتایی نوشته اند. به طور مثال نوشته های شکسپیر در انگلیسی و حافظ در فارسی بی همتا هستند. البته محمد و حافظ را نمی توان با هم مقایسه کرد. آنها از اقوام بسیار مختلف بودند و در روزگاری زندگی می کردند. در حالی که حافظ اشعارش را به دلایل خودش می نوشت.

محمد فقط برای خدمت به اسلام کار می کرد. با این که دلایل سروده های این دو باهم فرقی کنند ولی کیفیت کار هر دو آنها به قدری بالاست که هیچ کس نتوانسته به آن درجه کمال برسد.

سواد محمد

با اینکه در آغاز اسلام محمد ، سواد خواندن و نوشتن نداشته این نکته را باید به خاطر داشته باشیم که به احتمال زیاد محمد خواندن و نوشتن را به مرور زمان

فرا گرفته. امر او به اطرافیانش در هنگام فوت تا قلم و کاغذ بیاورند تا او چیز بنویسد که گناهان همه بخشیده شود از مواردی است که مورد قبول تمام مورخین است.

به همچنین در مذاکرات مربوط به صلح حدیبیه ، از او خواسته شد که در نوشته محمدرسول الله ، کلمه رسول الله را حذف کند و محمد به علی ابن ابیطالب که کاتب آنمدرک بود گفت تا آن کلمه را حذف کند، ولی علی گفت که او هیچ وقت چنین کار نخواهد کرد ، در آن هنگام محمد آن نوشته را از علی گرفت و خود روی کلمه رسول الله خط کشید.

دفاع محمد از قرآن

این مسئله که آیا محمد یک شاعر بوده اصلاً مطرح نیست. مسئله این است که چرا یکتاجر که در سلامتی کامل در جامعه زندگی می کرده و مقام و احترام زیادی داشته

تصمیم می گیرد که به تمام خوبی های زندگی خودش پشت پا بزند و ادعای پیغمبری بکند. او به شدت به این عقاید می چسبد و سعی فراوان می کند تا این ایده ها را به بقیه به قبولاند. در حالیکه به خوبی می داند که این راه کار دشواری است و مسائل زیادی را به همراه خواهد داشت. زندگی راحت و مرفه و مرتب او تبدیل به یک دنیای سخت و پر آشوب خواهد شد و از همه مهمتر آن که یک همچنین ادعایی باعث مشکلات بسیار برای خانواده اش خواهد شد و زندگی مرفهی که برای خودش ساخته از بین خواهد رفت و مورد مسخرگی و شماتت مردم واقع خواهد شد در فصول آینده خواهیم دید که چسبندگی به یک ایده نامتعارف که شخص به آن اطمینان کامل دارد و می خواهد که دیگران آن را بفهمند و باور کنند شاخصه اصلی نوع صریحی است که محمد به آن مبتلا بود.

آیا این آیات به راستی از طرف خداوند به او نازل می شده؟ اگر نیست چه چیزی در اوباعث می شده که آنرا کاملاً باور کند و برایش اقدام نماید. آیا هنگامی که زندگی بر اوستخت می شده هیچ وقت از گفته اش پشیمان شده و حرف هایش را پس نگرفته است. با آشنایی به این مسئله که او در یک جامعه بسیار عقب افتاده زندگی می کرده چرا با سماجت فراوان به این راهنمایی هایش ادامه می داده و اگر او قدرت سخنرانی یا شعر سازی خود را به یک وسیله تجاری تبدیل

می‌کرد، زندگی راحت تری برای خود و خانواده‌هاش بسازد و زندگی بهتری بکند و اصلاً لازم نبود که هزاران ناملایمات را به‌خود و خانواده‌اش تحمیل کند.

موقعی که اولین مراحل دعوت به اسلام شروع شد و اولین سوره‌های قرآن بر او نازل‌گردید خیلی از مردم مکه او را متهم به شاعر بودن برای شیطان می‌کردند.

سورة الشعراء

(۱) طسم

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

(۲) این آیات کتاب روشنگر است.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

گویی م یخواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر این که آنها ایمان نمی‌آورند!

(۳)

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه ای نازل می‌کنیم که گردن هایشان در برابر آنخاضع گردد!

(۴)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ آلِ رَحْمَنِ مُجْدَثٍ إِلَّا يَكَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

و هیچ ذکر تازه ای از سوی خداوند مهربان برای آنها نمی‌آید مگر این که از آنروی گردان می‌شوند! (۵)

فَقَدْ كَذَبُوا فِسْيَاتِهِمْ أَنْبَاءَ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

آنان تکذیب کردند؛ اما بزودی اخبار (کیفر) آنچه را استهزا می کردند به آنان می رسد!
(٦)

أَوَلَمْ يَرْوُوا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَأْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ذِكْرٍ ﴿٧﴾

(٧) یا آنان به زمین نگاه نکردند که چقدر از انواع گیاهان پرارزش در آن رویانندیم؟!

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

(٨) در این، نشانه روشنی است (بر وجود خدا)؛ ولی بیشترشان هرگز مؤمن نبوده اند!

(سوره الشعراء ، آیات ۱-۸).

به کلام دیگر محمد می خواست بگوید که "آیا شما می خواهید من به شما بگویم چه کسانی اشعار شیطان را پخش می کنند. آنها دروغ گویان هستند و کسانی که کارهای حرامی کنند. شیطان خواهان بدی هاست و می خواهد همه چیز را منهدم کند. او مارگونه زیرک است و انهدام را می خواهد و به وسیله اشخاص بد به این کارها دست می زند.

اشخاصی که او را دوست دارند دروغ گویان و حرام کاران هستند. هیچ کدام از این

بدی ها در قرآن نیست. در نتیجه محمد نم ی تواند به شیطان بستگی داشته باشد و قرآنمی تواند کار شیطان باشد (آیت لله مکارم شیرازی ۵۱۹۹ جلد پانزدهم صفحه ۴۳۷-۳۷۷).

بیشتر قرآن توجه به خداپرستی، راست گویی، حقانیت و تبدیل در تمام پندارهای بد دارد. این ها چیزهایی نیست که شیطان به آن رو آورده باشد، اما کسانی که به محمد ایراد می گرفتند به خرده گویی در مورد قرآن مسخره نمی کردند. آنها او را شخصی که مبتلابه توهم شده توصیف می کردند و او را شاعر دیوانه خطاب می کردند.

وَيَقُولُونَ أَأَنْتَ الْتَأْرِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ

و می گفتند آیا ما برای شاعری که دیوانه است از خدایا نمان دست برداریم.

(سورة الصافات: آیه: ۶۳)

این آیه به خوبی نشان می‌دهد که کسانی که به محمد اعتقاد نداشتند و بت پرست بودند با این مسئله روبه رو بودند که باید بت هایشان را کنار می‌گذاشتند و به دنبال یک شاعر دیوانه بروند.

اما محمد در سورة الصافات و شعرا می‌گوید که عموم شعرا از درجات پایین اجتماع هستند و مرتب دنبال زن و طلا و شراب می‌روند. این گونه شعرا تمام احساساتشان را به‌کار می‌بردند که جلب توجه زنان را بکنند. شاعران دیگر فقط حمد بزرگان قبایل رامی کردند و پولی می‌گرفتند. نوشته های قرآن برعکس به تعلیم یک نوع تفکر جدید اشتغال دارد. در جهت مخالف آن گونه شعرا بیشتر به خداپرستی، دوری از شهوات و انسانیت توجه می‌کند. محمد می‌خواست که موضوعات مربوط به خداپرستی را به هم‌پیماموزد. خدا برای او یک قدرت فائق بود که درستکار و قابل اعتماد بود نه اجسامیکه از چوب و سنگ ساخته شده بودند. او از مردم می‌خواست که به خدا اعتماد داشته باشند رفتارشان را کنترل کنند و از شهوات دوری بجویند. او به تفصیل از جزای کفار می‌گفت.

در اینجا باید اضافه کنیم که در مغز انسان محل استعداد سخن سرایی، و استعداد خواندن و نوشتن یکی است، تمام مسائل مربوط به گویایی مردان راست دست، در لب‌چپ شقیقه ای قرار دارد. در زمان محمد و در زمان حاضر به اشخاصی بر می‌خوریم که سخن سرایی می‌کنند ولی بی‌سوادند. در زمانهای نه چندان دور مداحان و ملایان بی‌سواد زیادی داشتیم که می‌گفتند "ما آخوند قلم بدست نیستیم".

محمد چند شاعر در بین مریدانش داشت که از آنها در مواقع مقتضی استفاده می‌کرد.

در دوران جاهلیت رسم بود که در هنگام مناظره هرگاه لازم بود از شعر استفاده می کردند. این رسم بود که هنگام مناظره یک خطابه زیبا می نوشتند و به عنوان دفاع از خود از آن مدد می گرفتند. آن گروهی که خطابه بهتر و شعر زیباتری نوشته بود در مناظره پیروز می شد. اما محمد به کار شاعری دست نمی زد حتی موقعی که لازم بود از قرآن مدد می گرفت (آیت لله مکارم شیرازی جلد ۱۷ صفحه ۳۸۰).

در میان اعراب یک رابطه بین شعر گفتن و عالم متافیزیک برقرار بود به همین جهت خیلی ها نمی خواستند که اصلاً شاعر باشند.

فصل چہارم:

صرع و انواع آن

در کتب قدیمی و انجیل از صرع یاد برده شده است بعضی از این مراجع به 4000 سال قبل می‌رسیده است. اسکندر مقدونی، ژاندارک و داستایوفسکی همگی از صرع رنج می‌برده‌اند. توجه به این بیماری در طول قرون ادامه داشته است. مثل خیلی از پدیده‌های جوامع قدیمی اگر مردم دلیل وجود چیزی را نمی‌دانستند آنها را با خرافات و مسائل مذهبی مختلف مخلوط می‌کرده‌اند.

کلمه **Epilepsy** در زبان یونانی به معنی بیماری افتادن است. وقتی یونانیان بعدیمشاهده می‌کردند که بیمار مثل کسی است که به وسیله چیزی گرفته شده و فشار زیادیه او آورده می‌شود آنها فکر می‌کردند که خدایان آنها را گرفته‌اند و به زمین می‌اندازند این‌جا کلمه **Seizure** به معنی گرفته شده به وجود آمده است. چون خدایان باعث این‌گرفتگی می‌شوند آنها صرع را یک مرض مقدس می‌نامیده‌اند (Moore, ۱۹۹۷).

اطباء یونان قدیم اولین کسانی بودند که سعی می‌کردند یک نوع دلیل برای این پدیده پیداکنند بقراط که او را پدر پزشکی می‌دانند در مورد صرع نوشته‌هایی دارد و آن را مربوط به عملکرد مغز می‌داند. بقراط می‌نویسد که صرع به هیچ وجه یک بیماری آسمانی نیست بلکه یک دلیل طبیعی دارد و به همین شکل او می‌گفت که صرع ریشه ایدر سیستم اعصاب مرکزی انسان دارد و مغز ریشه علت اصلی صرع می‌باشد.

گالان پزشک امپراطوری روم این بیماری را به دقت مطالعه کرده بود و متوجه شده‌بود که آنها عموماً از یک نوع احساسات مشکوک قبل از صرع رنج می‌برند که آن را تجلی **Aura** نام نهاد این کلمه در زبان لاتین به عنوان هر چیز تجلی دهنده نام برده شده.

Aura یا نشانه‌های اولیه صرع خبر از یک صرع قریب الوقوع می‌دهد

(Ling, ۱۹۸۳).

خیلی از اطباء قدیم متوجه شده بودند که بچه های مصروع وقتی که به سن بلوغ می رسند از شر این بیماری رها می شوند و سن بلوغ باعث می گردد این بیماری در آنها از بینمی رود در نتیجه آنها فکر می کردند که رفتار جنسی باعث بهبود آنها می گردد. براینکه این بچه ها زودتر به سن بلوغ برسند و از نظر جنسی زودتر بزرگ شوند آنچه ها را به اعمال بسیار وحشتناک و شنیع جنسی مجبور می کردند. در قرن دوم قبل از میلاد یک پزشک یونانی به نام آرتیوس (Aretaeus) این درمان عقب افتاده را رد کرد و نوشت که روند رشد یک روند طبیعی است و چاره این بیماری را باید در جای دیگری جست (Adams , ۵۶۱۸).

بدبختانه روش های معالجه آرتیوس هم ارزشی نداشت و بسیار خطرناک بود او تجویز می کرد که دارو را در هنگام صرع در دهان بیمار بگذارند، در حالی که مریض معمولاً در حالت بیهوشی بود. اکنون این رفتار ب هطور کلی مردود شده است چون احتمال دارد که دارو در دهان بیمار باعث خفگی شود. دخول داروها در مقعد بیمار و خون گیری و معالجات ابتدایی دیگر به همان شکل انجام می گرفت. بالاخره آرتیوس تشخیص تازه را کشف کرد که آن را بیماری شخصیت بین صرعی نام نهاد

(Interictal Personality Disorder) در این بیماری موضوع این است که شخص مصروع به مرور زمان یک سری بیماری های عاطفی و شخصیتی پیدا می کند که از عوارض صرع است. آرتیوس توانست که وجود افسردگی فراوان را در بیمارانی که کشف کند ولی او فکر می کرد که علت این افسردگی احساس خجالت و شرم بیمار ب ه خاطر نتوانستن کنترل بدن است (Adams , ۵۶۱۸).

قرون وسطی

بازار پزشکی در قرون وسطی بسیار تاریک بود و اکتشافات تازه ای نشد بیمارانی مبتلا به صرع را شلاق می زدند تا ارواح خبیثه را از او جدا کنند. این بیماران مانند بیمارانی معالجه می شدند و صحبت از آن بود که اجنه در وجود شان رخنه کرده اند. قرون سیزده و چهارده میلادی سال های

بهتری بود و روش مطالعه بیماری ها تغییر پیدا کرد و خرافات کنار گذاشته شد. بیماران را به شیوه امروزه از راه مطالعه سمپتوم ها و نوشتن مشخصات بیماران مورد مطالعه قرار می دادند.

در قرون هفده و هجدهم میلادی مسائل خرافی به طور کلی کنار گذاشته شد و عقاید و مذاهب از پزشکی جدا گردیدند. صرع یک بیماری طبیعی نامیده شد و با به وجود آمدن بیمارستان های جدید که خدمت کاران بهتری داشتند. معلمین و شاگردان بیماران را به طور عملی مورد تحقیق و مطالعه قرار می دادند (Moore, ۱۹۹۷).

در قرن نوزدهم یک اشکال تازه به وجود آمد. زن هایی که هیستریک بودند و

با افتادن از مجروحین تقلید می کردند. آنها بیمارستانهای روانی را پر کرده بودند برای دانشمندانی که دنیای نوین صرع را مطالعه می کردند این مسئله بزرگی بود ولی طولانی نبود. روان کاوان جدید مثل فروید و هوادارانش قادر بودند که بین صرع واقعی و صرع هیستریک تشخیص صحیح بدهند.

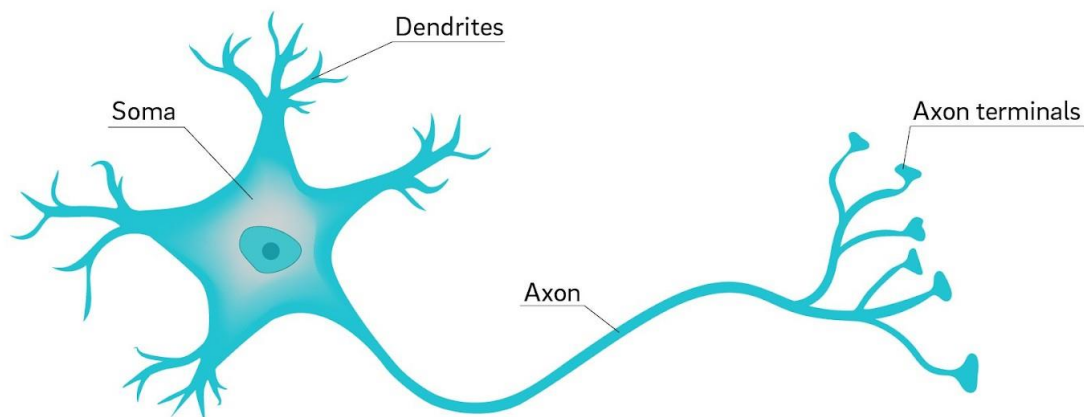
مکانیسم صرع: سلول های عصبی و مغز

برای این که بتوانیم مکانیسم صرع را درست بفهمیم باید یک آشنایی با سلول های عصبی داشته باشیم یک سلول مغزی از سه قسمت مختلف تشکیل شده؛ (۱) بطن سلول که شامل هسته مرکزی و هسته سلول می باشد. (۲) آکسون که لوله درازی است که از

بطن سلول جدا شده و کارش نقل و انتقال اطلاعات از یک سلول به سلول دیگر می باشد.

(۳) دندریت ها که شاخه هایی هستند که از گوشه های مختلف سلول جدا می شوند و سلول ها را به هم ربط می دهند.

Neuron



آکسون یک منطقه درونی و یک منطقه بیرونی دارد که توسط پوسته خارجی از هم جدایی شوند شکل شیمیایی این دو قسمت با همدیگر فرق بسیار دارند. این تفاوت ها به خاطر تمرکز نمک های سدیم و پتاسیم می باشد تمرکز سدیم در خارج سلول بیشتر است در حالی که در داخل سلول و آکسون پتاسیم تمرکز یافته است. وقتی که یک سلول در حالت استراحت است یک دسته از این مواد مرتب مثل پمپ کار می کند و تعادل بین درون و بیرون سلول را نگه می دارند. وقتی که یک سلول دستور می گیرد که کاری را انجام دهد یک حرکت سریع بین این نمک ها ایجاد می شود. سدیم و پتاسیم جابه جا می شوند و این حرکت مثل یک موج به راه می افتد و از یک طرف آکسون به طرف دیگر آکسون می رود. در این موقع خبر از یک سلول به سلول دیگر انتقال می یابد. این مکانیسم، همان پدیده به وجود آوردن برق است و سرعت حرکتش نیز به سرعت برق است. در نتیجه مغز انسان و تمام حیوانات یک دستگاه سیم پیچی های بسیار پیشرفته است، و هیچ دستگاهی روی زمین به این حد تکامل یافته و پیچیده نیست. تداوم این نقل و اوانتقالات گاهی به شکل ادامه فوری ولی معمولاً به وسیله بیرون ریختن مواد شیمیایی که به آنها نوروترانسمیتر (Neurotransmitter) گفته می شود انجام می گیرد.

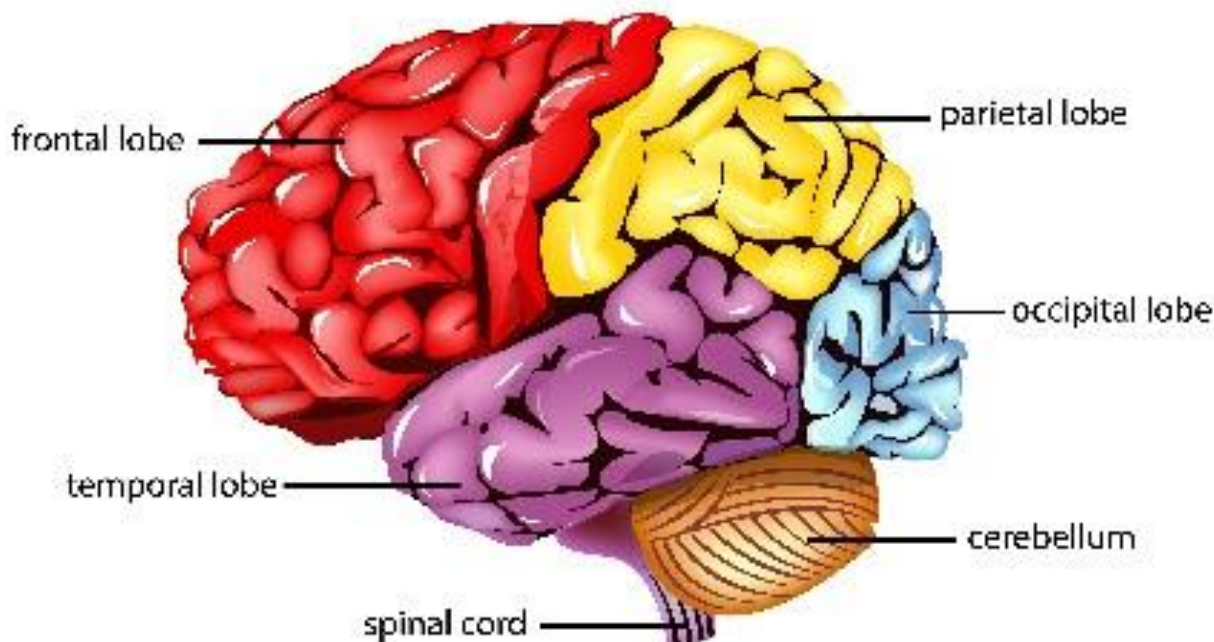
نوروترانسسمیترها به دو نوع تقسیم می‌شوند، نوروترانسسمیترهای محرک که کارشانتحریکات عصبی است و نوروترانسسمیترهای غیر محرک که کارشان آرام کردن تحریکات بین سلولها می‌باشد. زیاده کاری نوروترانسسمیترهای محرک و کم کاری نورترانزیستورهای غیرمحرک باعث اختلال در فعل وانفعالات در مغز می‌گردند و گاهی باعث صرع می‌شوند.

هر نوع جراحی در یک سلول یا یک گروه از سلولها می‌تواند امواج الکتریکی که بینسلولها در حال رفت و آمدن هستند تغییر دهد و باعث صرع شود. برحسب نوع جراحی و منطقه جراحی امواج الکتریکی که بین میلیاردها سلول در حال رفت و آمدهستند تغییر کرده و نوعی از صرع پدیدار می‌گردد (Geschwind, ۱۹۹۷).

مناطق مختلف مغز

مغز انسان به دو نیم کره تقسیم می‌شود، هر نیمکره شامل لب پیشانی، لب شقیقه ای، لب آهیانه ای و لب پس سری می‌باشد .

Parts of the Human Brain



لب شقیقه ای کارهای زیادی را انجام می‌دهد. از جمله کارهای مربوط به بینایی مثل تشخیص صورت‌ها. لب شقیقه ای در مورد مسائل عاطفی هم کار می‌کند. کار حافظه کلامی در لب چپ شقیقه ای جای گرفته است. به همچنین لب شقیقه ای بیشتر کارهای مربوط به گویایی را در انسان انجام می‌دهد. جراحات در قسمت راست مغز باعث اختلال در حافظه غیرکلامی مثل موسیقی و نقاشی می‌شود.

لب شقیقه ای کمک می‌کند تا اطلاعات تازه تنظیم گردد. لب راست شقیقه ای بیشتر در حافظه بصری اثر دارد مثل حافظه صورتی و شکل‌ها. لب‌های شقیقه ای در کار سازماندهی اطلاعاتی حواس نقش موثری دارند (Reed ۱۹۸۱).

مراحل صرع

صرع معمولاً یک مشکل مزمن می‌باشد که به علت دخول و خروج غیر طبیعی امواج الکتریکی مغز به وجود می‌آید. صرع معمولاً به دو نوع تقسیم می‌شود. صرع نشانه‌دار که دلیل خاصی برای وجودش پیدا می‌شود و صرع بدون نشانه که ریشه آن معلوم نیست. در یک مغز سالم حرکت نوروترانسمیترهای مغز به شکل مرتب ولی خیلی پیچیده انجام می‌شود. اما در هنگام صرع سلول‌های مغز حرکت‌های الکتریکی نامرتب ایجاد می‌کنند که در تمام مغز پخش می‌شود و باعث تغییرات اساسی در حرکات و رفتار انسان می‌گردد. این تغییرات می‌تواند به وسیله سلول‌های سالم و ناسالم ایجاد شود (Engel, ۱۹۹۶).

صرع‌ها معمولاً به سه نوبت کاملاً متفاوت تقسیم می‌شوند.

(۱) **Aura** یا دوران تجلی: در این دوران معمولاً بیمار متوجه می‌شود که صرع دارد به سراغش می‌آید، آنها اختلالاتی در بویایی و بینایی پیدا می‌کنند که خبر از شروع صرع می‌دهد.

(۲) **اصل صرع** با تمام نشان‌هایش که بر اثر این که چه نوع صرعی می‌باشد باهمدیگر فرق می‌کنند.

(۳) عوارض بعد از صرع

که بلافاصله بعد از صرع اتفاق می افتد. صرع ها بیشتر اوقات در یک یا دو نقطه از مغز شروع می شوند، قسمت حرکتی کورتکس مغز که مأمور ایجاد حرکت در بدن می باشد یا قسمت شقیقه ای مغز در این کار دخالت دارند. سلو لهای مغزی معمولاً در این نقاط نسبت به این قضیه حساس می باشند و می توانند امواج الکتریکی غیرطبیعی را ایجاد کنند.

دلایل صرع

انواع مختلف اختلالات می تواند باعث به وجود آمدن صرع بشود. ضربه یا جراحت مغزی، عفونت، پایین افتادن میزان اکسیژن بدن، کم آبی بدن (Dehydration)، تغییرات متابولیک و گرما زدگی می تواند باعث شروع صرع شوند در بیشتر مواقعتنها یکی از این دلایل کافی است. وقتی که روند بروز صرع شروع شد آن صرع دوره ای را طی می کند که مخصوص هر شخص است. اشکال موضعی می تواند به سرعت در تمام نقاط مغز پخش شود و تمام نشانه ها را عارض شود. اگر صرع بیشتر از ۲۰ دقیقه طول بکشد می تواند جراحات بیشتری به بار بیاورد و منطقه آسیب دیده را بیشتر صدمه بزند. صرع های کنترل نشده متداوم بسیار خطرناک می باشند و می توانند باعث مرگ شوند.

انواع صرع

در ایالات متحده آمریکا چهار میلیون نفر از بیماری صرع رنج می برند که این نشانه می دهد چقدر این بیماری شایع است. منظره ای که بیشتر مردم از شخص مصروع دارند کسی است که ناگهانی به زمین افتاده و قسمت های مختلف بدنش را با تشنجات شدید تکان می دهد. از دهانش کف می آید و لب و زبانش را گاز می گیرد و وقتی حالش به جا آمد چیزی به یادش نمی آید. در حالی که این فقط یک نوع از صرع را تشکیل می دهد.

انواع بسیار دیگری از صرع وجود دارد و تمام صرع ها را می توان در چند نمونه خلاصه کرد. مهمترین این صرع ها صرع عمومی است.

صرع عمومی

این نوعی از صرع است که به دلایل گوناگون ایجاد شده و به وسیله امواج الکترونیکی مغز در تمام مغز پخش می شود این نوع از صرع روی آگاهی فرد اثر می گذارد و باعث حرکات ماهیچه ای می شوند. بر روی دست ها و پاها اثر می گذارد و آنها را تکان می دهد. نوع صرع عمومی که معمولاً مردم از آن سخن می گویند صرع بزرگ یا Grand Mall می باشد و Tonic -Clonic seizure نیز خوانده می گردند. یک فردی

که به این نوع صرع دچار شده معمولاً می افتد و زمین می خورد و ماهیچه هایش منقبض می گردد و حرکات ریتم دار عضلانی از خود نشان می دهد. تنفس شخص در طول صرع کوتاه می شود و کم بود اکسیژن باعث تغییر رنگ پوست می گردد.

بیمار عموماً دهانش کف می کند و آب از دهانش سرازیر می گردد. گاهی او ادرار یا مدفوع می کند. معمولاً این گونه بیماران بعد از صرع بسیار خسته می شوند این نوع از صرع نشانه های اولیه ندارد در نتیجه بیمار به طور ناگهانی با آن برخورد می کند (Lipinski, ۱۹۹۷).

صرع پاره ای Partial Seizures

در ایالات متحده صرع پاره ای رایج ترین نوع صرع است. به طور بین المللی تعداد کسانی که از این نوع صرع رنج می برند معلوم نیست فقط می دانیم که در کشورهای روبه توسعه تعداد این بیماران بیشتر است و دلیل آن بهداشت کمتر و تعداد بیشتر عفونت ها است، برعکس صرع عمومی، صرع پاره ای فقط شامل یک قسمت محدود مغز است. صرع پاره ای به دو نوع تقسیم می شوند.

صرع پاره ای ساده

صرع پاره ای ساده معمولاً از یک قسمت لب گیجگاهی سرچشمه می گیرد و معمولاً اشکال آگاهی ایجاد نمی کند. با این که شخص قدرت محاوره خود را حفظ می کند در بعضی از مواقع به علت اشکالات حرکتی یا اضطراب مربوط به صرع بیمار نمی تواند خودش را به خوبی بیان کند. صرع پاره ای ساده م ی تواند با تجربیات عجیب **Deja vu** همراه باشد (احساس ای نکه قبلاً در آن محل بوده یا این که آن تجربه را قبلاً هم داشته است).

صرع پاره ای پیچیده (Complex Partial Seizures)

صرع پاره ای پیچیده از هر دو لب مغز سرچشمه می گیرد آنها معمولاً بعد از یک صرع پاره ای ساده لب شقیقه ای مغز بروز می کند. صرع پاره ای پیچیده باعث حرکات غیرارادی عضلات نمی شود ولی آگاهی را به هم می زند.

مریض بعد از شروع صرع نمی تواند به سوالات جواب دهد این صرع باعث می شود که بیمار یک حالت خیره شدن پیدا کند و به یک نقطه چشم بدوزد و حرکتی مثل جویدن نشان دهد. بعضی از بیماران رفتارهای بی دلیل انجام می دهند آنها ممکن است چیزی را بردارند یا مین کنند، بعضی وقت ها می ترسند و با اشخاصی که می خواهند کمک شان کنند گلاویز می شوند. این نوع از صرع معمولاً 2 تا 4 دقیقه طول می کشد و یک دوره کوتاه سردرگمی دارد (Gaslout, ۶۴۱۹).

نشانه های پیش از صرع (تجلی) Aura

همان طور که گفتیم مرحله تجلی به نشانه هایی گفته می شود که قبل از صرع رخ می دهد و مریض متوجه می شود که صرع به سراغش خواهد آمد. در مورد صرع پاره ای پیچیده چندین نوع **Aura** وجود دارد.

معمول ترین این **Aura** ها احساسات فوق معده ای است این سمپتوم معمولاً همراه با یکبوی گند نابه هنجار در بینی می باشد. این سمپتوم به قدری شایع است که در قرن نوزدهم صرع پاره ای پیچیده را به نام صرع بوی بد **Mncint fit** می نامیدند .

سمپتوم های دیگر فوق معده ای گاهی شامل مزه بسیار بد دهان می شود. خیلی نادر اتفاقی افتد که کسی از این نوع صرع را داشته باشد و از بو و مزه بد دهان رنج نبرد.

گاهی اوقات احساس بودن در یک محل در زمان قبل به شخص دست می دهد. با این که آنها می دانند که در جای ناآشنایی هستند حس می کنند که قبلاً آنجا بوده اند.

انواع هذیان در این بیماران دیده می شود. هذیان بصری به علاوه هذیان سمعی . هرچه بیماری بیشتر طول بکشد این هذیانات بیشتر می شود و بیمار آنها را باور می کند. به طوری که در روی زندگی آنها اثر می گذارد. هذیان بصری می تواند از یک برق جرقه شروع شود و به دیدن کامل یک شخص منتهی گردد.

هذیان سمعی از یک صدا مثل شنیدن صدای یک زنگ (اینجا باید یادآوری کرد که شنیدن صدای زنگ مختص این نوع از صرع است) یا اصوات مکانیکی یا اصوات همراه و پیچیده مثل صدای موسیقی و صدای اشخاص شروع می شود و به گفتار می انجامد.

انواع احساسات مثل ترس، اضطراب، افسردگی و هیجان هم در بعضی از این بیماران دیده می شود.

حمله های صرعی در قسمت میانی و تحتانی چین خوردگی لب گیجگاهی می تواند باعث شود که توهمات و دوره های گیجی پیدا شود یا این که عواطف محکم به تفکرات عادی داده شود. اوهام و هذیانات به مرور زمان به شکل پیشرفته ای پیچیده و زیاد شوند و از یک ناراحتی عادی به نقاط مرتبط کننده پیچیده تبدیل شوند. یک مقدار زیادی از ناراحتی های عاطفی می تواند در طول حمله لب گیجگاهی به وجود بیاید. ترس مهمترین این احساسات است که به وسیله بیماران گزارش شده است ولی عواطف دیگر مثلاً اضطراب ، دلخوری، افسردگی هم دیده شده است. هذیان های

پیچیده می‌تواند باعث شود تا بیمار رابطه را با دنیای واقعی از دست بدهد و مسائل اضافی به مسائل زندگیش اضافه کند.

هذیان بصری دارای انواع مختلف می‌باشد، می‌تواند فقط به صورت یک نور یا برق‌باشد و یا این که حالت سینمایی به خودش بگیرد.

Aura می‌تواند در هنگام خواب پیش بیاید. خواب گاهی همراه با احساس غرق شدن در نور است این Aura ها فقط به شکل رویا دیده می‌شود (Moore ۱۹۹۷).

صرع و تغییرات شخصیت

پدیده تغییرات شخصیتی افرادی که صرع دارند در طول قرن‌ها مورد مطالعه واقع شده است. حتی پزشکان قدیمی یونانی این پدیده را نوشته و شرح داده‌اند. اما به خاطر این که صرع در جاهای مختلف شایع می‌باشد و فرهنگ‌های گوناگون در محلات جغرافیایی مختلف را فرا می‌گیرد این مشکل است که یک‌دسته از رفتارهای معمول را برای تمام اشخاص صرعی در نظر بگیریم. صرع در این مورد با اسکیزوفرنی فرق بسیار دارد چون اشخاصی که مبتلا به اسکیزوفرنی می‌باشند در هر جایی که به دنیا آمده باشند فقط یک دسته‌م‌شخص از سیمپتوم‌ها را نشان می‌دهند.

در حالیکه مسائل محیطی تأثیر بیشتری روی شخصیت بیمار دارند. اشخاصی که صرع دارند نشانه‌های متعددی به همراه شخصیت‌های متفاوت نشان می‌دهند. ولی به اندازه کافی خصوصیات مشترک در آنها دیده می‌شود که وقتی کنارهم گذارده می‌شوند یک تصویر از شخصیت صرعی بیمارگونه نشان می‌دهند.

اینجا باید خاطر نشان کرد که معنای فعلی شخصیت بین صرعی با بیماری که در قرن نوزدهم شناخته شده بود بسیار متفاوت است.

رفتارهای مختلف در صرع پاره ای پیچیده (Complex Partial Seizures)

نوشته های محقق معروف نورمن گشویند (Norman Geschwind , ۱۹۸۳) باعث شده که مقدار زیادی تحقیق و مذاکره در این مورد شود. ب همنظرگشویند اشخاصی که شخصیت صرعی دارند معمولاً چند خصوصیت مشابه دارند. این علامات شامل چسبندگی و تکرار در رفتار، تفکر و گفتار در یک موضوع مشخص، گویش سرزدهو اشتغال فراوان و غیر مصرفی به مذهب و فلسفه می باشد.

لغت چسبندگی معمولاً به رفتاری گفته می شود که انسان مبتلا به یک نوع چسبندگی در روند تفکر است. چسبندگی باعث می شود که بیماری صرعی یک سری مطالب تکراری که معمولاً به یک موضوع مربوط است تکرار کند. این چسبندگی تفکر باعث زیاده نویسی نیز می شود که معمولاً در این بیماری دیده می شود.

Geschwind یک شرح بسیار طولانی از این پدیده می دهد. کسانی که به نوشته نگاری زیادی مبتلا هستند نوشته هایی را می نویسند و جمع می کنند که از فرم های معمولی اجتماعی و علمی بیشتر است. این بیماری از آنجا سرچشمه می گیرد که یک احتیاج بسیار زیاد در شخص وجود دارد که خودش را تعریف و توصیف کند و عقاید چسبند هشان را توجیه کنند. این اشخاص معمولاً معتقدند که افکار و ایده هایشان مثال ندارد در نتیجه باید نوشته شوند. در سال ۱۹۸۱ محققین معروف Waxman و Geschwind اشاره کردند که زیاد هنویسی بیشتر در بین اشخاصی که از صرع گیجگاهی رنج می برند موجود می باشد تا انواع دیگر صرع.

زیاده روی در مسائل مذهبی و احتیاجات جنسی

در قرن نوزدهم کرمپلین Keramplin گزارش داد که یک گروه از رفتار در اشخاص مبتلا به صرع پاره ای پیچیده دیده می شود. این رفتارها شامل اشتغال زیاده از حد در مسائل مذهبی و فلسفی

می‌باشد. این بیماران مدت زیادی را به خواندن کتب مقدس و دعا کردن می‌پرداختند. مشاهدات مستمر این بیماران یک نوع همبستگی بین صرع

پاره ای پیچیده و جنسیت را هم نشان می‌دهد. در بعضی از این بیماران کمبود میل جنسیدیده می‌شود که مربوط به صرع لب چپ گیجگاهی است

(Left Temporal Epilepsy). این اشکال بیشتر مواقعی ظهور می‌کند که سن شروع صرع زیر دوازده سالگی باشد در مواردی که بلوغ بیمار رشد کافی کرده و بعددچار صرع پاره ای پیچیده شده است ز یاده روی در میل جنسی و انحرافات جنسی دیده‌شده است (Moore, ۱۹۹۷). در یک تحقیق Moore بیشتر از ۱۲۰ بیمار مونث صرعی را که یک نوعی از اشکالات جنسی را داشتند با یک گروه کنترل مقایسه کرد و مشاهده کرد که در بین بیماران مصروع که محل جراحی آنها در لب گیجگاهی بود، بیماری‌های جنسی از گروه کنترل بیشتر بود.

Shukla در ۱۹۷۹ یک روش دیگر را پیش گرفت که در آن سن به وجود آمدن صرعبا سن بلوغ مقایسه شده بود. تحقیقات نشان می‌داد که میل جنسی بیمارانی که زمان

شروع صرع شان بعد از بلوغ بوده بسیار بیشتر از گروه معمولی است. در حالی که کسانی که در آنها سن شروع صرع قبل از بلوغ بوده به میل جنسی به شکل محسوسیکمتر از گروه کنترل است . Shukla نوشته است که کسانی که صرع را در قبل از بلوغ پیدا می‌کنند، این بیماران هیچ نوع شکایتی در مورد نداشتن میل جنسینداشتند. یک تحقیق دیگر نشان داده است که قطع لب چپ گیجگاهی باعث بهتر شدنمیل جنسی در کسانی که میل جنسی نداشته اند شده است. این جالب است که بهتر شدن اینبیماران رابطه مستقیم به کم شدن تعداد صرع های لب چپگیجگاهی دارد.

(Left Temporal Epilepsy).

خشونت

امیل کراپلین می نویسد که با توجه به این که بعضی از بیماران مصروع از خودشان هیچ احساسی را نشان نمی دادند بیشتر بیماران مصروع به سادگی عصبانی می شدند و اشخاص دیگر را تهدید می کردند و گاهی دعوایشان می شد و خطرناک می شدند در یکتحقیق مشابه در یک گروه خاص صد نفری را که از صرع لب گیجگاهی داشتند و اکثر آنها به وسیله روانپزشکان رجوع داده شده بودند و پیدا شد که ۶۳ نفر آنها خشونت نوعگلاویز شدن را نشان می دهند (Kraepelin, ۱۹۸۱).

تحقیقات نشان داد که خشونت در بین بیمارانی که مرکز صرع شان در قسمت چپ لب گیجگاهی است از کسانی که صرع شان در لب راست می باشد بیشتر است. آزمایش هایبعدی نشان داد که کسانی که صرع لب چپ شقیقه ای را دارند بسیار مشکوک ترمی باشند و مقدار زیادی خشم را در خود جمع میکنند (Moore ۱۹۹۷).

تغییرات رفتار و مغز

مقداری تشابه در مورد تغییرات لب گیجگاهی و اسکیزوفرنی وجود دارد که می تواند مشکلی در تشخیص مقایسه ای این دو بیماری بشود. ولی همیشه در یک مدت طولانی م بتوان تشخیص صحیح داد. اسکیزوفرنی با صرع بسیار متفاوت است.

(Clark ۱۹۹۹).

در حال یکه اسکیزوفرنی و صرع پاره ای پیچیده دو مسئله کاملاً متفاوت می باشند، یکنوع همبستگی بین آنها وجود دارد. هر دوی این بیماری ها به لب گیجگاهی مربوط میشوند.

در عرض ۰۵ سال گذشته مقدار زیادی تحقیق روی مغز بیماران اسکیزوفرنیک شده است که نشان می دهد که وزن لب گیجگاهی مغز بیماران اسکیزوفرنیک از اشخاص معمولی کمتر است. مقدار کم بودن در اندازه و حجم قسمت چین خورده لب گیجگاهی قدمی در بدتر بودن عوارض بیماران

اسکیزوفرنیک همیشه حدس زده می‌شد. به علاوه‌این که یک همبستگی خیلی مشخص بین اضافه شدن بیماری و کم شدن حجم جدار چینیلب گیجگاهی وجود دارد. در مقایسه می‌توان دید که یک همبستگی واضح بین هذیان‌اتو کوچک شدن حجم لب گیجگاهی وجود دارد. این نتایج همچنین نشان می‌دهد که چرادر بیماران اسکیزوفرنیک هذیان های سمعی بیشتر از هذیان های بصری است (Clark, ۱۹۹۹).

آشکارا یکی از کارهای اصلی لب های گیجگاهی این است که احساسات و غرایز و عواطف را مرتب کند. بافت این لب ها از سلول های بزرگی تشکیل می‌شوند که اطلاعات را به لب های گیجگاهی می‌رسانند. سلول های کوچک Mini Neuran در لب گیجگاهی این وظیفه را دارند که تأثیر این اطلاعات را مرتب بکنند و با تناسب به سطح آگاهی برانند. با این که مقدار زیادی از اطلاعات در مورد هریک از حواس و عواطف مرتباً به مغز می‌رسند. سلول های کوچک آنها را مرتب کرده طوری به آگاهی‌شخصی می‌رسانند که او دچار تحریکات زیادی و مختلف نشود. اما به دلیل تعداد کم سلول های کوچک در بیماران اسکیزوفرنیک شخص نمی‌تواند که این اطلاعات را کهبه او رسیده کنترل کند در نتیجه یک سری اختلالات در مورد حواس به شکل هذیان هایمختلف، اختلالات تفکر و رفتار نامتعارف و نداشتن قوه تشخیص بین واقعیت و غیرواقعیت را پیدا می‌کند. همین طور ما تعداد زیادی از تحقیقات داریم که نشان می‌دهد همین اشکال در صرع لب گیجگاهی هم وجود دارد. آشکارا شخص صرع‌سپتو مهای مشابهی مثل هذیان و اختلالات تفکر نشان می‌دهد. وقتی که آن قسمت از مغز که در کار کنترل قوای جنسی و خشونت می‌باشد کار خود را درست انجام نمی‌دهد. مسائل مثل کمبود یا زیاد هروی جنسی، زیاده روی در خشونت، اختلالات مربوط به تفکر و اختلالات تفکرات دائم و غیر منطقی مذهبی و فلسفی ایجاد می‌شود.

تفاوت اصلی این دو بیماری در این است، که بیماران اسکیزوفرنیک به علت اختلالات ژنتیک به طور ناگهانی و همیشگی در جوانی عوارض جنون را نشان می‌دهند. در حالی که در بیماران صرع ی بر

حسب ، سن شروع صرع، محل جراحت در مغز ، تعداد و طول زمان ابتلا به صرع عوارض بیماری خفیف تر است ، و بیمار محکوم به زندگی دائمی در بیمارستان روانی نمیباشد.

حملات صرعی در زندگی یک بیمار مصروع خیلی کمتر از اثرات نوع اشکالات لبگیجگاهی در یک شخص اسکیزوفرنیک می باشد. در نتیجه این برهم ریختگی مضاعف، اشخاص اسکیزوفرنیک نمیتوانند که یک زندگی معقول داشته باشند. در حالی که نابه هنجاری کوچک در بیماران مصروع به آنها اجازه می دهد که به نحوی در جامعه زندگی کنند. ولی وقتی که این حملات صرعی طولانی می شوند اشخاصی که به این بیماری دچارند یک نوع شخصیت از خودشان نشان می دهند که بسیار مذهبی و خشن همراه با یک زندگی نابه هنجار جنسی داشته باشند و یک احساس مأوریت بکنند. به عبارت دیگر سمپتوم های مرحله تجلی و پشت صرعی را تماماً می توان در آناتومی و کارهای لب گیجگاهی توجیه و تشریح کرد و انواع مختلف آن را در بیماران صرعیشان داد.

در انتهای این فصل باید خاطر نشان ساخت که صرع لب گیجگاهی و تاثیرات ثانوی آنکه همان بیماری اصلی محمد است به خاطر پژوهنده اصلی آن **Geschwind Syndrome** نامیده می شود.

فصل پنجم:

بیماری محمد

ما احببت من عيش الدنيا الا الطيب و النساء (ابن سعد جلد اول صفحه ۴۳۰)

از عیش دنیا از چیزی لذت نبردم غیر از عطر و زنان.

در بین اشخاصی که در علوم مربوط به روانپزشکی و روانشناسی کار می کنند، این مسئله قبول شده است که تشخیص اشخاص بیمار باهوش بسیار مشکل تر از اشخاص کم هوش است. این اشکال موقعی سخت تر می گردد که شخص یک زندگی متعارف و معمولی در جامعه خودش نداشته باشد. به عبارت دیگر اگر وقایع زندگی کمتر باشد تشخیص مسائل روانی او راحت تر خواهد بود. به همین دلیل تشخیص محمد دشوارتر از مردم معمولی است. چون او بسیار باهوش بود و یک زندگی معمولی مانند اعراب دیگر نداشت ولی در هر صورت نشانه های بیماری صرع (Geschwind Syndrome) در او کاملاً واضح است.

مشخصات صرع در محمد

وقتی که محمد ادعای پیغمبری کرد گروهی از مردم مکه او را دیوانه می خواندند. این بیماران را در زبان عربی مجنون میگویند، در زمان قدیم مردم فکر میکردند که بیمارجن زده شده است. در زبان فارسی لغت مشابه آن دیوانه است، که معنای دیو زده را دارد. امروزه به آن نوع از بیماری که بیمار اوهام همراه با بریدن از واقعیت را دارند اسکیزوفرنی میگوییم. اشخاصی که به این بیماری ژنتیک مبتلا هستند مشخصات بهخصوصی دارند که تشخیص آنها را ساده می کند. آنها اوهام سمعی و بصری شدید زیاد دارند، که اشخاص دیگر به راحتی متوجه آن میشوند. بیمار صداهایی می شنود که در واقع وجود ندارند یا چیزهایی می بیند که اشخاص دیگر نمی توانند ببینند. در اوایل پیشرفتهای روانپزشکی و روانشناسی بالینی، این بیماری جنون جوانی

(Dementia Praecox) نامیده میشد. چون بیماران اسکیزوفرنیک در تمام جوامع بشری در طول تاریخ معمولان در سالهای بین ۱۸ تا ۳۰ سالگی اولین سیمپتم های بیماری را نشان میدهند.

تعداد بیماران اسکیزوفرنیک در بین تمام جوامع به یک اندازه است ، و شماره آنها به

۱٪ کل جمعیت یک کشور تخمین زده شده است. بدون شک در بین اعراب دورانجاهلیت اشخاص

اسکیزوفرنیک وجود داشته اند. مشخصه اصلی اشخاص

اسکیزوفرنیک این است که رابطه خود را با واقعیت از دست می دهند و تمرکز افکار ندارند یا این که به شدت مشکوک و مظنون می شوند به تمام این دلایل آنها نمی توانند به مقامات عالی برسد و اگر چنان چه موقعیت ایجاب کند که آنها به جایی برسند، کارهای نادرست می کنند و نامشان در تاریخ می ماند. بیشتر این بیماران به سختی دارویشان را می خورند و نمی توانند از عهده مشاغل مشکل و مداوم برآیند. طرز لباس پوشیدن و رفتار روزان هشان کاملاً با آدم های عادی فرق می کند. امروزه ما اگر بتوانیم یک مریض اسکیزوفرنیک را به جایی برسانیم که دارویشان را به طور مرتب بخورند و توهمات سمعی و بصری آنها را کنترل کنیم کار مهمی انجام داده ایم. این مشخصات که مربوط به یک آدم مجنون است در محمد دیده نمی شود. او در چهل سالگی اولین برخورد با جبرئیل را داشت. و در مدت کوتاهی تمام عربستان را منسجم کرد و همه او را قبول کردند این نوع زندگی با زندگی یک شخص مبتلا به اسکیزوفرنی مطابقت نمی کند.

بنده اشخاصی را که مبتلا به بیماری اسکیزوفرنی هستند در ایران و آمریکا دیده ام و می توانم شهادت بدهم که این بیماران در حالی که در دو جامعه بسیار متفاوت زندگی می کنند مشخصات مشابهی را نشان می دهند و به تست های شخصیت به یک شکل جوابی دهند. در نتیجه می توان گفت که اعرابی که در زمان محمد زندگی می کردند و اسکیزوفرنیک بودند همین نوع مشخصات را نشان می دادند و انواع مختلف اسکیزوفرنی در آنها مثل همان هایی هستند که فعلاً در همه جای دنیا می بینیم.

محمد می تواندست کارهایی انجام دهد که برای یک بیمار اسکیزوفرنیک غیرممکن است. به علاوه این که بیماری آنها به مرور زمان بدتر می شود و زیاد عمر نمی کنند و از جامعه دور می افتند. در حالی که محمد می تواندست نقشه های خوبی برای جمع آوریطرفدارانش بکشد و به مرور زمان همه را مجذوب خود کرد. او به عقایدش معتقد بود حتی موقعی که بنی هاشم او را از مکه طرد

کرده بودند و ایشان به سختی در صحرانزدگی می‌کردند و او به اعتقادش استوار بود و قوم خویش را رهبری می‌کرد.

اینجا باید ذکر کنیم که با این که به محمد القاب بد می‌دادند و او را مجنون خطاب میکردند او هیچ نشانه واضحی از بیماری اسکیزوفرنی نشان نمی‌داد. داستان زیر نشانی دهد که دشمنان او چقدر مراقب رفتار او بوده اند.

هنگامی که ماهی که در آن اعراب برای بازدید بت هایشان به مکه می‌آمدند نزدیکی شد، گروهی از قریش به دیدن مرد متمکنی به نام ولید بن موقیره رفتند. او به آنها می‌گوید که زمان شست و شوی بت‌ها فرا رسیده و نمایندگان قبایل مختلف به مکه خواهند آمد و آنها سخنان محمد را خواهند شنید پس بیایید و عقایدتان را در مورد او یکی کنید تا بتوانید به بقیه اعراب یک جواب قانع کننده بدهید. آنها گفتند: عقیده تو چیست، او گفت: عقیده من مهم نیست شما عقاید خود را بگویید و من گوش خواهم داد.

آنها گفتند: او یک کاهن است (در آن موقع به شخص شارلاتانی که لباس روحانیت به تن می‌کرد و غیب بینی می‌کرد کاهن می‌گفتند). ولید گفت: او کاهن نیست چون رفتار غیب‌گوها را ندارد و از اصواتی که آنها از خودشان در می‌آورند در نمی‌آورد. آنها گفتند: که او جن زده شده ولید گفت: او جن زده نیست ما اشخاص جن زده را دیده ایم و او حرکات آنها را ندارد. آنها گفتند: که او یک شاعر است ولید گفت: که او شاعر نیست ما انواع شعرا را دیده ایم و او مثل آنها رفتار نمی‌کند. آنها گفتند: پس او یک جادوگر است، ولید گفت: نه او جادوگر نیست ما رفتار جادوگرها را دیده ایم و او آن رفتار را ندارد و عبدالشمس گفت: پس به او چه بگوییم؟ ولید گفت: گفتار محمد شیرین است و ریشه‌های شبه قدرت ریشه‌های درخت خرماست شما بگویید که او جادوگری است که آمده و مردم را از هم می‌گریزند، برادر از برادر، بچه از پدر و زن از شوهر دور می‌شوند و همه تقصیر اوست (ابن هشام صفحه ۱۲۱).

اگر محمد نشانه‌های معمولی صرع مثل افتادن یا کف کردن دهان را داشت دیگران این را می‌دیدند و برضد او از آن استفاده می‌کردند. او **grand Mall Seizure** نداشت بلکه نوعی از صرع داشت

که نشانه هایش بسیار خفیف بود و اشخاص دیگر متوجه آنمی شدند یا این که به حساب پیامبری اش می گذاشتند او از صرع ساده لب گیجگاهی

Geschwind Syndrome و صرع پاره ای پیچیده رنج می برد که تشخیص آن حتی اکنون احتیاج به تبحر و تجربه دارد.

مشخصات بیماری محمد

هذیان بویایی:

که معمولاً خودش را به شکل بوهای بسیار زننده آشکار می کند که آنها را از اشخاص سالم جدا می نماید در قرن نوزدهم به این مرض بیماری بوی بد (Uncinate Fits) می گفتند که اشاره به هذیان بویایی است. چون صرع باعث می شود که قسمت بویایی مغز تحریک شود این بیماران همیشه از بوهای بد در عذابند و بیشتر اوقات خود را صرفاً آن می کنند که در جای بدبو نباشند (Moore, ۱۹۹۷).

وقتی از محمد پرسیدند که از عیش دنیا چه چیز را بیشتر همه چیز آن دوست داری گفت: عطر و زنان

اخبرنا موسی ابن اسماعیل اخبرنا ابوشیر صاحب البحرى عن یونس عن الحسن

قال: قال رسول الله، "صلعم" ما احببت من عیش الدنيا الا الطيب و النساء

موسی ابن اسماعیل گفت: که از حسن شنیده است که پیغمبر خدا (ص) گفت: من هیچ چیز دیگری را از عیش دنیا لذت نبردم به غیر از عطر و زنان

(ابن سعد جلد اول صفحه ۴۳۰).

با این که محمد به طور کلی دست و دل باز بود و هدایایی را که برای او می‌آوردند بینا طرافایش پخش می‌کرد و در گرفتن هدیه بسیار مراقب بود او هیچ وقت نه به عطر نمی‌گفت.

اخبرنا الفضل بن ذکین، اخبرنا غرره بن ثابت. حدثنی شماته بن عبدالله بن انس ان ا کاللايرد الطيب و زعم رسول لله(ص) کان لايرد الطيب.

انبودکين گفت: عبدالله بن انس گفت: که اناس هیچ وقت نه به عطر نمی‌گفت و می‌گفتیغمبر خدا هم هیچ وقت نه به عطر نمی‌گفت(ابن سعد جلد اول صفحه ۵۳۰).

همان قدر که محمد از بوی بد بدش می‌آمد بوی خوب را دوست داشت و اغلب به خودشعطر می‌زد. آنقدر که اشخاصی که او را م‌ی‌شناختند می‌توانستند بدانند که او دارد می‌آیدبه خاطر عطر غلیظی که او مصرف می‌کرد.

اخبرنا موسى بن اسماعيل، اخبرنا ابو شیر، اخبرنا عبدالله بن عطاء المکی عن محمدبن علی قال قالت العا شه ر ضی لله عندها: يا امه اکان رسول لله(ص) يطيب؟ قالت: نعمدیکاره الطيب: قلت ماذا دیکاره الطيب؟ المسک و عنبر

موسی بن اسماعیل گفت: محمد بن علی گفت: من به عایشه گفتم: که رحمت خدا بر او باد"ای زن آیا رسول خدا(ص) عطر به خود می‌زد؟" او گفت: بله او عطر می‌زد و اودیکاره عطر ما را دوست داشت من پرسیدم دیکاره چیست؟ او گفت: مشک و عنبر(ابن سعد جلد اول صفحه ۵۳۰).

هنگامی که محمد می‌خواست فاطمه را به علی بدهد. علی به او گفت که همه چیزش را فروخته و جمعا حدود ۸۰۴ درهم دارد. محمد به علی گفت: دو سوم آن را عطر بخر وبقیه را صرف خرید اسباب منزل کن.

(ابن سعد ، مجلد فارسی جلد ۸ صفحه ۶۱).

به همین شکل چند حدیث هست که می‌گویند پیغمبر همان طور که از عطر خوششمی آمد غذاهایی را که در آنها سیر یا پیاز وجود داشت دو ست داشت و همین طور اخلاصی را که دندان‌هایشان زرد بود به خاطر این که دهان‌شان بو می‌داد.

پیغمبر گفت: آن کسانی که پیاز یا سیر خورده‌اند نباید به مسجد ما بیایند.

(البخاری کتاب ۷ صفحه ۳۶۳).

احساس فوق معده ای (احساس تهوع ، بدون بالا آوردن غذا)

یکی دیگر از نشانه‌های این صرع احساس فوق معده ای است. بیماران معمولاً از دل‌بهم خوردگی و مزه تلخ در دهان رنج می‌بردند. اتفاقاً این بدمزگی دهان در یک طرف دهان و زبان است معمولاً بیماران می‌گویند که بهترین مداوا برای این قضیه خوردنشیرینی است. چسبندگی شیرینی و شکر معمولاً برای مدتی در دهان باقی می‌ماند که باعث رهایی از تلخی برای یک مدتی می‌شود. مسواک زدن متواتر هم به رفع این نشانه‌کمک می‌کند. خاطره نویسان محمد بارها اشاره کرده‌اند که غذای مطلوب او حلوا و عسل می‌بوده حلوا که مخلوطی از آرد، شکر و گلاب می‌باشد چسبندگی زیادی دارد و بوی خوبی می‌دهد و برای مدتی مزه اش در دهان باقی می‌ماند.

اخبرنا بن اسامة حماد بن اسامة، اخبرنا هشام بن عروه عن آیه عن عائشة، رضی الله عنها: کان رسول الله صلعم، یعمبه احلواء العسل.

ابن اسامة حامد بن ناسامة گزارش داد که عائشه که خدا او را رحمت کند گفت: که پیغمبر خدا حلوا و عسل را می‌پسندید (ابن سعد جلد اول صفحه ۲۹۸).

داستان معروفی هست که وقتی زنان محمد می‌خواستند توجه او را جلب کنند به او عسلمی دادند، به همینین وقتی که زن‌ها با یکدیگر حسودیشان می‌شد و می‌خواستند زن دیگر را کوچک بکنند

به او می گفتند: که غسل آن مغفیر دارد. مغفیر صمغی است که از درختی می افتد و بدبو و بد مزه است و به هر چه بچسبد آن را هم بدبو می کند.

گزارشات فراوانی هست که محمد برای رفع مزه بد دهان از مسواک استفاده می کرده است.

اخبرنا عفان بن مسلم او غیره عن همام بن یحیی محسن علی بن زید قال حدثنا ام محمد عایشه درضی اله عنها ان السما صلعم، کان لایرقد لیلاً و لانهار ف الا توک قبل انیتوضاً

عفان بن مسلم گزارش داد که عایشه که خدا او را رحمت کند گفت که هر موقع که پیامبری خوابید و بیدار می شد، چه روز و چه شب او از سیواک استفاده می کرد (سیواک یک نوع مسواک است که از قسمت های نرم برگ درخت نخل درست می کنند) قبل از این که وضو بگیرد (ابن سعد جلد اول صفحه ۴۳۷).

از گزارشها ای منظور پیدا است که میزان مسواک زدن بی اندازه زیاد بوده، به طوری که دوستانش را به تعجب می انداخته و لثه هایش را از بین برده بود است.

اخبرنا موسی بن مسعود ابو خدیفه النهدی البحری، اخبرنا محکرتة بن سمار عن شداد بن عبد الله قال. کان السواک قد احفی لثة رسول الله. صلعم

از موسی بن مسعود حکایت شده که از شداد بن عبدالله شنید که او می گفت: سیواک لثه های پیغمبر (ص) را برده بود (ابن سعد جلد اول صفحه ۵۳۷).

در بیشتر فرهنگ ها معمول است که شب قبل از خواب مسواک به دندان ها بزنند ولی این طور که نقل شده او در طول شب چند بار برمی خواسته و مسواک می زده است.

اخبرنا سعید بن مسفور، اخبرنا هشیم قال: اخبرنا أبو حمزة عن الحسن عن سعد بن هشام عن عایشه ان رسول الله صلعم، کان یوضع له السواک من اللیل و کان استاف السواک مکان اذاقام من الیل استاکثم توضناً، ثم صلی رکعتین خفیفتن، ثم صلی ثمانی رکعات ثماوت.

ابن منصور حکایت کرد که عایشه گفت که به پیامبر(ص) مقداری مسواک در موقع شب داده می شد چون او هر موقع که بیدار می شد از آن استفاده می کرد وضو می گرفت و به مدت کوتاهی دو رکعت نماز می خواند بعد از نماز کامل را در هشت رکعتی خواند و نماز و تیر را انجام می داد(ابن سعد جلد اول صفحه ۵۳۷).

در مورد محمد یک رابطه مستقیم بین مسواک زدن و دل بهم خوردگی که در اثر احساسات فوق معده ای در بیماران صرع پاره ای پیچیده وجود دارد دیده می شود. حدیث بعدی این قضیه را کاملاً می رساند.

اخبرنا عازم بن الفضل، اخبرنا حماد بن زید بن غیلان بن جریر عن ابی هریره عن أبیهقال: رأیت البنی صلعم و هویتن مسواک بید السواک فی فیه و هو یقول "غاغا" کانہیتہوع.

آزمین بن الفضل نقل کرد که ابوهریره گفت که او از پدرش شنیده که گفت من پیغمبر را دیدم که در یک دستش یک مسواک بود و یکی در دهان داشت و صدای "غاغا" می داد مثل این که می خواست حالت تهوع به او دست بدهد.

اشکالات فوق معده ای محمد به قدری زیاد بود که باعث تعجب بقیه می شد، او با درهنگام روزه قانون مسواک نزدن را کنار می گذاشت و مسواک می کرد. او همیشه بهم مسواک احتیاج داشت و همه می دانستند که او هنگام سفر هم با خودش مسواک می آورد.

أخبرنا العجاج بن نصیر، أخبرنا العام بن مص: عن قتاده عن محکرمه قال استاکر رسول الله صلعم. بجریه رطب و و صانم. فقیل لتقاده: لن اتا سایکروهونه. قال: استاکولله رسول الله، صلعم یجریه رطب و هر صانم اخبرنا الفضل بن زکین قال: أخبرنا مذل عن ثور عن خالد بن معدان قال: کان رسول الله صلعم سیافر بالسواک.

پیغمبر(ص) دندان هایش را با یک چوب نرم درخت نخل مسواک می کرد در حالی که روزه بود به قنطاریه گفته شده بود که بعضی از اشخاص مسواک زدن به هنگام روزه رانهی می کنند. قنطاریه گفت:

به خدا قسم من پیغمبر خدا را دیدم در حالی که با یک چوب نرمدرخت نخل مَسواک می‌زد در حالی که روزه بود هر وقت پیامبر به مسافرت می‌رفت مقداری مَسواک با خودش می‌برد (ابن سعد جلد اول صفحه ۵۳۷).

محمد در هنگام فوتش دندان هایش را مَسواک زد ولی با شدت بسیار بیشتر از همیشه آن قدر که عایشه و بقیه کسانی که آنجا بودند متوجه این قصد شدند

(ابن سعد جلد اول صفحه ۱۸۰).

عرق کردن بیش از اندازه

یکی از نشانه های این نوع صرع **Geschwind Syndrome** عرق کردن بیش از حد است. احادیث زیادی در مورد این مسئله وجود دارد که دو تا از آنها را نقل می‌کنیم. قالت عایشه و عقدر اینفتنزل عملیه وحی فی یوم الشدید البرد فیفصم عنه و ان جبینهلتنقیضه عرفاً عایشه گفت: من او را موقعی که وحی به او نازل می‌شد دیدم. روز بسیار سردی بود ولی وقتی که وحی او کمی آرام گرفت عرق از پیشانی او جاری بود.

کسی گفت: ای پیامبر خدا آیا یک چیز خوب می‌تواند باعث یک چیز بد شود. پیغمبر ساکت ماند به آن مرد گفته شد تو چه اشکالی داری، مگر نمی‌بینی که پیغمبر به توجواب نمی‌دهد چرا با او صحبت می‌کنی. بعد ما متوجه شدیم که او دارد از خدا وحیمی گیرد. بعد پیغمبر عرق صورتش را پاک کرد و پرسید آن کس که از من سوال می‌کرد کجا ست مثل این بود که او از سوال آن شخص خوشش آمده بود

(البخاری کتاب ۲، صفحه ۵۴۴).

پیدا کردن مواقعی که محمد به اوهام سمعی و بصری مبتلا می‌شده مشکل نیست. درواقع می‌توان گفت: که تمام برخوردهای او با جبرئیل نشانه هایی از این اوهام می‌باشند.

حدیثی که در بخش قبل در مورد نشستن محمد روی پای خدیجه به خوبی نشان می‌دهد که او جبرئیل را می‌دیده و با او حرف می‌زده.

خیلی از کسان یکه مبتلا به این نوع صرع می‌باشند از این اوهام رنج می‌برند. یکی دیگر از این اوهام شنیدن صدای زنگ است که در احادیث فراوان به آن اشاره شده.

اخبرنا جمین بن المثنی، اخبرنا عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه عن عمه ان بلغه رسول الله صلعم: كان الوحي بايتمي على تحوين: يا تيني به جبرئيل قنقبيه على كما لقيالرجل على الرجل فذلك متنى و يا تينفى فى شى مثل حرس جمى تخافظ قلبى فذلله لايتكلت منى.

حجاج بن علما گفت که عموی او شنیده بود که پیغمبر (ص) می‌گفت که وحی به من بهدو شکل نازل می‌شود. گاهی از جبرئیل مثل حرف زدن یک مرد با یک فرد دیگر و آنها از یاد من می‌روند. بعضی از آنها مثل صدای زنگ هستند که در قلب من ذوب

می‌شوند و آن بیاد من می‌ماند (ابن سعد جلد اول صفحه ۵۵۱). اینجا باید یادآوری کرد که شنیدن صدای زنگ مختص این نوع از صرع است.

نشانه های دیگر

وقتی که محمد صدای زنگ را می‌شنید به او یک مقداری تشنج دست می‌داد این تشنج درمیان این نوع بیماران مبتلا به صرع دیده می‌شود. چون نقطه ای از مغز که در آن شکال هست در لب گیجگاهی چپ می‌باشد تشنجات در قسمت راست بدن به وجود می‌آید این تشنجات می‌توانند خفیف یا شدید باشند و گاهی اصلاً روی نمی‌دهند.

در یک حدیث از این تشنج شدید روایت شده است.

اخبرنا محمد بن عمر الاسلامی، اخبرنا ابوبکر بن ابی سیره عن صالح بن محمد عن ابی سلمه بن عبدالرحمان عن ابی ارووی الدوسمی قال رایت الوعی نزل علی النبی، صلعم، وانه علی راحلته غار نحو و نقل یدیها حتی اظن الادراعتما تنفصم. فربا برکت، ربهاقامت موده یدیها حتی یسری عنه من ثقل الوحی، وانه لیتر منه مثل جم

محمد ابن عمر الاسلامی گزارش داد ابو آروی الدوستی به او گفت که من شاهد یکوحی پیغمبر(ص) خدا بودم در حالی که او سوار حیوانی بود. آن حیوان که در زیر او بود و دیدم که پاهایش چنان تکان می خورد من حس کردم که آنها خواهند شکست اینقه ضیه ادامه داشت تا وقتی که سنگینی وحی بر او کم شد. اما او خیس عرق بود.

(ابن سعد جلد اول صفحه ۱۵۵)

مات زدگی صورت

یک نشانه دیگر این نوع صرع دگرگونی صورت بیمار است. بدین شکل که چونماهیچه های صورت منقبض میشوند و صورت در حال انقباض می ماند، صورتشخص حالت دیگری می گیرد
أخبرنا عفان بن مسلم، أخبرنا حاد بن سلمه، أخبرنا قتاده عن الحسن عن خطال بن عبدالله الرقاشی عن عباده بن الصامت ان النبی صلعم: کان اذ انزل علیه الوحی غرب له و تربهوجهه

عفان ابن مسلم گزارش داد که عبید ابن اسامیت گفت: "هر وقت که به پیامبر(ص) و حینازل می شد او حالت بیماری می گرفت و صورت او متغیر می شد (ابن سعد ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۸)

به همراه تغییرات چهره علائم دیگری هم بود که به صرع بریده پیچیده می ماندها شم ابن قاسم گفت که عبدالحمید بن بهرام به عبدالله بن عباس گفت به او □ که.....عثمان ابن مزیون به او گفت که روزی از مقابل باغچه خانه پیامبررد میشدم و او آنجا نشسته بود. پیامبر پرسید عثمان کنار من می نشینی، عثمانگفت حتما . پیامبر لبخندی زد و عثمان روبروی او نشست. در حالی که آنها با همگفتگو می کردند پیامبر به عثمان خیره شد و بعد آهسته سرش را پایین آورد و بهیک نقطه در سمت راستش نگاه کرد و پشتش را به عثمان

نمود و سرش را تکانمیداد به طوری که مثل این بود که حرفی را قبول می‌کند، بعد یک بار دیگر به‌آسمان خیره شد مثل این بود که چیزی را که می‌رود دنبال می‌کند. بعد دوباره باعثمان شروع به صحبت کرد.

عثمان به او گفت: ای پیامبر خدا چند لحظه پیش که با هم صحبت می‌کردیم تو کاری کردی که من هیچ وقت از تو ندیده‌ام. او پرسید من چه کار می‌کردم که تو دیدی؟ عثمان گفت: من تو را دیدم که به آسمان‌خیره شدی بعد چشمانت را به طرف راست برگردانی بعد پشتت را بهمن کردی و مرا به حال خودم رها کردی. او پرسید آیا تمام این چیزها را متوجه شدی؟ عثمان گفت: واقعاً. پیغمبر خدا(ص) گفت: همان طور که با من حرف می‌زد پیامبر خدا آمد و با من حرف زد. عثمان گفت:

یک فرستاده خداوند؟ او گفت: بله من از او پرسیدم که او به تو چه گفت. او گفت: لله دستور می‌دهد که رعایت قانون را بکنیم و کارهای خوب انجام دهیم و آزادی برای خانواده مان بخواهیم و او دستوری می‌دهد که کارهای شر م‌آور را انجام ندهیم و از کارهای قانونی ت‌م‌ردنکنیم. او دستور م‌ی‌دهد که تو م‌یتوانی برای بقیه وعظ کنی. عثمان گفت در آن لحظه اعتقاد محمد در قلبش جای گرفت و محمد رادوس تدار شد(ابن سعد ، جلد اول صفحه ۱۳۸)

در این حدیث نشانه‌های مختلف از اختلالات محمد وجود دارند که در کنار یکدیگر دیده می‌شوند. همان طور ما از این نوشته دقیق این‌هوادار محمد می‌فهمیم افرادی که در کنار او بودند چقدر با دقت رفتار او را مشاهده می‌کردند. مهمترین قسمت این حدیث آن است که محمد چشم هایش را به طرف راست چرخاند که نشانه بارز آن است که صرع در قسمت چپ مغز افتاده است و این که او از حال نرفته‌است نشانه این است که صرع فقط در یک نیم کره مغز جای داشته‌است و صرع پاره ای بوده است و همین طور م‌یفهمیم که محمد لبانش را تکان می‌داده یعنی که با صداها درونی خودش حرف می‌زده‌است.

یک مسئله دیگر قضیه دیدن اجسامی است که کسان دیگر نمی‌توانند ببینند. به قطع یقین وقتی از محاوره با جبرئیل صحبت می‌کند او در قسمت گیجگاهی نیمکره چپ دچار صرع شده بوده است.

محتوای اینهذیان او کاملاً مذهبی بوده و مهمتر آنکه او عقیده داشته است که توهماتش واقعی می‌باشند و از آنها ترسی نداشته است و آنها را کاملاً باور کرده است. محمد به همچنین و سواس شدید تمیزی داشت به خصوص در مورد ادرار کردن. محمد برای این کار از تمیز کردن زیاد استفاده می‌کرد. در یک حدیث گفته می‌شود: هر وقت پیامبر می‌خواست کار طبیعی‌اش را انجام دهد من به همراه او می‌رفتم و برای او آب می‌آوردم تا او قسمت‌های خصوصی بدنش را بشوید.

(البخاری ۱، کتاب ۴، شماره ۶۳۱).

محمد از این هم فراتر می‌رفت و او به دنباله دارانش تجویز می‌کرد و دستور می‌داد که تمیزی را رعایت کنند و هر کس که این کار نکند گناه بزرگی مرتکب شده است.

"یک بار وقتی که پیامبر خدا داشت از قبرستانی در مدینه رد می‌شد صدای دو نفر را شنید که داشتند به شدت به خاطر گناهی شکنجه می‌شدند. فی الواقع یکی از آنها هیچ وقت مراقبت نکرده بود که ادرارش او را کثیف نکند و آن دیگری شخصی بود که دوبهم زنی می‌کرد و بین رفقا دشمنی می‌انداخت. پیامبر از همراهانش خواست که یک برگ سبزه خرما به او بدهد. بعد پیغمبر خدا آن برگ را به دو قسمت کرد و روی هر کدام از آنقبرها گذاشت و گفت: امیدوارم که تا موقعی که این برگ‌ها خشک شوند شکنجه آنها کمتر شود"

(البخاری کتاب چهارم شماره ۵۲۱)

مجموعه عوارض فوق به وضوح ابتلا به (Geschwind syndrome) را نشان می‌دهد.

در بخش‌های بعدی مسائل دیگری را هم خاطر نشان خواهیم کرد که تغییرات رفتار و شخصیت و رابطه بین این بیماری و به وجود آمدن اسلام را نشان دهد.

فصل ششم:

زیاده روی در رفتار جنسی

أَتَانِي جِبْرِئِيلُ بِقَدْرٍ فَأَكَلْتُ مِنْهَا فَأَعْطَيْتُ قُوَّةً أَرْبَعِينَ رَجُلًا فِي الْجَمَاعِ

جبرئیل به دیدن من آمد با یک ظرف غذای زمینی من از آن خوردم و آن غذا به من قدرت جنسی چهار مرد را داد. (ابن سعد، ۱۹۹۰، جلد اول صفحه ۲۸۸).

یکی از مشخصات این نوع صرع Geschwind Syndrome این است که به مرور زمان تغییرات اساسی در شخصیت فرد پیدا می شود. بعضی از نشانه های فصل قبل بدتر می شوند و گاهی نشانه های تازه ظهور پیدا می کند. این تغییرات عمیق به شکل کندپیش روی می کنند و باعث تغییرات اساسی در رفتار شخص می شوند. مثل بقیه افرادی که به صرع مبتلا هستند بعضی از این نشانه ها بسیار واضح می باشند و بعضی دیگر به طور مستمر ولی خیلی خفیف هستند. در نتیجه روان شناس باید با نگاهی دقیق به پی شرفت بیماری نگاه کند تا بتواند این تغییرات جزئی را ببیند. هر چند این تغییرات در ابتدا کوچک به نظر می رسند ولی در رفتار و زندگانی بیمار تأثیر به سزا می گذارند.

در مورد محمد مهم ترین این تغییرات ادامه دائمی این توهمات شنوایی ، بینایی و باور کردن گام به گام او به حقیقی بودن این توهمات است که باعث می شود تا آنها را وحی خدایی بدانند. این تغییرات دائمی در سه سال اول به مرور باعث اطمینان او به پیغمبر خدا می باشد و باعث تغییرات اساسی در زندگی خودش و تاثیر فراوان روی افراد دیگر همراه است.

اوهام بصری

گفته های محمد در مورد برخوردهای روزانه اش با جبرئیل نشانه های خوبی هستند که به وسیله آنها می توانیم به عمق بیماری به پردازیم. همان طور که قبلاً گفته شد وقتی از اومی پرسیدند که وحی چگونه بر او نازل می شود او می گفت که وحی به دو صورت به او نازل می شود در یک نوع آن جبرئیل به شکل یک فرشته به او نازل می شود و با او مثل یک مرد با مرد دیگر محاوره می کند (صرع پاره ای). این نوع وحی برای او آسان است و اغلب آن را فراموش می کند. در نوع دوم

محمد صدای یک زنگ را می شنود این نوع وحی دردناک ترین انواع وحی بود که به او نازل می شد او احساس می کرد که کسی او را بغل کرده و فشار می دهد تا جایی که احساس مرگ به او دست می داد. این شدت رفع نمی شد تا وقتی که وحی به او کاملاً نازل می شد و وحی در قلب او جای می گرفت. این پدیده همان صرع پاره ای پیچیده (Complex Partial Syndrome) است. ما میدانیم که ماهیچه قلب ربطی به حافظه ندارد ، و منظور محمد حفظ کامل آن مطلب در حافظه کلامی م یباشد.

در هنگام این نوع وحی محمد یک سری احساسات مختلف را تجربه می کرد که می توانست بعد از وقوع وحی برای دیگران تعریف کند، این احساسات معمولاً انواع تفکرات و تجسمات مذهبی بودند که در ذهن او نقش می بست در این مواقع او کاملاً با مسائل مذهبی قرین می شد و ساعت ها بعد از آن هم به رفتارها و گفتارهای مذهبی می پرداخت. مهمترین این احساسات احساس مسئولیت در مورد مذهبش بود که او را به خود مشغول می کرد.

این احساسات و عواطف نشان می دهد که چطور در هنگام بروز اولین وحی او چنانتر سیده بود که ساعت ها و شاید روزها و هفته ها نمی توانست خودش را باور کند و فکرمی کرد که دیوانه شده است. سه سال برای پیشرفت بیماری طول کشید ، تا او توانست پیامبر بودنش را کاملاً باور کرده و به دیگران بدون شک بگوید. شخصیت جدید او که همان شخصیت بین صرعی است که کاملاً جایگزین رفتار سابق او شده .

وقتی به مرور زمان او باور کرد که این احساسات واقعی هستند و هرگونه شک از او برطرف شد دیگر به هیچ کس گوش نمی داد و بعد از هجرت اگر کسی به او شکمی کرد او به آن شخص رحم نمی کرد و او را از بین می برد.

محمد شخص امینی بود که همیشه مذهبی بود و در میان قبیله اش محترم بود. این جوانیتیم که ثروت و احترامش را از راه ثروت زنش به دست آورده بود در طول سه سال راه دیگری را برای زندگی انتخاب کرد و مأموریت بعیدی را پذیرفت.

این مهم است که یادآوری کنیم که او از گروه حنیفی بود و راه ابراهیم را دنبال می کرد و به خدای یکتا اعتقاد داشت. او در مورد این موضوع فکر کرده و با دیگران بحث و گفت و گو کرده بود و در طول سال ها اغلب این اعتقادات در ذهنش ثابت شده بود و پیامبر شدنش روی بدنه این افکار چسبیده بود. چسبندگی مفرط او به پیامبری و عقاید اسلام همان چسبندگی صرع پاره آی پیچیده (Complex Partial Syndrome) است.

رفتار جنسی

به همراه مذهبی بودن ، محمد رفتارهای دیگری را هم نشان می داد که اصلاً با گذشته اش مغایرت داشت که فقط در افرادی که مبتلا به این نوع صرع هستند دیده می شود Geschwind Syndrome یکی از این تغییرات اساسی ازدیاد شدید رفتار جنسی است.

محمد تا ۵۲ سالگی ازدواج نکرده بود این مسئله در موقعی به وقوع می پیوست که اغلب مردان در ۶۱ سالگی ازدواج می کردند و در ۵۲ سالگی بیشتر از یک زن یا کنیز داشتند دخترها حتی زودتر از مردها ازدواج می کردند و گاهی قبل از ۱۰ سالگی به خانه شوهر می رفتند. در حالی که احتمال زیاد می رود که محمد تا قبل از ازدواج هیچ گونه رابطه جنسی با کسی نداشته است (مستوفی صفحه ۱۳۸).

مشغولیت محمد با زنان و روابط بیش از حد جنسی

بعد از این که محمد با خدیجه ازدواج کرد زن دیگری نگرفت . محمد هنگام اولین ازدواجش بعد از خدیجه ۳۵ سال داشت. ما در مورد زندگی جنسی محمد با خدیجه خیلی کم می دانیم فقط این دانسته است که این زوج ۶ تا ۸ بچه به دنیا آوردند (تاریخ طبری جلد چهارم صفحه ۱۳۸۸).

ولی بعد از مرگ خدیجه زندگی جنسی او به طور ناگهانی عوض شد و با دو زن در یک زمان ازدواج کرد. یکی عایشه که شش سال بیشتر نداشت و دیگری سوده که بزرگتر بود و قبلاً ازدواج کرده بود. احتمالاً چون محمد نمی توانست با عایشه به علت کودکی رابطه جنسی داشته باشد او سوده را به عقد خود درآورد که بتواند رابطه جنسی با او داشته باشد و در ضمن به کارهای خانه اش برسد. عایشه ادعا کرده است که او وقتی که هفت سال داشت محمد برای او عروسک می آورد و با او بازی می کرده یکروز که کسی در خانه نبود با او عمل جنسی انجام داد.

(تاریخ طبری جلد ششم صفحه ۱۲۹۲). با این که بعضی از نویسندگان قضیه ازدواج محمد با عایشه را یک نوع بچه بازی می دانند. این نگاه درست نیست چون او تنها دختر بچه ای بود که محمد با او ازدواج کرده بود و این رفتار در میان اعراب آنروزگار به وفور وجود داشت.

عایشه و سوده دومین و سومین زنان او بودند. به دنبال این ها به طور کلی به قول طبریمحمد جمعاً ۵۱ زن گرفت و ۱۳ تن از آنها را به خانه برد و هنگام فوتش ۹ زن در خانه داشت (طبری جلد چهارم صفحه ۱۲۸۸). جالب اینجاست که میل جنسی مردها بعد از ۰۵ سالگی به مرور کم می شود در حالی که محمد تا ۳۶ سالگی مرتب با زنان مختلف رابطه داشت. اشخاص زیادی نوشته اند که ازدواج او با این زن ها ریشه سیاه پوستان و او زن می گرفت تا قبایل مختلف عرب را متحد کند ولی این درست نیست ماچند نمونه از آن را برای شما ذکر می کنیم.

سه ازدواج او یکی با جویریة از قبیلۀ بنی مصطلق (ابن هشام ، صفحه ۹۰۴-۹۳۴) و دیگری با صفیه زن یهودی کنعانه رئیس قبیلۀ یهودی خیبر و زینب همسر زید پسر خوانده محمد هر سه ریشه جنسی داشتند و او آنها را می خواست به خاطر این که آنها زیبا بودند.

وقتی که در جنگ بنی مصطلق پیروزی با محمد بود هواداران او اسرای زیادی گرفتند. بعضی از آنها که متمکن بودند آزادی خود را خریدند. در مواردی که قیمت آزادی خیلی زیاد بود آن زندانی را پیش محمد می آوردند تا او حکم کند. یکی از این اسرا زن زیبایی بود عایشه می گوید که وقتی آن زن زیبا را دیدم می دانستم که آن زن مسئله خواهد آفرید همین طور هم شد وقتی که

محمد آن را دید او را برای خودش می خواست. محمد به آن زن که جویریۀ بنت الحارث بود گفت که اگر قول بدهد که زن محمد خواهد گشت او خودش پول خرید را در اختیارش خواهد گذاشت و آزادش خواهد کرد. جویریۀ قبول کرد ولی گیرنده پول قبول نکرد و جویریۀ را بدون پول آزاد کرد به آن شرط که دو ست محمد باشد. وقتی که قبیلۀ محمد دیدند که خانواده جویریۀ به محمد نزدیک شده اند آنها تمام اسرا را آزاد کردند. مدافعان محمد می گویند که او این زن را فقط به این دلیل گرفت تاهمه اسرا آزاد شوند در حالی که اگر محمد می خواست می توانست با یک فرمان تمام آنها را آزاد کند و احتیاج به زن گرفتن نداشت. محمد بارها تصمیماتی گرفته بود که پیروانش از آن خوششان نمی آمد ولی محمد روی حرفش پافشاری کرده بود. سبب این واقعه به گفته عایشه فقط زیبایی آن زن بوده است.

در مورد زن یهودی گفته شده که او صفیه همسر کنعانه رئیس قبیله خبیر بود صفیه ۱۷ سال داشت و تازه با کنعانه ازدواج کرده بود. محمد شوهر او را در روز آخر جنگبه وضع فجیعی کشت. چون می‌خواست که او محل جواهرات خود را به او بگوید وصفیه را همان روز تصاحب کرد(ابن هشام، صفحه ۴۵۱-۴۶۱). این یک ازدواج سیاسی نیست و به هیچ شکل با رفتار انسانی آن هم از یک پیامبر وفق نمی‌دهد. ولیدر سایه بیماری صرع قابل تشریح است. محمد آنقدر از این زن خوشش آمده بود که هنگامی که می‌خواست او را سوار شتر کند خودش جلوی او زانو زد تا آن زن پایش را روی زانوی محمد بگذارد و سوار شتر شود. این زندگی جنسی پرهیاهو برای مردی که حدود ۰۶ سال داشت چندان هماهنگ نبود و وقتی مردم از او پرسیدند که چرا آنقدر جنسیت او قوی است او جواب می‌داد که جبرئیل به دیدن من آمد با یک ظرف غذایزمینی من از آن خوردم و آن به من قدرت جنسی ۰۴ مرد را داد.(ابن سعد جلد اول صفحه ۲۸۲).

نکته مهم در این حدیث این است که این ازدیاد قدرت جنسی بعد از برخورد با جبرئیل اتفاق افتاده یعنی بعد از آن که مرض صرع او ظاهر گشته. محمد هیچ گونه نشانه زیاده روی جنسی را در جوانی نشان نمی داد این مسئله فقط براساس این یک حدیث نیست، زندگی محمد خود نشانه بارزی از زیاده گرایی جنسی است او نه تنها قدرت جنسی عجیبی داشت او مردهای دیگر را ترغیب می کرد به بهشت بروند چون در آنجا قدرت جنسی شان بیشتر خواهد شد.

مالک ب ناسماعیل ابوعضان گزارش داده که لیث از مجاهد شنید که پیغمبر خدا قدرتنجسی
چهار مرد را دارد و مردانی که به بهشت می‌روند قدرت جنسی ۸۰ مرد را خواهند داشت.

(ابن سعد جلد اول صفحه ۲۹۲).

محمد برای این که بتواند مکان راحتی با این همه زن داشته باشد خانه ای ساخته بود که اتاق
های متعددی داشت و محمد می‌توانست داخل هر کدام از آنها بشود بعضی از احادیث نشان
می‌دهد که او هر شب را با یکی از زنانش می‌خوابید و یکی از زن هاروی را که نوبت او بود
بخشیده بود چون پیر شده بود و می‌ترسید محمد او را طلاقدهد. بعضی دیگر می‌گویند که او
هر شب با همه زنانش می‌خوابید. اما این مطلب دقیقاً معلوم نیست. چهار تا از این زنان محبوب تر
از دیگران بودند. او خوابیدن زن را با شوهرش یک وظیفه مذهبی برای زنان تعبیر کرده بود. حتی
در یک حدیث آمده است که اگر مردی زنش را برای رابطه جنسی بخواهد و او امتناع کند به
طوری که آن مرد در عصبانیت بخوابد فرشتگان تا به صبح او را نفرین خواهند کرد

(البخاری ۱۹۸۸ جلد چهارم صفحه ۳۰۲).

بعضی اوقات اشتهای زیاد جنسی محمد او را به دردسر می‌انداخت. وقتی که گروهی از مسلمانان به
حبشه رفته بودند. امپراطور حبشه برای محمد چند هدیه فرستاد. او که شنیده بود محمد از زنان
زیبا خوشش می‌آید برای او کنیزی به اسم ماریه فرستاد.

ولی ماریه مسیحی بود و هیچ وقت مسلمان نشد. محمد مجبور شد که برای او خانه ای در بیرون
از مدینه بسازد و برای دیدنش به آنجا می‌رفت. یک روز که او به خانه اش آمده بود دید که ماریه
آنجا است. محمد طاقت نیاورد و او را به اتاقسوده برد و در آنجا با او خوابید. در این موقع سوده وارد
شد و دید که محمد ماریه را به اتاقش برده است. او سرو صدای زیادی به راه انداخت محمد گفت
که اگر سوده این قضیه را خاموش بگذارد و به کسی نگوید او ماریه را برای خودش حرام خواهد

کرد. ولی سوده این حرف را به بقیه زنان محمد گفت و محمد از همپهقهر کرد و گفت جای دیگری خواهد خوابید. روز بعد ابوبکر به دیدن او آمد و دید که

در اتاقی تنها روی حصیر خوابیده، وقتی محمد بیدار شد ابوبکر جای حصیر را روییدن او دید و با او گفتگو کرد. در این موقع چند آیه نازل شد که به محمد می گفت:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحْرِمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ ۖ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بخاطر جلب رضایتهمسرانت بر خود حرام می کنی؟! و خداوند آمرزنده و رحیم است

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ ۚ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ ۖ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

وَإِذِ اسْتَسْرَجَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّ أْتُ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ رَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ ۖ فَلَمَّا نَبَّ أَهًا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَاكَ هَذَا ۖ قَالَتْ أَنِّي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود؛ هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبرداد، گفت: «چه کسی تو را از این راز آگاه ساخت؟» فرمود: «خداوند عالمو آگاه مرا باخبر ساخت!

إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ۚ وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ

اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست، زیرا) دلهایتان از حق منحرف گشته؛ و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، (کاری از پیش نخواهید برد)

زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آنان
پشتیبان اویند

عَسَىٰ رَّٰبِعٌ بِهِ إِذَا طَلَّ قَكَ نَ أَنْ يَبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَ نَ مُسْلِمَاتٍ
مُؤْمِنَاتٍ تَقَاتِلَتٍ تَأْتِيَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثِيَّ بَاتٍ وَأَبْكَارًا

امید است که اگر او شما را طلاق دهد، پروردگارش به جای شما همسرانی بهتر
برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان، مومن، متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده،
زنانی غیر باکره و باکره.

سوره تحریم، آیات ۱-۵

داستان زینب

داستان دیگری از مسائل جنسی محمد داستان زینب است. محمد پسر خوانده ای داشت بهاسم
زید. که او یک برده بود و خدیجه او را برای محمد خریده بود. محمد آن قدر از اینپسر خوشش
می آمد که او را آزاد کرد و به پسر خواندگی قبول کرد وقتی که زید به سنجوانی رسید محمد
تصمیم گرفت که برای او زنی بگیرد. او ترجیح می داد که دخترعمویش زینب را برای او بگیرد، اما
زینب راضی نبود. چون زید غلام آزاد شده ای بود که قوم و خویش مهمی نداشت بالاخره به خاطر
محمد و این که محمد در میان قبیله نفوذ داشت زینب را ضی شد که زن زید شود. ولی یک ماه
بعد روزی که محمد برای دیدن زید به خانه اش رفت، زید در خانه نبود و زینب در را باز کرد. او که
تازه حمام کرده بود و لباس زیادی به تن نداشت دل محمد را برد. محمد به او به شکل دیگری
نگاه کرد و به او گفت که تو زن زیبایی هستی و دل می بری. وقتی زید به خانه آمد زینب داستانرا
برای او تعریف کرد. زید فوراً به خانه محمد رفت و به او گفت که می خواهد زینب را طلاق بدهد تا او
به تواند با محمد ازدواج کند. محمد حرف او را رد کرد و به او گفته خانه ات برو از خدا بترس و
به زینب رسیدگی کن. روز بعد باز زید همین پیشنهاد را تکرار کرد ولی محمد همان جواب قبلی را
داد. چند روز بعد زید برای بار سوم اینمو ضوع را به محمد پیشنهاد کرد. این بار چند آیه آمد که

در آن به محمد گفته شده بود تا خجالتی نباشد و به زینب امر شده بود که با محمد ازدواج کند. در اینجا یک اشکال دیگر باقی می ماند و آن این بود که مطابق قوانین آن موقع تمام حقوقی که به پسر تعلقی گرفت به پسر خوانده هم تعلق می گرفت و ازدواج یک پدر با زن پسر خوانده هاشم ممنوع بود در همان آیات خداوند این مسئله را هم حل کرد و به پدر اجازه داد تا زن پسرش را بگیرد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِيهِ سَكِيمًا ۚ مَا لِلَّهِ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۚ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُ ۚ وَطَرًا ۚ وَكَانَ أَمْرٌ لِلَّهِ مَفْعُولًا

و(به خاطر بیاور) زمانی را که با آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده ات "زید" می گفتی: "هم سرت را نگاه دار و از خدابپر هیز!" (و پیوسته این امر را تکرار می کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می دانستی که خداوند آن را آشکار می کند؛ و از مردم می ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی! هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مومنان در ازدواج با همسران پسر خوانده هایشان- هنگامی که طلاق گیرند- نباشد؛ (و فرمان خدا انجام شدنی است و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

سوره الأحزاب آیه: ۳۷.

بعد از ۱۰۰ روز از طلاق که رسم اسلام است. محمد با شتاب بسیار پهلوی زینب رفت و او را برای خودش عقد کرد و به خانه برد. بعد از آن زینب یکی از چهار زن محبوبه محمد شد. در داستان دیگری اتفاق دیگری از این نوع پیش می آید:

دوستان محمد هر شب به خانه او میرفتند و آنجا برای شام می ماندند ، این موضوع کمکم نوعی مزاحمت برای پیامبر شده بود. یک روز وقتی محمد به خانه می آید می بیند که پسرعموی عایشه به خانه آنها آمده محمد عصبانی می شود و آن پسرعمو را از خانه میراند. پسرعموی عایشه قسم می خورد که هیچ دلیل دیگری نبوده غیر از این کهمی خواسته دختر عمویش را ببیند ولی محمد قبول نمی کند و او را از خانه اخراج میکند. پسرعمو در این هنگام عصبانی می شود و می گوید تو پیر هستی وقتی مُردی منو را به زنی خواهم گرفت. در این موقع آیه ای نازل می شود

خدا به مردم میگوید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ
نَظَرٍ بِإِذْنِهِ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَأْذِينَ لِحَدِيثٍ ۚ إِنَّ
ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ بَيِّسَ تَحِيٍّ مِنْكُمْ ۖ وَ لِلّٰهِ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ۚ وَإِذَا
سَأَلْتُمُوهُ نَ مَنَاعًا فَاَسْأَلُوهُ نَ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ۚ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِ نَ ۚ وَمَا كَانَ
لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ ۚ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِيمًا

ای کسان یکه ایمان آوردید به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید) و در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید؛ و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید؛ این عمل، پیامبر را ناراحت می نماید، ولی از شما شرمی کند (و چیزی نمی گوید)؛ اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد! و هنگامی که چیزی از سایل زندگی را (به عنوان عاریت) از آنان هم سران پیامبر می خواهید از پشت پرده بخواهید؛ این برای پاکی دل های شما و آنها بهتر است! و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید. و هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در نیاورید که این کار نزد خدا بزرگ است!

سوره الاحزاب آیه: ۳۵

دلیل تراشی محمد برای رابطه با زنان

قرآن تعداد زنان را برای مردان به چهار زن محدود کرده بود و اجازه داده بود که هرچند نفر میخواستند میتوانند کنیز و زن اسیر داشته باشند، به غیر از یک نفر و آن محمداست که میتواند هر چند نفر زن خواست بگیرد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي لَاتِيَّ آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَدَاكَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي لَاتِيَّ هَاجِرْنَ مَعَكَ وَأَمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنِ هَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٣٥﴾

ای پیامبر، فی الواقع ما برای تو آزاد کردیم زنان را، آنهایی که مهریه آنها پرداخت شده و آنهایی که خداوند به تو در جنگ ها به عنوان اسیر داده و دختران عمویت را و دخترانعمه ات را و دختران خاله هایت را که با تو فرار کردند. و زنان مسلمانی که خودشان را به تو تقدیم می کنند، اگر تو بخواهی و او خودش را تقدیم کند فقط برای تو نه برای بقیه مسلمانان، برای بقیه مسلمانان ما معلوم کردیم که چه زنانی می توانند بگیرند. و خداوندبخشنده و مهربان است

سوره الاحزاب آیه: ۳۵

با استفاده از این آیات محمد از خدا استفاده می کرد که به خودش اجازه بدهد که از هر عملی که مقدورش بوده استفاده کند تا اشتباهی زیاد به زن ها را تشفی کند.

نتیجه گیری در مورد رفتار محمد

رفتار محمد در سنین پیری با سنین جوانیش بسیار متفاوت است. او تا ۵۲ سالگی ازدواج نکرد آن هم به پیشنهاد خدیجه بود اما در سنین پیری به علت بیماری صرع تمام شهوات او تحریک می شود و او رفتار یک جوان تازه بالغ را به خود می گیرد. گویی کهدوباره زاییده شده است. صرع او باعث طغیان های درونی می شود و میل جنسی او را بالا برده دچار تضادهای درونی می شود و کارهایی می کند که هرگز نکرده و نه تنهایی رفتارش دلیل تراشی می کند بلکه کار به آنجا می رسد که مجبور می شود از خدا کمک بگیرد و به وسیله آیات قرآن قوه جنسیتش را تشفی نماید. از اینجا می فهمیم که چطور او همه را مجبور می کند که فقط چهار زن بگیرند ولی خودش هر چند زن خواست بگیرد. مهمترین مسئله در زندگی او مسئله ماموریتش برای پراکندن اسلام بود ولی او رفتار نوجوانان را به خود می گیرد.

از این نوع موارد در زندگی محمد زیاد است ولی بیشتر از این برای این کتاب لازم نیست.

فصل هفتم:

تغییرات شخصیت، خشونت

إِنَّ مَا جَزَاءُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّوْا أَوْ تَقُتَّلَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ۚ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا ۚ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

سوره مائده: آیه: ۳۳

مجازات کسانی که بر ضد خدا و پیامبرش می‌جنگند. و کوشش می‌کند که خود را برای کارهای زشت روی زمین انجام بدهند. این است که؛ آنها را بکشید یا به صلیب بکشید یا یک دست و یک پایشان را در جهت مخالف ببرید یا این که تبعید کنید از سرزمینتان. این شرمی است که روی زمین می‌کنند و مجازات سنگینی برای آنها برای روز قیامت است.

در زمان بچگی محمد هیچ نشانه‌ای نیست که او یک بچه پرخاشگر باشد یا شر بیافریننده همچنین در سنین بلوغ و نوجوانی او معروف است که آدمی کم حرف بود و به کسی آزار نمی‌رساند و او را محمد امین خطاب می‌کردند و مورد احترام همه بود. او فقط در نوجوانی در جنگ فجار شرکت کرده و کارش جمع آوری تیرهای به هدر رفته بوده است. او بیشتر جوانیش را به تجارت گذرانید. حتی در سنین ۲۰ سالگی و ۳۰

سالگی هیچ گونه نشانه‌ای از شرارت در او نمی‌بینیم او شخص متفکری بود که در بیشتر سفرهایش با اشخاص ادیان دیگر مراوده می‌کرد و کاری به زورگویی و جنگاوری نداشت. یکی از دلایل این که خدیجه از او خوشش آمد این بود که او درست کار بود و هیچ نوع اذیت و آزاری به کسی نمی‌رساند. چیزی که او بیش از همه چیز دوست داشت رفتارهای مذهبی مثل نماز و روزه و طواف به دور کعبه بود که حتی قبل از اسلام همانجام می‌داد، او مردی پاکیزه بود و نوعی وسواس تمیزی داشت که او را از دیگران متمایز می‌کرد چون محمد شخص خشمگینی نبود او هدف خوبی برای آدم‌های مردم آزار بود. محمد عمومی داشت به اسم حمزه که شکارچی زبردست و مرد دلاوری و جنگجویی بود وقتی حمزه وارد اسلام شد و دین محمد را قبول کرد برای محمد بسیار خوب بود چون مردم از ترس حمزه از او دست می‌کشیدند و کمتر آزارش می‌دادند.

طرفداران او که مقام و منصبی داشتند تحت حمایت قبیله بودند ولی هواداران دیگر او که اشخاص مهمی نبودند انواع شکنجه و عقوبت را تحمل می کردند و قبیله از آنها حمایتی نمی کرد (ابن هشام صفحه ۱۲۳).

جالب اینجا ست که محمد طرفدارانش را به صبر و حوصله دعوت می کرد و دستورهای قرآن هم به همین شکل بود و طرفداران محمد را به صبر و حوصله دعوت می کرد و امر به قصاص نمی داد.

سوره العصر

وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾

به عصر سوگند، (۱)

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾

که انسان ها همه در زیانند؛ (۲)

إِلَّا الّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾

مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، و یکدیگر را بهحق سفارش کرده و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند.

(۳)

سوره العصر: آیه: ۱-۳

در یک سوره مکی دیگر به نام البلد که از زیبایی خاصی برخوردار است و مردم را به خوب بودن و صبر دعوت کرده

ثُمَّ كَانَ مِنَ الّذِينَ آمَنُوا وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالْمَرْحَمَةِ {۱۷}

و آن کسانی که از معتقدین هستند و از همدیگر می‌خواهند که صبر نشاندهند و به هم دیگر مهربانی داشته باشند. (سوره البلد آیه ۱۷)

در حالی که این زمانی بود که مسلمانان به شدت زیر فشار قرار داشته و قرآن هیچ گونه ندای خشم آلودی به آنها نداده و فقط آنها را به صبر دعوت کرده است.

هجرت به مدینه

زندگی در سال های اولیه اسلام برای مسلمانان خوب نبود. تا این که بعد از چند سالی بعد از بعثت یک گروه از مردم یثرب برای مراسم حج و شستنتب ها و طواف مکه به آنجا آمدند، این روزها وقت بسیار مناسبی برای محمد و کیش نوین او بود تا خود را معرفی کند و مردم را به اسلام دعوت کند. به علت مقدس بودن این روزها کسی با او کاری نداشت. کشتناش خاص در ماه های مقدس در اطراف کعبه به شدت ممنوع بود و محمد از این فرصت استفاده می کرد تا آزادانه در مورد اسلام تبلیغ کند.

اتفاقاً در سالی مردم یثرب به گفته های محمد بیشتر توجه کردند. آنان اشکالات خودشان را داشتند. با این که یثرب شهر آبادی بود و آب فراوان و زمین کشاورزی خوب داشت قبایل یثرب بین خود دعوای زیاد داشته و گاه کارشان به زدو خورد می کشید. مردم عرب یثرب بیشتر بت پرست بودند و بسیار فقیر. قبایل یهودی هم در یثرب ساکن بودند که زندگی بهتری داشتند و اعراب را برای کشاورزی استخدام می کردند به همین دلیل مردم یثرب به دنبال فرصتی می گشتند تا دعوایشان را حل کنند و دست از جنگ و ستیز بکشند. مردم یثرب از حرف های محمد خوششان آمد و سال بعد گروه بزرگتری را برای شستشوی بت های مکه فرستادند و آنها با محمد صحبت کردند و محمد و طرفدارانش را به یثرب دعوت کردند تا او بین آنها میانجیگری بکند تا اختلافاتشان حل شود. همه این حرف را قبول کردند و طوماری نوشته شد که همه امضاء کردند و محمد آن را قبول کرد و با یاران خود به یثرب مهاجرت کرد.

در مورد این سفر داستان های زیادی نوشته شده ولی اینجا فرصت مناسبتی برای پرداختن به این داستان ها نیست. فقط باید بگوییم که فرار محمد کار بسیار خطرناکی بود و بت پرستان می خواستند او بکشند. در یک شب علی ابن ابیطالب در بستر او خوابید و او همراه یار دیرینش ابوبکر به یثرب رفت.

این مسافرت طولانی خطرناک به پایان رسید و وقتی آنها به مدینه رسیدند از آنها به گرمی پذیرایی شد. و به مرور زمان این شهر به مدینه النبی یعنی شهر پیامبر معروف شد. سال اول هجرت سال شروع زندگی دیگری برای

محمد و یارانش بود، با این که آنها فقیر بودند ولی موقعیت تازه ای پیدا کرده بودند. محمد دیگر یک پیامبر کوچک در یک شهر ستمگر نبود او آزادی عمل پیدا کرده بود و مردم را به اسلام دعوت می کرد و موقعیت اجتماعی او بهتر شده بود.

محمد ۳۵ سال داشت و ۱۳ سال از بعثت می گذشت و او تبدیل به یک سیاستمدار مذهبی شده بود. این تغییرات در رفتار و روان او تأثیرات به سزایی داشت. تغییرات ثانوی بر اثر صرع هم کار خودشان را می کردند

و یک تحول شخصیتی کامل در او پیدا می شد. او قبلاً تمام تمایلاتش را سرکوب میکرد در حالیکه در مدینه می توانست که از قدرت بی نهایت خود استفاده کند، همان طور که گفتیم او شخص بسیار باهوشی بود و محیط باز این اجازه را می داد که از هوشتن برای بهتر شدن زندگی و دینش استفاده کند. او دیگر مورد تحقیر و توهین دیگران واقع نمی شد. اغلب مردم او را به عنوان پیامبر قبول داشتند و دستوراتش را اجرا می کردند. او خودش قبول کرده بود که او پیغمبری در سطح پیامبران دیگر است با این تفاوت که او آخرین آنهاست. آیات قرآن به دقت مکتوب می شد و فی الواقع به آن چیزی که می خواست رسیده بود شاید هم کمی بیشتر.

جهاد دکتري ن قتل و تاراج

يکي از تغييراتي که در زندگي محمد واقع شد تغييرات شخصيتي او از يک مرد سليم صلح جو به يک مرد جنگجو بود. اين تغيير رفتار يکي از سيمپتوم هاي

Geschwind syndrome است، او شروع به حمله به دشمنانش کرد. او کاروان هاي اشخاص نا مسلمان را مورد تاخت و تاز قرار مي داد و ثروت و اموال آنها را تاراج مي کرد. لشکريانش قبول داشتند که اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت و اگر بکشند باز هم به بهشت خواهند رفت. اين اعتقاد محکم آنها را جنگاوران بسيار شجاعي کرده بود. محمد گروه کوچکی از آنها را به جنگ اين کاروان هاي پر از ثروت مي فرستاد و آنها به سرعت پيروز مي شدند و با ثروت زياد برمي گشتند. او تقريباً در تمام جنگ هايش مقدار کمتری سپاه از طرف مقابل داشت. خود محمد يک فرمانده بسيار خوب بود او که از هوش و ذکاوت فراوان بهره مي برد و اعتقاد راسخي به کارش داشت تمام اينجن گها را رهبري مي کرد. اين جنگها در کتب اوليه اسلام به دو اسم خوانده مي شدند . اگر محمد يک ي از هواداران او را به فرماندهي مي گذاشت (مثل حمزه) و به همراه چند جنگجوی ديگر به جنگ يا تاراجي مي فرستاد آن واقعه سريه خوانده ميشد. ولي جنگ هاي بزرگ اسلام که محمد خود آنها را فرماندهي مي کرد غزوه نامداشتند. محمد که مثل مبتلايان ديگر صرع پاره اي پيچيده احساس مأموريت محکمي

داشت. از هيچ کاري رو گردان نبود. تجربه بيشتر از ۵۰ سال مردم باهوش با او بود. او باور کامل داشت که الله خدای يکتا ست و او تنها فرستاده الله محسوب ميشود. او بايد تمام مردم را به اسلام بخواند يا از ميان بردارد.

سال اول اسلام در مدينه براي مسلمانان سال سختی بود با آن که آنها آزادی مذهب داشتند ولي اغلب فقير بودند، خانه به اندازه کافي نبود و کمی غذا همه را اذيت مي کرد گاهي اوقات محمد خود گرسنه به خواب مي رفت و رنج تهی دستی را تحمل مي کرد.

ولی وقتی که کار حمله به کاروان ها شروع شد همه چیز برگشت. مسلمانان بهکاروان های بت پرستان که از سوریه به مکه می رفتند حمله می کردند، همه چیز را به غارت می بردند و اسرای زیادی می گرفتند. فروش این اسیران به خانواده هایشان یا بهبردگی یک ممر حیات بسیار عالی برای طرفداران محمد بود. مسلمانان اسرای جنگی را به بهای ۱۰۰۰ تا ۴۰۰۰ درهم آزاد می کردند یا می فروختند. آنها اسلحه، شترها،

اسب ها، جواهرات و مال التجاره اعضای این کاروان ها را می گرفتند و اگر در این راهکشته می شدند به بهشت می رفتند. آنها از او می خواستند که دعا کند که در موقع جنگکشته شوند تا به بهشت بروند. پیروزی در این جنگ ها به غیر از مال دنیا ترس بزرگوار آنها در دل دشمنانشان انداخته بود و آنها نام بزرگی برای خود کسب کرده بودند محمد و یارانش در تمام صحرای عربستان مشهور شده بودند داستان زندگی در بهشتکه محمد بعد از معراج بارها و بارها برای هوادارانش گفته بود بسیارشعف انگیز بود.

برخلاف بهشت مسیحیان که در آن مردم فقط به ستایش خداوند مشغولند. در بهشتمسلمانان همه چیز وجود دارد. حتی نوشیدن شراب و آمیزش باغلمان (پسراننوجوان) که در اسلام حرام است و حد (جزای شرعی) دارد در بهشت آزاد است.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لَوْلُؤٌ مَّكْنُونٌ

و پیوسته غلمان بر گردشان می گردند، به سان مروارید هایی که در صدف پنهاند سوره ال

طور آیه ۴۲

فی الواقع چه کسی نمی خواهد که هوای گرم و خشک صحرای عربستان را با زمین هایسبز و حاصلخیز بهشت با انواع طعام، حوریان بهشتی و حتی شراب عوض کند.

جنگ بدر

این جنگ نمایش دهنده نمونه ای از تمام پیروزی های اسلام است. کار از آنجا آغاز شد که محمد خبر یافت که یک کاروان بزرگ بت پرستان به سرکردگی ابوسفیان از سوریه برگشته و در راه مکه هستند. گویا آن کاروان اموال زیادی داشت و دارایی آن کاروانتجاری به ۵۰۰۰۰۰ دینار تخمین زده می شد. و فقط چهل مرد غیر مسلح در آن بودند.

حمله و تاراج این کاروان مسلمانان را ثروتمند میکرد و شکست سخت و زشتی برای بت پرستان بود. ابو سفیان از این مسئله خبر دار شد و در حالی که متوهمش شده بود او قاصدی به مکه فرستاد و آنها را از این خبر مطلع کرد. اهالی مکه به ریاست ابنهشام (ابو جهل) که یکی از دشمنان سرسخت محمد بود، سپاه بزرگی جمع کردند تا به جنگ مسلمانان بروند و آنها را ریشه کن کنند و کاروان را هم از دست برد مسلمانانجات دهند.

همراهان محمد به طمع تاراج کاروان می خواستند که به جنگ آن کاروان بروند، ولی محمد که از آمدن سپاه قریش آگاه شده بود می دانست که اگر به کاروان تجاری حمله کند، جنگ دوم یهم با سپاه مکه خواهد داشت و آخر الامر شکست قطعی را او خواهد خورد. او به طرف سپاه مکه تاخت در حالی که مسلمانان همه مسلح نبودند و هر ۳ یا ۴ نفرشان فقط یک شتر داشتند، که به نوبت سوار میشدند. آنها فقط دو اسب داشتند، و تعداد آنها ۳۰۰-۳۱۷ تن بیشتر نبود. بت پرستان ۱۰۰۰ نفر بودند، که همه گونه سلاح داشتند و زره پوشیده بودند. آنها ۱۰۰ اسب داشتند و هر کسی یک یا دو شتر داشت

سه روز بعد از خروج از مدینه آنها در منطقه بدر که دارای چند چاه آب بود مستقر شدند و سپاه مکه هم به آنجا رسیدند. محمد به سپاهیان خود گفت که جبریل، میکائیل و اسرافیل به کمک آنها آمده اند، و هر کدام هزار فرشته را برای همراهی مسلمانان آورده اند. او میگفت که او فرشتگان را می بیند ولی دیگران نمی توانند فرشتگان را ببینند. کاملاً واضح است که محمد می خواست به یارانش روحیه بدهد و از ترس آنها در یک جنگ نابرابر جلوگیری کند. اگر محمد در آن هنگام به

علت بیماریش واقعا آن فرشته ها را می دیده ، یا اینکه این سخنانش فقط حرفی برای دل گرمی سپاهیان بوده بر ما معلوم نیست. جنگ در روز سه شنبه ۱۳ مارس ۴۲۶ میلادی و ۱۷ رمضان سال دوم هجری به فرماندهی خود محمد در گرفت ، و مسلمانان به نیروی اعتقاد و ترس از شکست و قتل عام، جنگ بسیار پر قدرتی را انجام دادند. آنها ترسی از مردن نداشتند، چون محمد به آنها قول داده بود که اگر کشته شوند آنها یک سره به بهشت خواهند رفت ، در ضمن اغلب مسلمانان سالها از بت پرستانبدی دیده بودند و به شدت از آنها متنفر بودند

سپاه مکه شکست سختی در این زور آزمایی نابرابر خورد. ابوجهل کشته شد ، و مسلمانان فقط شش کشته دادند و با افتخار فراوان به مدینه برگشتند

در مدینه گفتگو و جنجال زیادی بین مسلمانان در مورد تصاحب اسرا و اموال

بت پرستان در گرفت . این گرفتاری را هم محمد با نزول چند آیه تمام کرد

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ۖ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ۚ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا
ذَاتَبَيْنَكُمْ ۖ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

آنها در مورد غنائم گفتگو میکنند. به آنها بگو که غنائم مال خدا و پیامبر اوست. بهوظایف خود در مقابل خدا دقت کنید و از مشاجره به پرهیزد ، و اگر از معتقدین هستی دحرف خدا و رسول خدا را

گوش کنید **سوره الأنفال آیه ۱**

بدین ترتیب محمد تمام غنائم را به دستور خدا گرفت ، و آن را به ۵ قسمت تقسیم کرد و یک سهم را برای خودش برداشت و بقیه را همانطور که میخواست بین سپاهیان تقسیم کرد. این موضوع خمس از آنجا سرچشمه گرفته و تا با حال باقی است . ولی فقط به غنائم جنگی محدود میشود ، این کار خمس گرفتن کنونی به عنوانیک وظیفه شرعی یک نوع کلاهبرداری ملایان ایران است

محمد به همین طریق جنگ بدر با استفاده از اعتقاد راسخ پیروان ، هوش نظامی

و طمعخود و طرفدارانش به غارت اموال سپاهیان بت پرست و بی رحمی تمام درهمه جنگها پیروز شد و تمام عربستان را مسلمان کرد. محمد در جنگ احد بهعلت طمع گروهی از سپاهیان برای غنائم جنگی شکست خورد و خود زخمی شد و اتفاقاً فرشتگان آسمانی یا اصلا آنجا نبودند ، یا اینکه کمکشان موثر واقع نشد

او از جاسوسی و ترور ابایی نداشت و تمام دشمنانش را یکی بعد از دیگری به راه هایمختلف از پا درآورد یا از ترس مرگ مسلمان کرد.البته باید توجه داشت که بر اثرافتخار پیروزی های فراوان و غنائم جنگی بعضی از افراد یا قبایل به میل خود اسلام

آوردند.حتی در دنیای امروز فرماندهی که در جنگ ها پیروز میشود ، جذابیت بهخصوصی در میان مردمان دارد.

محمد می توانست اسلام را مانند مکه از راه صلح آمیز رفته رفته رواج دهد. ولیتغییرات شخصیتی و محیطی باعث شده بود که او دکترین زور را پیشه کند و دشمنانش را از جلوی پایش بردارد. اگر محمد به راه مکه ادامه می داد تاریخ او را به نام پیامبری

صلح جو و کوچک می شناخت. ولی او به پیروزی بزرگ چشم داشت و می خواست هرچیزودتر به خواسته هایش برسد. او همین رفتار را به نزدیکانش هم یاد داده بود و به همینعلت بود که او نه تنها تمام عربستان را مسلمان کرد. یارانش هم بعد از او بزرگترینامپراطوریهای جهان را از راه جهاد به دست آوردند. کشته شدن یا کشتن، اسیر گرفتن ،

برده گرفتن و فروش آنان تماماً راه هایی بود که او را بزرگتر و بزرگتر می کرد. ایننوع غارت چنان دلپسند شده بود که در جنگ قادسیه گروهی از اعراب مسیحی بودند و اصلاً برای رواج اسلام نیامده بودند ، آنها فقط قصد تاراج داشتند.

با این که ستارهٔ بخت محمد مرتب بالاتر می‌رفت ولی وضع جسمی او رو به تحلیل‌گذاشت و سنش از ۰۶ سال گذشت. فشار قول‌هایی که به مردم داده بود بیشتر می‌گشتا و قول‌گنج‌های ایران و روم را به طرفدارانش داده بود. حتی کسانی که تازه مسلمان شده بودند انتظارات زیادی داشتند، شهر داشت پر می‌شد از کسانی که نام او را شنیده بودند و به آنجا می‌آمدند و چیزی نداشتند و او مسئولیت همهٔ آنها را داشت. در یک‌حدیث آمده است که به هنگام جنگ خندق وقتی ترس همه را فرا گرفته بود و لشکرت پرستان تمام مدینه را محاصره کرده بود. شخصی می‌گفت محمد خبر گنج‌های کسری و قیصر را به ما داد در حالی که ما شب‌ها از ترس نمی‌توانیم به راحتی به‌دستشویی برویم

(الواقعی جلد سوم صفحه ۴۵۲).

محمد لازم داشت که ثروت زیادی را به مدینه بیاورد و بین طرفدارانش تقسیم کند و تنه‌راه به دست آوردن این ثروت جنگ بود. ولی برای این که فرضیه جنگ را به هوادارانش تلقین کند او باید ترس آنها را از مرگ از بین می‌برد. داستان‌های زیبای آواز شکل زندگی در بهشت برای همین بود. در این زمان است که سوره‌های مربوط به جهاد نازل می‌شود محمد می‌گفت که کسانی که در راه خدا بمیرند یک سره به بهشت می‌روند در حالی که کسانی که به مرگ طبیعی می‌میرند باید روز قیامت حساب پس‌دهند آیات قرآن هم به بی‌رحمی محمد کمک میکرد.

إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَمَعَكُمْ فَثَبَّتُوا آلَ الَّذِينَ آمَنُوا ۖ سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ آلِ
ذِينَ كَفَرُوا آلَ رُغَبٍ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ {۱۲}

وقتی که خدا به فرشتگان گفت که ، من با شما هستم. آنها که اعتقاد دارند محکم باشند . من در قلب بی‌خدایان ترس می‌گذارم. در نتیجه سر آنها را ببرید و حتینوک انگشتانشان را (سوره
الأنفال آیه ۱۲).

محمد می‌گفت الان تنها کسانی که در بهشت هستند، الله، فرشتگان، پیامبران و شهدای قبلی اسلام هستند. به قتل رسیدن در راه خدا ضامن یک سفر یک طرفه به بهشتی بود که در آن همه چیز آزاد بود. داستان این سفر زودرس به بهشت برای مسلمانان بسیار رضایت بخش بود.

پیروزی در صحنه جنگ بدر برای محمد شهرت فراوان به بار آورد این اشتهار باعث شد که او بتواند تا اسلام را جا بیندازد و به عنوان یک نیروی مؤثر معرفی کند. اشخاص زیادی مسلمان شدند و محمد چشم به پیروزی های بزرگتر داشت. محمد با زبان گویا و فصیحش مرتب داستان این جنگ را برای مردم می‌گفت. جنگ کردن به همراه محمد از هر دو سر پیروزی داشت اگر شخص زنده می‌ماند غنایم جنگی در انتظارش بود و اگر می‌مرد به بهشت می‌رفت. حتی وقتی وسیله برای پیروزی های محمد نبود او از جاسوسانش استفاده می‌کرد و بین دشمنانش تفرقه می‌انداخت. لشکر او آن قدر بزرگ

شده بود که در آخر عمرش همراه با ۱۰۰۰۰ سپاهی به جنگ قیصر روم رفت و غنایم جن گ، اسلحه برای جنگ های بعدی و مقدار زیادی پول بود. متأسفانه با این که محمد خوبی در نگهداری اسرا را تجویز می‌کرد او این عادت منحوس برده داری را از بین برنداشت. برده گرفتن یک کار هر روزی بود و پول زیادی بر لشکرش به همراهی آورد. این رفتار غیرانسانی قرن ها در سرزمین های اسلام شایع بود حتی امروز هم در نقاطی در شمال آفریقا این عادت برجاست (کمیسیون آفریقا برای حقوق بشر، ۴۲۰۰).

برای محمد آزاد کردن یک برده فقط یک رفتار خوب بود نه یک وظیفه. او در این کار آن قدر بد شده بود که اجازه می‌داد تا زنان اسیر شده را حتی اگر شوهر هم داشته باشند سپاهیان به خانه ببرند و با آنها بخوابند. ازدواج زنی که همسر یک کافر شده بود هیچارزشی نداشت و باطل بود. نتیجه این اجازه از طرف محمد این بود که اعراب در سالهای گسترش اسلام به زنان در کوچه و بازار شهرها تجاوز می‌کردند.

به مرور زمان تعداد مسلمانان زیاد شده بود و آنها محمد را از جان و دل دوست

داشتند. یک فرمانده برنده در چند جنگ مهم جای مخصوصی در قلوب لشکریانش پیدامی کند. به خصوص اگر او مذهبی هم باشد. این جا اسلام و جنگ با هم در آمیخته بود.

عاقبت دشمنان محمد در ماه شوال سال پنجم بعد از هجرت (۲۹ دسامبر ۶۲۶ میلادی) با همدیگر اتفاق کردند و یک لشکر ۱۰۰۰۰ نفری جمع کردند و با همه و سائل به مدینه تاختند. تا ریشه اسلام را از جا بکنند و محمد را بکشند.

در این جنگ به جنگ خندق معروف است. قبل از این که ارتش بت پرستان به مدینه برسند محمد یک قرارداد صلح با تنها قبیله یهودی مدینه بست تا آنها به ابوسفیان کمک نکنند. این قبیله بنی قریظه نام داشت و سال ها در مدینه سکونت و مکنت فراوان داشتند. محمد می دانست که اگر بنی قریظه از داخل شهر به او حمله کنند او توانایی مبارزه در دو جبهه را نخواهد داشت و حتما شکست خواهد خورد. به همین طور

بنی قریظه هم نمی خواستند با مسلمانان وارد جنگ شوند و مثل بقیه شکست بخورند و از بین بروند. در نتیجه آنها هم با این قرارداد موافقت کردند.

بت پرست ها مدینه را محاصره کردند ولی محمد بین آنها تفرقه انداخت و خندقی که او بههمت سلمان پارسی کنده بود آنها را در پشت درهای مدینه نگه داشت. در روز آخر جنگ طوفان شنی وزیدن گرفت و سپاه بت پرستان را به هم ریخت. بت پرست ها بعد از مدتی خسته شدند و به سوی قبایلشان برگشتند و محمد را با مسلمانان عصبانیش تنها گذاشتند.

یهودی ستیزی محمد

اختلافات بین مسلمانان و یهودیان تازه نیست. ریشه این اختلافات در صدر اسلام است. قبل از محمد اعراب و یهودیان در صلح زندگی می کردند. در شهر مدینه یهودیان ثروتمند تر بودند و اعراب

عمدتاً برای آنها کار می‌کردند و اختلافی وجود نداشت. بعد از آمدن محمد به مدینه این مسائل آغاز شد. محمد از یهودیان خوشش نمی‌آمد زیرا آنها او را به پیغمبری قبول نمی‌کردند و این مسئله محمد را رنج می‌داد. در ضمن اطرافیان محمد مطابق رسوم آن زمان از جنگ و غارت دشمن لذت می‌بردند. در جنگ خندق وقتی بت پرستها پیروز نشدند و یهودیان پیمان صلحشان را با محمد شکستند. در همانروز محمد جنگ را با یهودیان آغاز کرد ابن هشام داستان این جنگ را این چنین می‌نویسد: بنا به گزارش الزهري به هنگام ظهر جبرئیل به پیامبر ظاهر شد در حالی که یک عمامه قلاب دوزی شده به سر داشت و یک قاطر که با زینی که از پارچه زربافتدوخته شده بود سوار بود. او از پیامبر پرسید که آیا جنگ را ترک کرده است و وقتی او گفت که جنگ را ترک کرده جبرئیل گفت که فرشتگان هنوز سلاحشان را زمین گذاشته اند و او هم اکنون از دنبال کردن آنها می‌آید. خدا به تو امر می‌کند ای محمد که تو به جنگ بنی قریظه بروی من ه مکنون به دنبال آنها می‌روم و کلکشان را میکنم (ابن هشام صفحه ۱۴۶).

محمد هوادارانش را صدا کرد تا برای جنگ با یهودیان بنی قریظه آماده شوند. آنها منطقه یهودیان را برای سه هفته محاصره کردند و آخر الامر نخل های آنها را آتش زدند در این موقع رؤسای یهودیان دست از جنگ کشیدند و تسلیم شدند. آنها امیدوار بودند که محمد اجازه خواهد داد تا آنها در آسایش مدینه را ترک کنند. اما محمد قبول نکرد و بعد از مقداری گفت و گو رؤسای یهودیان قبول کردند که شخص ثالثی در بین آنها حکمیت کند. شخصی که محمد تعیین کرد سعد بن موده بود که یکی از رؤسای قبایل عرب بود او هم با محمد هم صدایی کرد و دستور داد تا تمام مردان را گردن بزنند و زن ها و بچه هارا به بردگی ببرند. در این جا گزارش ابن هشام را برای شما می‌آوریم این گزارش نزد بیشتر مورخان مورد تأیید است:

محمد به بازار مدینه رفت و دستور داد تا خندق بکنند. بعد او به دنبال یهودیان فرستاد و آنان را گردن زد. در حالی که آنها گروه گروه به خندق آورده می‌شدند و در میان آنها دشمن خدا هوایی ابن الخطب و سعد بن کعب رئیس آنها بود. کلاً تعداد ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر بودند و بعضی گفته اند که تعداد آنها به ۹۰۰ نفر می‌رسید. در آن هنگام که آنها را دست هدسته به سوی

خندق می‌بردند بعضی از کعب پرسیدند که چه خواهد شد. او گفت: آیا شماهیچ وقت نخواهید فهمید؟ آنها که می‌روند بر نمی‌گردند به خدا مرگ است مرگ.

این کار ادامه داشت تا وقتی که محمد کشتار آنها را تمام کرد (ابن هشام صفحه ۴۶۵).

گردن زدن یهودیان یک روزونیم طول کشید جلادان این کار علی ابن ابیطالب

پسر عموی محمد و زید پسر خوانده او بودند. دارایی یهودیان تصرف شد و زنان و کودکان آنان بین مسلمانان تقسیم شدند. بعضی از آنها را مردم خیبر خریدند و آزاد کردند و به محمد یک دختر زیبا به نام ریحانه رسید.

"محمد بن جعفر بن الزبیر به من گفت که عایشه گفت فقط یک نفر از زنان آنها کشته شدند. او با من بود و می‌گفت و می‌خندید. وقتی که پیامبر مردان را تمام کرد ناگهان شخصی نام آن زن را صدا کرد من گریه کردم و پرسیدم خدای من چه شده است آن زنگفت که من باید کشته شوم. من پرسیدم چرا او گفت به خاطر کاری که انجام داده ام در این هنگام او را بردند و گردن زدند. عایشه می‌گفت که در تمام آن مدت آن زنی دانست که کشته خواهد شد. او زنی بود که یک سنگ آسیا را روی سر مرد مسلمانانداخته بود و او را کشته بود.

(ابن هشام صفحه ۴۶۵).

تمام سال هایی که محمد در مکه زندگی می‌کرد چنین رفتار خشنی از او دیده نشده بود این اتفاقات زمانی به وقوع پیوست که در درون او هیجانات تازه ظهور می‌کرد و مردمانی هم بودند که دستوراتش را انجام می‌دادند. زندگیاو در این مرحله به جایی رسیده بود که مرتباً با دشمنانش جنگ می‌کرد و دوستانش ثروتمند می‌شدند او شخصی سرشناس در سرزمین اعراب شده بود که هر که را سر راهش می‌ایستاد از پای درمی‌آورد. محمد در جنگ خندق چیزی برای هوادارانش دست و پا نکرده بود و آنها چیزی به غیر از زحمت‌نדיده بودند. با گرفتن مال و منال یهودیان او دهان

مخالفتش را بست و به پیروانش پول رساند. ضمناً با کشتن یهودیان خشمش را که در عرض چند هفته ب هشدت بالا گرفته بود فرونشاند.

در سال ششم بعد از هجرت محمد تصمیم گرفت که به حج برود و مسلمانان از رفتن به حج محروم بودند و این سال اولی بود که تصمیم به این کار گرفتند. ۴۱۰۰ تن از مسلمین تصمیم گرفتند که به همراه او به حج بروند محمد به آنها گفت که فقط یک شمشیر (که اسلحه مسافرت بود) همراه بردارند مسلمانان در حدیبیه اجتماع کردند حدیبیه حدود ۵۱ کیلومتر با مکه فاصله داشت. او یک نفر از مسلمانان را فرستاد تا با

بت پرستان گفت و گو کند و اجازه ورود به شهر را از آنها بگیرد اما بت پرستان فرستاده او را پس فرستادند و اجازه ورود مسلمانان به مکه را ندادند. محمد پیغام داد که او برای جنگ نیامده و فقط می خواهد به زیارت کعبه برود ولی بت پرستان به طور کل با آمدن مسلمانان به مکه مخالفت کردند. بعد از مذاکرات زیاد یک قرارداد صلح بین مسلمانانو بت پرستان بسته شد، براساس این قرارداد مسلمانان سال بعد اجازه ورود به مکه را پیدا کردند در ضمن یک صلح ۱۰ ساله هم پی شیبینی شده بود که هیچ کدام از طرفین یا دوستانشان اجازه نداشتن به طرف دیگر آزار برسانند و یا کسی را بکشند. پیروان محمد از این پیمان بسیار خشمگین شدند و به محمد ایراد گرفتند که این یک نوع بی احترامی به آنها ست. اما این پیمان صلح یکی از بهترین شاهکارهای سیاسی محمد بود. او با وجود صلح می توانست با خیال راحت اسلام را در عربستان ترویج دهد و با دشمنان دیگرش به جنگ و پیروز شود.

(تاریخ طبری جلد ۶ , صفحه ۱۱۰).

پیروزی خیر

بعد از برگشتن به مدینه محمد می بایست یک پیروزی برای پیروانش پیدا کند تا آنها را رضی شوند. مطابق معمول بهترین کار حمله به یهودیان بود . یهودیان ثروتمند بودند و محمد را به پیغمبری قبول نمی کردند. پیامبر انتظار داشت که آنها بعد از قرن ها انتظار برای پیامبر آخر شان او را قبول کنند ولی آنها محمد را به پیغمبری قبول نمی کردند و این محمد را آزار می داد. محمد به سرعت

دست به کار جمع آوری سپاه گردید و ۰۶۱ نفر را آماده کرده به بهترین سلاح ها مجهز نمود آنها مدینه را به طرف خیبر که یکمجموعه قلاع یهودیان بود برد. تمام یهودیان باقیمانده در غرب عربستان به خیبر رفته بودند. سپاه محمد ۱۲۰۰ سب سوار داشت که ارتش منظمی را تشکیل می داد.

خیبر منطقه حاصلخیزی بود که در آن کشاورزی می شد و یهودیان ثروت خود را که در طول سال ها تجارت جمع کرده بودند آنجا انبار کرده بودند. به همین چون به فنفلز کاری آشنا بودند مقادیر زیادی ا سلاحه هم گرد آورده بودند و خیالشان از لحاظ جنگراحت بود. محمد نقشه اش را چنان به خوبی انجام داد که یهودیان فرصتی برای جمع آوری سپاه نداشته و غافلگیر شدند. در یکی از شب ها پیروان محمد یک جاسوس یهودی را گرفتند که مابین آنها رخنه کرده بود آنها به او اجازه دادند زنده بماند به شرطیکه تمام اسرار قلاع را بگوید. آن یهودی هم تمام نقاط ضعف قلاع را به آنها نشان داد و به آنها گفت از چه نقطه ای می توانند وارد هر قلعه شوند. محمد قلعه های یهودی را یکی پس از دیگری باز کرد و سلاح بسیاری به دست آورد و از جمله چند منجنیق که در باز کردن قلاع دیگر از آنها استفاده کرد و بالاخره در قلعه آخر را گشود کنعانه رئیس آنها را به دست آورد و شکنجه سخت کرد تا او جای جواهرات را به او نشان داد و او را کشت و زنش را به زنی گرفت و زن ها و بچه های شان را به بردگی فروخت این پیروزی یک شاهکار نظامی و سیاسی برای محمد بود که او را برای همیشه سرور مسلمانان کرد.

در پایان جنگ خیبر، زنی که تمام خانواده اش را از دست داده بود ، از دوستان محمد پرسید که غذای مطلوب محمد چیست . آنها به او گفتند که محمد شانه بره را دوست دارد. آن زن غذای لذیذی برای او پخت ، ولی آن را مسموم کرد. یکی از صحابه محمد از آن غذا لقمه یی خورد و مرد. محمد لقمه ای را به دهان برد و نیمه خورده به دور ریختو به دیگران گفت که غذا مسموم است. مورخین کتب مختلف نوشته اند که اثر آن زهر محمد را ضعیف کرد و در سالهای آخر عمر به مرگ او کمک کرد.

ایرانی ستیزی محمد

گویا محمد رومیان را دوست داشت به خاطر آنکه او آنها را اهل کتاب میشناخت و ایرانیان را آتش پرست میدانست و کتاب اوستا را کتاب خدا

حساب نمیکرد. ریشه این تنفر محمد از ایرانیان در اختلافات هزاران ساله آریاییان و قبایل سامی بود.

داستان جنگ های بیهوده خسرو پرویز با رومیان بسیار معروف است . حدود

۱۷ جنگ بین طرفین واقع شد . گاه ایران پیروز میشد و گاه روم در یکجنگ که ایران پیروز شده و روم شکست خورده بود محمد و طرفدارانش غمگین شده بودند. آنها رومیان را اهل کتاب می دانستند و از پیروزی ایرانیان اندوهگین بودند. در این هنگام سوره الروم نازل میشود و به مسلمین مژده میدهد که در جنگ بعد رومیان پیروز خواهند بود

شش آیه سوره الروم که به این قضیه مربوط است. از قرار زیر است:

سوره الروم

الم

{1} الم

غُلِبَتِ اَلْ رُّومُ {2}

روم مغلوب شد.

فِي اَدْنٰى اَلْ اَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُوْنَ {3}

در سرزمینی نزدیک، بعد از مغلوب شدن آنها پیروز خواهند شد.

فِي بَضْعِ سِنِينَ الْأَمْرِ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ ۖ وَيَوْمَئِذٍ يَفِرُّ حَالُ الْمُؤْمِنُونَ {4}

در چند سال ،این دستور خداست ،برای قبل و بعد، و در آن هنگام مومنان خدا خوشحال خواهند شد.

بِنَصْرِ ۖ لِلَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ {5}

کمک خدا به کسانی که او را مطلوب می دارند، و او توانا و بخشنده است.

وَعَدَ ۖ لِلَّهِ لَا يَخْلِفُ ۖ لِلَّهِ وَعْدُهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ {6}

این وعده خداست، و خدا هیچوقت خلف وعده نمی کند. اما اکثر مردم اینرا نمیدانند.

بنده این گفته را بار اول از دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد شنیدم ، او میگفت این گفته قرآن تنها جایی در قرآن است که چیزی پیش بینی شده و آن پیش بینی هم درست از کاردر آمده .

دلخوری من از دکتر این بود که ما میدانیم که رومیان هیچگونه برتری اخلاقی بر مانداشتند ، پس چرا یک ایرانی باید به شکست ایرانیان افتخار کند ، حتی اگر در قرآن آمده باشد.

بعدا هم دیدیم که چگونه صحابه محمد به ایران تاختند و برای ۲۰۰ سال به اسم اسلامچه بلاهایی بر سر ایرانیان آوردند . برخورد محمد با ابو سفیان ، به مراتب بهتر از برخورد عمر با ایرانیان بود.این تنفر اعراب از ایرانیان هنوز هم بر جاست.

عدم تحمل انکار کردن نبوت محمد

محمد به کسانی که منکر نبوت او بودند رحم نمیکرد.داستانهای زیادی در این مقوله هست ، ولی معروف ترین آنها داستان یکی از کاتبین اوست.

اصل داستان از آنجا سرچشمه گرفته که یکی از کاتبین محمد به نام عبدالله ابن سعد از اسلام جدا شد و به مکه برگشت. او میگفت که هنگامی که محمد می گفت که یک آیه بهاو نازل شده و من باید آن را بنویسم. بعضی اوقات من به او پیشنهاد می کردم که اگر آیهها به شکل دیگری بنویسم زیباتر است ، و او قبول میکرد. اختلاف بین گفته کاتب و محمد از این قرار است که اگر محمد به طور مثال میگفت بنویس والله عظیم الکریم و کاتب پیشنهاد می کرد والله عظیم الرحیم زیباتر است . محمد حرف کاتب را قبول میکرد و این باعث شک کاتب به نزول وحی از جانب خدا شد، ابن سعد میگفت که اگر این آیات از طرف خدا می آید من چه کاره ام که او می گذاشت که من قرآن را تصحیح کنم.

(تاریخ ابن هشام ، صفحه ۵۵-۱۵۵).

جالب اینجاست که محمد در قرآن میگوید.

**وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّ هُمْ يَقُولُونَ إِنَّ مَا يَعْلَمُ بِهِ بَشَرٌ ۖ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهَا عَجْمٌ يُ
وَهُذَا لِّسَانُ عَرَبٍ مُّبِينٌ**

و ما میدانیم که آنها حتما خواهند گفت که این محمد را انسانی می آموزد، زبان آن کسی که به او نسبت میدهند زبانی عجمی است، و این قرآن زبانیست عربی

روشن. سوره نحل، آیه ۱۰۳

آن کاتب یکی از چهار نفری بود که محمد در هنگام فتح مکه دستور داد آنها را بکشند حتی اگر به دیوار کعبه آویزان شده باشند. در مورد عبدالله ابن سعد، عثمان که از اهل خانواده او بود، از محمد طلب بخشایش کرد و محمد او را بخشید.

ترور

بعضی از رفتارهای محمد بعد از هجرت به مدینه با تمام رفتارش در زمان های قبل فرق می کرد. او رفتار بسیار خشنی داشت که با محمد امین بسیار فرق می کرد این تفاوت فقط یک چیز ظاهری به خاطر تغییر موقعیت نبود. او کارهایی م یکرد که اصلاً با شخصیتش فرق داشت. او از ترور دشمنانش استفاده م یکرد و دشمنان سرسختش را یا کارانه می کشت.

او سیاستمدار متبحری بود و با تفرقه انداختن بین دشمنانش آنها را به جان یکدیگر می انداخت یا از آنها استفاده می کرد. در آن موقع دو قبیله از انصار در مدینه بودند قبایلاوس و خزرج ، وقتی یک قبیله برای او کاری انجام می داد قبیله دیگر هم سعی می کرد که کار مهمتری برای او انجام دهد.

ابن هشام تعریف می کند که وقتی که قبیله اوس کعب بن الاشرف را برای پیامبر کشتند، قبیله خزرج می خواست که کار مهمتری برای او انجام دهد. سالم بن ابن ابرلوقیه سر کرده یک گروه از یهودیان بود که در قبیله خیبر زندگی می کرد وقتی که جنگ با ابوقریظه در مدینه به پایان رسید مسأله سالم که او را ابورانی می نامیدند به میان آمد آنها از محمد اجازه گرفتند تا سالم یهودی را برایش بکشند. ۵ نفر از قبیله خزرج

همراه شدند و به خیبر رفتند. سالم در قسمت فوقانی خانه اش خوابیده بود آنها در زدند وزن سالم در را باز کرد آنها گفتند که چند نفر عرب هستند و به دنبال نان و آب می باشند زن سالم آنها را در دل شب به خانه راه داد ولی وقتی فهمید که آنها می خواهند شوهرش را بکشند شروع به شیون کرد یکی از مردها خواست او را بکشد. اما چون پیغمبر گفته بود که به زن ها و بچه ها کاری نداشته باشید او را نکشت و به سراغ سالم رفت سر او را گرفتند و یک نفر از آنها شمشیرش را در شکم سالم فرو برد و سالم می گفت قتیقتنی یعنی که بس است بس است. بعد از کشتن سالم آنها فرار کرده به مدینه آمدند هر کدام از آنها می گفت که شمشیر او سالم را کشته است. محمد به شمشیرها نگاه کرد و یکی را انتخاب کرد و گفت دارنده این شمشیر سالم را کشته است چون روی آن مقدار یغذا دیده می شود (ابن هشام صفحه ۷۹۴-۵۸۴).

محمد اشخاص زیادی را کشت . وقتی او می فهمید که کسی بر ضدش توطئه می کند یا وقتی کسی از او بد می گفت یا او را مسخره می کرد یا پیغمبریش را رد می کرد او از اشخاصی که همراه داشت می فرستاد تا آن شخص را بکشند.

ابوعفاک که از بنی امر بود و به گروه عبیده بستگی داشت. ابوعفاک نشان داد که محمد را دوست ندارد . او پشت سر محمد شعر گفته بود و او را تحقیر کرده بود محمد از همراهانی که داشت پرسید چه کسی با این مرد حقه باز برخورد می کند سالم بن عمر قبول کرد و رفت و او را کشت (ابن هشام صفحه ۵۱۵).

اسامه بن مزیرید وقتی شنید که ابوعفاک کشته شده شعرهایی در ذم کارهای محمد گفت، وقتی محمد شعرهای اسامه را شنید گفت چه کسی مرا از دست اسامه خلاص می کند عمیر بن الخثمی که با او بود شنید و همان شب به خانه او رفت و او را کشت (ابن هشام صفحه ۶۷۶).

جنگ عبدالله ابن اونانین برای کشتن خالد بن سفیان بن نوباید

خالد در نخله جای گرفته بود و مردانی را جمع می کرد که به محمد حمله کنند و او را بکشند. عبدالله گفت پیامبر مرا صدا کرد و گفت که شنیده است که ابن سفیان در نخله مردانی را جمع می کند که یک نیرو به دست بیاورند و به او حمله کند. من باید به نخله می رفتم و او را می کشتم. من از او پرسیدم که قیافه او را برای من شرح دهد که من بدانم با چه کسی نبرد خواهم کرد. پیامبر گفت وقتی او را ببینی مثل این است که شیطانرا دیده ای و وقتی او را دیدی حالت مشمئزکننده ای پیدا خواهی کرد. من خارج شدم درحالی که شمشیرم را می فشردم تا به او رسیدم او با چند زن بود و دنبال جایی برای آنها می گشت. موقع نماز بعد از ظهر بود وقتی او را دیدم مشمئز شدم به همان شکل که پیامبر گفته بود من طرف او رفتم می ترسیدم که چیزی مرا از نماز خواندنم باز دارد.

من دعا می کردم و قدم می زدم به طرف او رفتم و تعظیم کردم او از من پرسید که من که هستم. من گفتم یک عرب هستم که به دنبال شخصی می گردم که مردانی را جمع می کند تا نیرویی

درست کند و بر ضد آن شخص استفاده کند. او گفت: آری من هستم من به اונزدیک شدم و وقتی فرصت پیدا کردم ضربه ای با شمشیر به او زدم و او را کشتم (ابنهشام صفحه ۶۶۶).

هنگام یکه به زندگی محمد نگاه می‌کنیم تقریباً ۱۰ مورد را می‌یابیم که او دستور ترور کردن دشمنانش را صادر کرده است. او حتی دستور داد که دو زن شاعره را بکشند این زن های شاعر گناهشان این بود که اشعاری پشت سر محمد سراییده بودند و او را تحقیر کرده بودند او دستور داد تا هر دویشان را گرفتند و کشتند.

شکنجه

محمد همین طور دستور کتک زدن و شکنجه دشمنانش را می‌داد. اینجا باید خاطرنشان کرد که این شکنجه ها یک حد اسلامی نبودند بلکه شکنجه های بسیاری بود که برای به حرف درآوردن حریف استفاده می‌کرد. همان طور که در مورد جنگ خیبر گفتیم: محمد بعد از پیروزی در جنگ خیبر دستور داد تا رئیس قبیله یهودیان شکنجه کنند ، تا او محل مخفی شدن جواهرات را نشان بدهد. آنها هم او را سخت شکنجه کردند و کسی یک شاخ را در سینه او فرو کرد و او به ناچار محل جواهرات را گفت ، سپس محمد دستور داد تا او را گردن بزنند ، و زنش را همان روز برای خودش عقد کرد.

در یک واقعه دیگر محمد دستور کتک زدن برده ای را داد. داستان معروفی است که مردم به عایشه شک برده بودند که با یک مرد دیگر رابطه دارد. محمد از علی ابن ابیطالب پرسید چه باید کرد علی گفت: زن زیاد است زن دیگری بگیر (این قضیه باعث دلخوری عایشه شد و میان او با علی برای همیشه خراب شد). علی به محمد

گفت که کنیز او جریان را می‌داند. محمد به علی اجازه داد تا کتک مفصلی به کنیز عایشه بزند و او می‌گفت که هیچ گاه چیز بدی از خانمش ندیده است.

(ابن هشام صفحه ۶۹۴).

فصل هشتم:

سفر به بهشت

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا
حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْوَهَّابُ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

درود به آن خدایی که شبی بنده اش را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد، محلی که او
آمرزیده بود. تا به او نشان دهد بعضی از آن نشانه ها را خدا شنونده و بیناست.

سوره اسرا آیه ۱

در این بخش از داستان خواب یا سفر محمد به آسمان ها و بهشت ،دیدن پیامبران قبل از او،
فرشتگان، و دیدن عذاب جهنم گفتگو می کنیم.این تصاویر زیبا مینیاتور هایایرانست.

رویا یا سفر واقعی

از ادعای پیامبری خدای محمد چیزی نگذشته بود که او یک خواب عجیب دید. او در خواب دید
که جبرئیل به نزد او آمده و او را به یک سفر عجیب برد .

گزارش این سفر در کتب مختلف آمده و ما اینجا بریده هایی را از آن را از زبان ابنهشام نقل
می کنیم .

پیامبر گفت که من در هیجر خوابیده بودم. که جبرئیل نزد من آمد مرا با پایش تکان داد.



من بلند شدم و نشستم و چیزی ندیدم دوباره دراز کشیدم او برای بار دوم و بار سوم به سراغ من
آمد و مرا با پایش تکان داد.



من بلند شدم و او بازوهای مرا گرفت و کنارم ایستاد او مرا از مسجد بیرون آورد و یک حیوان سفیدی آنجا بود به اسم براق نیمه قاطر و نیمه الاغ و بال می زد و یال هایش تا بهسم هایش می رسید پیغمبر گفت: وقتی می خواستم سوار او شوم آن حیوان عقب رفت جبرئیل سرش را روی یال او گذاشت و گفت براق خجالت نمی کشی که این طور رفتار می کنی. به خدا هی چکس محترم تر از محمد سوار تو نشده است. حیوان چنان خجالت زده شد که خیس عرق گردید و سر جایش ایستاد به طوری که محمد توانست سوار او شود.

او مرا سوار آن حیوان کرد و بعد با من آمد در حالی که نزدیک من بود.



. پیغمبر و جبرئیل به راهشان رفتند تا به مسجد الاقصی رسیدند.



در بیت المقدس او ابراهیم را یافت و موسی و عیسی را دید که در میان پیامبران دیگر نماز می خواندند. بعد برای او دو مشک آوردند یکی پر از شراب و دیگری پر از شیر پیغمبر شیر را گرفت و از آن نوشید و به شراب دست نزد. جبرئیل گفت تو به راهراست هدایت شده ای و طبیعت را می دانی، شراب نوشیدن برای تو و مردم تو حرام شده است.

یکی از اقوام ابوبکر می گفت که از عایشه شنیدم که بدن پیامبر در همان جا مانده بود و خداوند روح او را در شب جدا کرده بود.

او به هنگام خواب چند بار بیدار شد. یک بار وقتی بیدار شد در دریایی از نور غرق شده بود.



احساس غرق شدن در نور یکی از نشانه های مختص صرع پاره ای پیچیده (Complex Partial Syndrome) است. در طول این مسافرت بارها محمد به خوابی رود و دوباره بیدار می شود و بر خلاف روی اهای معمول محمد بعد از بیدار شدن و خوابیدن دوباره به دیدن دنباله همان رویا ادامه می دهد که احتمال صرعی بودن این رویا را بیشتر می کند.

پیامبر برای دوستانش نقل می کرد که ابراهیم و موسی و عیسی را در آن شب دیدم ولی هیچ کدام شان مثل ابراهیم شبیه من نبود. مسیح پسر مریم مرد سرخ رویی بود میان هیکلو موسی نحیف من شنیدم که پیامبر می گفت بعد از تمام شدن کارمان در بیت المقدس یکنزدبان برای من آورده شد که هیچ وقت چیزی به آن زیبایی ندیده بودم آن همان نردبان بود که انسان هنگام مردن به آن نگاه می کند، وقتی که مرگ نزدیک است



همراه من مرا دوباره سوار کرد تا به دروازه بهشت رسیدیم. دروازه ای که به آن دروازه نگاه کنندگان می گویند، یک فرشته به اسم اسماعیل مأمور این دروازه بود و دروازه هزار فرشته زیر فرمان او بودند. در آن هنگام پیغمبر این داستان را تعریف کرد که هیچ کس اندازه ارتش خدا را

نمی داند به غیر از من . وقتی جبرئیل مرا به آنجا آورد اسماعیل پرسید که من که هستم وقتی به او گفتم من محمد هستم او پرسید آیا به من مأموریت یار جاع شده وقتی او راضی شد او برایم آرزوی موفقیت کرد.

آن وقت که وارد بهشت شدیم ، من حوریان بهشت را دیدم که با گلها بازی میکردند.



. پیغمبر گفت که وقتی که به قسمت پایین بهشت رسیدم تمام فرشتگان به من سلام کردند و خندیدند.



به غیر از یکی از آنها، از جبرئیل دلایلش را پرسیدم او گفت که او هرگز به ما هم لبخند نزده چه قبل و چه بعد از دیدنش، به خاطر آن که او یک ملک است و دروازه بان جهنم می باشد. از جبرئیل پرسیدم که آیا تو می توانی از او به پرسشی که جهنم را به من نشان بدهد.

جبرئیل گفت حتماً "اوه ملک جهنم را به محمد نشان بده" بعد از آن ملک رو بنده جهنم را باز کرد و شعله های جهنم و باد گرم وزیدن گرفت.



به حدی که من فکر کردم آتش ها همه چیز را خواهد بلعید، من به جبرئیل گفتم که به او دستور بده همه چیز را به سر جای اولش برگرداند. او این کار را کرد من فقط می توانستم آن را مقایسه بکنم با وقتی که سایه روی چیزی افتاده باشد تا وقتی که شعله ها به جایشان برگشته و ملک روبنده جهنم را رویش انداخت

پیغمبر می گفت که وقتی که به پایین ترین نقطه بهشت رسیدم مردی را دیدم که آنجا نشسته بود و ارواح مردان در مقابل دو راه می رفتند و یکی دیگر را که او آن را فاق می نامید و به او اخم می کرد و می گفت یک روح به از یک بدن بد. در جواب سوال من جبرئیل گفت این پدر ما حضرت آدم است

که ارواح بچه هایش را می‌بینند. روح یک آدم با ایمانو را خوشحال م‌یکند و روح یک کافر او را برآشت به خاطر این بود که آن چیزها رامی گفت.

اینجا جالب است که ببینیم که یکی از بدترین عقوبت ها برای کسی است که یتیمان را اذیت بکند بعد من مردانی را دیدم که لبانشان مثل شتر بود و در دست هایشان تکه‌سنگ های گداخته. آنها دهان شان را از آن سنگ ها پر می‌کردند و سنگ ها از ق سمتحتانی بدن شان خارج می‌شدند.



به من گفته شد که اینها کسانی هستند که گنا هالوده مال یتیمان را خورده اند. بعد مردانی را که شبیه خاندان فرعون بودند دیدم که با شکم هایی که هیچ گاه مثل آن را ندیده بودم. بعد آنها زرد می شدند مثل شترهایی که از تشنگی دیوانه شده بودند.

در آن هنگام آنها به جهنم می رفتند، گام های آرام برمی داشتند و نمی توانستند از جلوی جهنم کنار بروند و آنها رب اخوران بودند. بعد مردانی را دیدم که در یک طرفشان گوشت های خوب بود و در ظرف دیگر گوشت های بد که بوی گند می داد. آنها گوشت های بد را می خوردند و گوشت های خوب را می گذاشتند. این ها مردانی بودند که به زن های شان خیانت کرده بودند و زن هایی که پروردگار به آنها داده بود رها کرده بودند و سراغ زن های بد رفته بودند.

بعد من زنانی را دیدم که از سینه هایشان آویزان شده بودند و این ها کسانی بودند که بچه های حرامزاده زائیده بودند



بعد من به بهشت دوم برده شدم و آنجا دو پسر عمویم را دیدم یکی مسیح فرزند مریم و دیگری یونس فرزند زکریا بعد به طبقه سوم رفتم و آنجا مردی را دیدم که صورتش مثل ماه شب چهارده بود او برادر من یوسف بود پسر یعقوب بعد به طبقه چهارم رفتم و آنجا مردی را دیدم به نامادریس و ما او را در جای بلندی تجلیل کردیم. بعد به طبقه پنجم بهشت رفتیم آنجا شخصی بود با موهای سپید و ریش بلند، هی چگاه در زندگیم مردی را به این زیبایی ندیدم او هارون پسر عمران بود.

بعد به طبقه ششم رفتیم آنجا مرد سیاه چهره ای را دیدم با یک دماغ خمیده او برادر منموسی بود
پسر عمران.

بعد به طبقه هفتم رفتیم آنجا مردی روی تختی نشسته بود هیچ وقت کسی را این طور شبیه خودم
ندیده ام او پدرم ابراهیم بود.



بعد او مرا به درون بهشت برد. من یک دختر خدمتکاری را دیدم با موهای سیاه و لب های سرخ.
از او پرسیدم به چه کسی تعلق داری چون مرا خیلی نوازش کرد. او بهمن گفت که به زید بن
حارثه تعلق دارد. پیغمبر این خبر خوب را به زید گفت.

(ابن هشام ۱۸۱-۶۱۸).

وقتی که محمد بیدار شد از دیدن این رویا بسیار خوشحال بود محمد در ابتدا این تجربه را یک سفر واقعی می‌پنداشت، ولی بعدها قبول کرد که بدنش در مکه بوده و روحش به بیت المقدس سفر کرده است او آن سفر را برای علی ابن ابیطالب گفت. علی به او گفت که بهتر است که از این رویا چیزی به کسی نگوئی چون بت پرستان تو رام‌سخره خواهند کرد. ولی محمد این واقعه را برای قریش تعریف کرد. حرف علی درست از کار درآمد و قریش او را به مسخره گرفتند. در نتیجه محمد حرفش را پس گرفت. او گفت این صحبت او کاری شبیه امر خدا به ابراهیم برای کشتن پسرش بود. خدا می‌خواست که میزان اعتقاد ابراهیم را به سنجد. او هم می‌خواست ببیند که چه کسانی به او اعتقاد واقعی دارند.

تعبیر معراج

من به عنوان یک دانش‌جو روان‌شناسی اغلب متدهای تعبیر رویا، توهمات و هذیان‌ات و تخیلات خود بزرگ کنی را مطالعه کردم و به عنوان یک روان‌شناس بالینی یاد گرفته‌ام که بهترین متد تعبیر رویا روش به کار بردن عقل سلیم است. در مورد محمد ما می‌دانیم که وقتی که او این رویا را دید او باور داشت که پیغمبر خداست. او تعدادی حدود صد نفر را جمع کرده بود که هواداران او بودند و به اسلام ایمان داشتند. با این که او هوادارانی داشت، تعداد کسانی که دشمن او بودند خیلی بیشتر بودند. خیلی‌ها از او متنفر بودند و او را مرتباً مسخره و تحقیر می‌کردند. چه چیزی برای بالا بردن ایمان یک پیامبر که در زیر فشار زندگی می‌یکند، بهتر از یک ملاقات رسمی با پیامبر محبوبش ابراهیم است. کار رویا یا یک تخیل خود ساخته این است که بین ضمیر آگاه و ناآگاه یک تعادلی ایجاد کند می‌بینیم که رویای معراج کاملاً این تعادل را برای محمد درست کرده است، او در حال همراهی با فرستاده خدا نشسته بر روی اسب افسانه ای پیامبران به شهر پیامبران یعنی بیت المقدس برده شد. او با یک یک پیامبران آشنا شد و در انتها یک ملاقات رویاروی با ابراهیم پیامبری داشت که او را پدر خودش میدانست در حالی که فرشتگان دوربر آنها را گرفته‌اند.

در یک لحظه عقده عمیق حقارت محمد ب عنوان یک یتیم فقیر تبدیل به خود بزرگ بینی می‌شود و قبول می‌کند که او خاتم الانبیاء است و خدا او را دوست دارد. بهشت محمد پر از حوری

های زیبایی به شتی است. زنان به شتی که جایزه مردان به شتی خواهند بود و چه کسانی بیش از همه مجازات خواهند شد آنهایی که پول یتیمان را خورده اند و به یتیمان آزار رسانده اند این نشان می دهد که بچگی محمد چقدر بد بوده و چقدر سخت کشیده است و چه اثر به سزایی در تفکر او داشته. آنها که مال یتیمان را خورده اند فقط گوله های آتش را به شکم های شان فر ستاده اند. در طول این رویا به محمد ثابت می شود که ماموریت او یک ماموریت خدایی است و مهر اثبات آن را خدا می زند و قبول می کند.

او مورد حمایت قرار می گیرد. چه چیزی برای والایش یک پیامبر بهتر از آن است که هم ابراهیم شود و با او سخن بگوید، و از ابراهیم بشنود که کار او کاری خدایی است و دشمنانش دشمنان خدا هستند، هیچ نوع تجربه ای نمیتوانست این تعادل و جبران را برای محمد به وجود بیاورد. این که این رویا یک رویای معمولی بوده و یا این که رویای زائیده صرع او می بوده مهم نیست. چیزی که مهم است این است این رویا وقتیاتفاق افتاد که محمد به شدت به آن نیاز داشت و به او این انرژی را داد که راهش را ادامه دهد و به ماموریتش برسد. بعضی از چیزهایی که محمد در رویا می بیند چیزهایی است که از مذاهب دیگر گرفته شده است. با این که این مسافرت به بهشت فقط در یک شب انجام می گیرد. محمد خیلی چیزهای عجیب می بیند و با عجایب روبه رو می شود.

خیلی از این موجودات عجیب اندازه های بزرگی دارند و به ابعاد وسیع ساخته شده اند که تمام آنها بزرگ بودن خدا را به او نشان می دهد. این اجسام کارهایی می کنند که به زندگی ۰۰۴۱ پیش برمیگردد، به طور مثال او خروس عظیمی می بیند که بزرگتر از ستارگان است و حساب زمان گردش ستارگان با او است. در آن دوران که ساعت وجود نداشت خروس زمان آمدن صبح گاه را نشان می داد، و تنها چیزی بود که در مخیله محمد می توانست کار زمان سنجی خدا را انجام دهد.

این گزارش در مورد حوری های بهشتی خود مسئله دیگری است، پاداشی است که خداوند به تمام مردان به شتی می دهد. محمد در موارد گوناگون از این جایزه های بهشتی برای پیروانش صحبت

می‌کند. او حتی به آنها می‌گوید که در بهشت می‌توانند شرابنوشند. در طول این مسافرت بارها محمد به خواب می‌رود و دوباره بیدار می‌شود که احتمال صرعی بودن این رویا را بیشتر می‌کند. چون در حال معمولی وقتی کسی از خواب بیدار شد و دوباره به خواب رفت خواب قبلیش را دنبال نمی‌کند و داستان تمامی شود. این قضیه بسیار جالب است که روز بعد از رویا محمد تصمیم می‌گیرد که رویایش را برای همه بگوید. او فکر می‌کرد که مردم متوجه مهم بودن او می‌شوند که او تنها یک پیامبر نیست او پیامبر محبوب خداست. پسرعموی محمد که می‌ترسید مردم او را مسخره بکنند از او درخواست می‌کند که چیزی به کسی نگوید ولی محمد تصمیمش را گرفته بود که این تجربه را به همه بگوید. ولی برعکس انتظار او گفته پسرعمویش درست از کار درآمد و او مورد مواخذه و مسخره‌ت پرستان قرار گرفت. در نتیجه محمد حرفش را پس گرفت. او گفت این صحبت او کاری شبیه امر خدا به ابراهیم برای کشتن پسرش بود. خدا می‌خواست که میزان اعتقاد ابراهیم رابه سنجد. او هم می‌خواست ببیند که چه کسانی به او اعتقاد واقعی دارند.

این عمل محمد نمونه واضحی از مکانیسم دفاعی دلیلی تراشی شخصیت محمد است (Rationalization).

*تعبیر معراج و تجزیه و تحلیل این حکایت از آن نگارنده است.

فصل نهم:

مکانیسم های دفاعی شخصیت محمد

سال افسردگی

سال دهم بعد از بعثت بدترین سال زندگی محمد بود. در این سال او آن قدر صدمه دید و غصه خورد که این سال را سال افسردگی (حزن) نامید. او ده سال بود که خودش را به عنوان پیامبر معرفی کرده بود. ولی تعداد هوادارانش از صد نفر تجاوز نمی کرد. تعداد زیادی از مسلمانان به حبشه مهاجرت کرده بودند و آنهایی که در مکه زندگی می کردند زندگی سختی داشتند.

اشکالات زندگی محمد

محمد از این نظر شانس آورده بود که مورد حمایت بنی هاشم قرار داشت. این قضیه به وسیله ابوطالب عموی او که او را بزرگ کرده بود درست شده بود. اما بت پرستان قبیلۀ قریش زندگی را برای آنها سخت کرده بودند. آنها تحریم های وسیعی بر ضد بنی هاشم به کار می بردند. طرفداران او فقیر و درمانده بودند و از او می خواستند که در کارشان گشایشی بکند. او پیامبر خدا بود و می بایست بتواند به نوعی از آنها حمایت بکند و وضع زندگیشان را بهبود ببخشد. در این میان واقعه وحشتناکی در زندگی او افتاد. خدیجه زن و یار مهربان محمد به طور ناگهانی درگذشت. مرگ خدیجه برای محمد حادثۀ جانگدازی بود. خدیجه برای محمد فقط یک زوجه نبود او کسی بود که محمد را قبول کرده بود و ثروت و مکنت او باعث شده بود که محمد در اجتماع جایی پیدا بکند. او اولین مسلمان بود و کسی بود که هنگام بعثت به او مژده داده بود که بیمارروانی نشده و واقعاً پیغمبر خداست. محمد او را به شدت دوست می داشت و بخلاف سوم اعراب تا وقتی خدیجه زنده بود محمد زن دیگری نگرفته بود و هیچ وقت به او خیانت نکرده بود. از همه مهمتر خدیجه به خاطر اختلاف سنشان حالت مادری را داشته که از بچه ای نگهداری می کند.

دو ماه بعد ابوطالب هم درگذشت و با مرگ او محمد بزرگترین پشتیبانش را از دست داد. بدون حمایت ابوطالب بت پرستان می توانستند او را به راحتی بکشند. زندگی به محمد آن قدر تلخ شده

بود که یک روز هنگام عبور از کوچه یک زن هم سایه آلت تناسلیک بز ماده را به خانه او انداخته بود. قریش هنوز آماده کشتن محمد نبودند و

نمی خواستند یک جنگ خانگی راه بیندازند ولی طرفداران محمد از این نعمت محروم بودند آنها بیشتر شان از بردگان و اشخاص بی بضاعت تشکیل می شدند و مرتب زیر شکنجه و ظلم بت پرستان قرار داشتند. آنها از او می خواستند تا از خدا بخواهد تا برایشان کاری بکند. رفته رفته تعدادی از آنها اسلام را ترک کردند و به دین سابقشان برگشتند تا از ترس و شکنجه راحت شوند.

تجزیه و تحلیل مکانیسم های دفاعی شخصیت محمد

سفر محمد به طائف

محمد بسیار غمگین بود و احتیاج به یک راه نجات داشت. بهترین کار برای او مهاجرت از مکه و رفتن به یک شهر دیگر بود. ولی مردم شهرهای دیگر جرأت نمی کردند که به او امان بدهند چون چنین واقعه ای قریش را سخت عصبانی می کرد و مردم شهر بعدی مورد تعدی و ظلم آنها قرار می گرفتند. بیرون از مکه شهری قرارداد که طائف نامیده می شود. این شهر در یک منطقه کوهستانی است و در نتیجه آب و هوای بهتری دارد. باران می بارد و خشک نیست. کشاورزی فراوان انجام می گیرد و بیشتر کارشان در پرورش انگور می چرخد. این شهر اکنون هم محلی برای آسایش مردم مکه است و اغلب خاندان سعودی در آنجا زندگی می کنند. قبیله ای که در طائف زندگی می کرد ثروتمند و بسیار قوی بودند. محمد امید داشت که آنها به او و همراهانش راه دهند و آنها را کمک کنند و زیر حمایت خود بگیرند. محمد فکر می کرد که آنها آن قدر قوی هستند که می توانند در مقابل مردم مکه به ایستند و محمد را از شر آنها خلاص کنند.

محمد به تنهایی به طائف سفر کرد ولی برخلاف انتظارش مردم طائف اصلاً به او رویخوش نشان ندادند آنها او را از خود راندند. دلیل آنها این بود که می ترسیدند وارد جنگ با قریش شوند. محمد خواهش کرد که حداقل آنها از آمدن او به طائف چیزی به قریش نگویند تا او مورد مواخذه قرار نگیرد ولی مردم طائف این خواهش را هم رد کردند و به او گفتند که اگر آنها به قریش نگویند که محمد به آنجا آمده آنها به زودی خواهند فهمید و زندگی را برای آنها تلخ خواهند کرد. آنها کار را به اینجا ختم نکردند و او را از طائف بیرون کردند و بچه ها به دنبالش دویدند و به او سنگ زدند. یکی از سنگ ها به پایش خورد که باعث خونریزی شد. محمد در یک باغ انگور مخفی شد و یک برده او را نجات داد و به بیرون شهر رساند. راه مکه طولانی بود و در نتیجه او شب را در روستای نخله گذراند.

داستان اجنه

در طول تاریخ داست ان های مربوط به اجنه، شیاطین، ارواح خبیثه و دیوها جای خود را در فرهنگ هر جامعه ای داشته اند. ولی به مرور زمان به علت رشد علم و دانش وانبوه وسایل ارتباط جمعی این عقاید ارزش خود را از دست داده و تبدیل به خرافاتشده اند. هرچند هنوز اشخاص بسیاری وجود دارند که به این مخلوقات غیرطبیعی اعتقاددارند ولی در دنیای علم ارزش آنها از بین رفته و فقط در رشته هایی مثلاً سطور ه شناسی و انسان شناسی فرهنگی از آنها استفاده می شود.

ریشهٔ اولین اعتقادات به این موجودات دانسته نیست، آنها در طول قرن ها گم شده اند و کسی از پیدایش آنها خبری ندارد. احتمال می رود که این عقاید بیشتر زائیدهٔ ترس هایانسان های اولیه باشند. در زبان انگلیسی اسامی مختلفی برای این موجودات وجود دارد ولی در اسلام لغت جن جا گرفته و از آن نام برده شده است و در قرآن آمده و خیلی ازمتعصبان مذهبی به آن اعتقاد دارند چون سوره ای از سوره های قرآن به آن اختصاص داده شده.

سورهٔ جن ۲۸ آیه دارد که تمام آن به این موجودات تخیلی اختصاص داده شده. محمد برضد خرافات جنگید و خیلی از آنها را رد کرد ولی در مورد جن قاطعانه از آن سخن گفته است. این آیات باعث شده که دشمنانش او را به سخره بگیرند و او را بیمار معرفی کنند. ولی در این بحث ما او را مسخره نمی کنیم بلکه سعی می کنیم مثل اتفاقات دیگر زندگی او از آنها استفاده کنیم تا او را بهتر بشناسیم و اثرات وجود صرع او را مورد کنکاش قرار دهیم.

روستای نخله به دهکدهٔ اجنه نیز شهرت داشته که نشان می دهد قبلاً مسائلی در مورد اجنه در آنجا به وقوع پیوسته بوده است. آن شب محمد نماز خواند و مقداری از قرآن را قرائت کرد. داستان به این قرار ادامه پیدا می کند که چند نفر از اجنه صدای قرآن را شنیدند و از آن خوششان آمد و مسلمان شدند آنها مذهب اسلام را به شهرشان بردند و تعداد بیشتری از اجنه به اسلام روی

آوردند و در نتیجه اجنه به دو گروه تقسیم شدند یک گروه مسلمان و گروه دیگر نامسلمان. شیطان از افراد گروه نامسلمان می باشد

(آیت الله مکارم شیرازی ۵۱۹۹ جلد ۵۲ صفحه ۱۰۰-۶۵۱).

سوره جن شامل ۲۸ آیه است که به همان زیبایی قسم تهای دیگر قرآن می باشد.

سوره الجن

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنَّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قرآنًا عَجَبًا ﴿١﴾

بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فراداده اند، سپس گفته اند: «ما قرآن عجیبی شنیده ایم...» (۱)

يَهْدِي إِلَىٰ آلٍ مُّشْرِكٍ ۖ وَلَنْ نَّشْرِكَ بِرَبِّ نَا أَحَدًا ﴿٢﴾

که به راه راست هدایت می کند، پس ما به آن ایمان آورده ایم و هرگز کسی را شریکپروردگار قرار نمی دهیم! (۲)

وَأَنَّ هَ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّ نَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾

و این که بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود هم سر و فرزندیانتخاب نکرده است! (۳)

وَأَنَّ هَ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَىٰ لَٰلِهِ شَطَطًا ﴿٤﴾

و این که سفیه ما (ابلیس) درباره خداوند سخنان ناروا می گفت (۴)!

وَأَنَّ اظَنَّ أَن لَّنْ نَقُولَ الْإِنسُ وَالْجِنَّ عَلَىٰ لَٰلِهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

و این که ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز بر خدا دروغ نمی بندند! (۵)

وَأَنَّ هَ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِ نَفَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

و این که مردانی از بشر به مردانی از جنّ پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیان آن می شدند! (۶)

وَأَنَّ هُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَّنْ يَبْعَثَ ٱللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

و این که آنها گمان کردند-همان گونه که شما گمان می کردید-که خداوند هرگز کسی را (بهنبوّت) مبعوث نمی کند! (۷)

وَأَنَّ ٱلْمَسْنَآةَ سَمَاءَ فَوْجَدْنَاهَا مَلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ﴿٨﴾

و این که ما آسمان را جستجو کردیم و همه را پر از محافظان قوّی و تیرهای شهابیافتیم! (۸)

وَأَنَّ ٱكُنَّ ٱنْقَعْدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلِّ سَمْعٍ ۖ فَمَنْ يَسْتَمِعِ ٱلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا ﴿٩﴾

و این که ما پیش از این به استراق سمع در آسمان ها می نشستیم؛ اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند، شهابی را در کمین خود می یابد! (۹)

وَأَنَّ ٱلَا نَدْرِ أَشٌّ رَّ ٱرِيدَ بَمَنْ فِى ٱلْأَرْضِ أَمْ ٱرَادَ بِهِمْ رُّ بِهِمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾

و این که (با این اوضاع) ما نمی دانیم آیا اراده شرّی درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان خواسته است آنان را هدایت کند؟! (۱۰)

وَأَنَّ ٱلْمِنْ ٱلَّ صَالِحُونَ وَمِنْ ٱلْدُونِ ذَٰلِكَ ۖ كُنَّ ٱلْطَّرَاقِ قَدَدًا ﴿١١﴾

و این که در میان ما، افرادی صالح و افرادی غیر صالحند؛ و ما گروه های متفاوتی هستیم! (۱۱)

وَأَنَّ ٱلظَّنَّ ٱلَّ أَنْ لَّنْ نَعْجِزَ ٱللَّهُ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَنْ نَعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾

و این که ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از (پنجه قدرت) او بگریزیم! (۱۲)

وَأَنَّ أَلَّ مَا سَمِعْنَا الْهَدَىٰ ۚ آمَنَّا بِهِ ۖ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

و این که ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم؛ و هرکس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می ترسد و نه از ظلم! (۱۳)

وَأَنَّ مِنَ الْمُتَسَلِّمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرُّوا رَشَدًا ﴿٤١﴾

و این که گروهی از ما مسلمان و گروهی ظالمند؛ هر کس اسلام را اختیار کند راهراست را برگزیده است، (۴۱)

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿٥١﴾

و اما ظالمان آتش گیره و هیزم دوزخند! (۵۱)

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ﴿٦١﴾

و این که اگر آنها جنّ و انس در راه (ایمان) استقامت ورزند، با آب فراوان سیراب شدنی کنیم! (۶۱)

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم؛ و هرکس از یاد پروردگار شروی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد! (۱۷)

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ ۖ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾

و این که مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید! (18)

وَأَنْ هَلَّ مَا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾

و این که هنگامی که بنده خدا به عبادت برمی خاست و او را می خواند، گروهی پیرامون او به شدت ازدحام می کردند (۱۹)

قُلْ إِنْ مَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾

(۲۰) بگو: «من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم!»

قُلْ إِنْ يَ لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾

(۲۱) بگو: «من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم!»

قُلْ إِنْ يَ لَا يَجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾

بگو: (اگر من نیز برخلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی کند و پناهگاهی جز او نمی یابم؛ (۲۲)

إِلَّا لَا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾

تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالات اوست؛ و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می ماند! (۲۳)

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴿٤٢﴾

(این کارشکنی کفار همچنان ادامه می یابد) تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند؛ آنگاهم بدانند چه کسی یاورش ضعیف تر و جمعیتش کمتر است! (۴۲)

قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٥٢﴾

بگو: «من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟!» (۵۲)

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٦٢﴾

دانای غیب است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، (۶۲)

إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾

مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد... (۲۷)

لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾

تا بداند پیامبرانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند؛ و او به آنچه نزد آنهاست احاطه دارد و همه چیز را احصاء کرده است. (۲۸)

چون این داستان به صورت یک سورة کامل در قرآن آمده در نتیجه یک اعتقاد رسمی اسلام است. در اینجا نمی توان این داستان را به نام خرافات رد کرد و از آن گذشت.

من به یاد دارم که هنگامی که در دبیرستان بودم از یکی از معلمان شرعیات قضیه جنرا پرسیدم او با قاطعیت گفت ما مسلمان هستیم و این در قرآن آمده پس ما به آن اعتقاد داریم. این داستان و سیله ارجمندی است که به واسطه آن می توان به رازهای زندگیروانی محمد پی برد در آن موقع محمد زیر فشار زیادی قرار داشت او اشخاص مهمی را از دست داده بود و به شدت احساس تنهایی و افسردگی می کرد. مذهبش پی شرفچندانی نمی کرد و مردم طائف به او بی حرمتی بسیار کرده بودند. آینده او و پیروانش سخت و خطرناک جلوه می کرد. در موقعی که حتی پیروانش او را رها می کردند ناگهانانجه او را به پیامبری قبول می کنند. فی الواقع داستان جن نشان می دهد که مکانیسم دفاعی اصلی روان او جبران است.

مسئله دیگر این سوره اعتقاد محمد را به خرافات زمان جاهلیت نشان می‌دهد. در آن زمان اعراب می‌پنداشتند که اجنه استراغ سمع می‌کنند و کار تیرهای شهاب این است که اجنه را وقتی که به استراغ سمع مشغولند در آسمان بزنند. این باور خرافاتی در سوره الجن به وضوح نوشته شده است. (سوره جن، آیات ۸ و ۹)

جبران

مکانیسم دفاعی جبران یک نوع مکانیسم دفاعی است که در آن شخص به شکل ناآگاهانه برای کمبودهای واقعی یا بساختن یک داستان خیالی یا با خیال پردازی، موقعیت بد خود را جبران کرده داستان قابل تحمل تری می‌سازد؛ ثانیاً گاهی به شکل آگاهانه شخص برای کمبودهای واقعی یا خیالی دفاع می‌کند. مثل کمبودهای فیزیکی یا استعدادهای شغلی یا کمبودهای روانی. هر دوی این دو روند اغلب درهم مخلوط می‌شوند (Alho, ۲۰۰۳). در مورد محمد دلیل اصلی این داستان جن‌ها از این قرار است که حالا که در دنیای واقعی همه او را طرد کرده‌اند یا از زندگیش خارج شده و ایرادی گیرند. به اجنه مخلوقات دیگر خداوند پناه می‌برد و آنها او را قبول می‌کنند و اسلام می‌آورند و رفتار و کردارش را مورد تحسین قرار می‌دهند.

دلیل تراشی

دلیل تراشی یکی از مکانیسم‌های دفاعی روان محمد بود. دلیل تراشی به پدیده‌ای گفته می‌شود که در آن مسائل درونی و بیرونی توجیه می‌شوند. دلیل تراشی یک تلاشی است برای توجیه کردن اعتقادات و رفتاری که در اصل غیرمنطقی هستند یا این که غیرقابل قبول می‌باشند یا به گفته دیگر یک توجیه منطقی یا اختراع یک نکته قابل قبول یک استدلال اشتباه می‌باشد. دلیل تراشی یک پدیده ناآگاهانه است که به شکل یک حرکت ناخودآگاه معنای منطقی و قابل قبول به رفتار غیرمنطقی داده می‌شود تقاضاهای ناخودآگاه با کمک دلیل تراشی دفاع خوبی می‌کنند که انسان بتواند آنها را قبول بنماید (Nalliet, ۱۹۹۸). یکی از موارد بسیار معروفی که محمد در آن از دلیل تراشی استفاده می‌کند داستانی است که در موقع پیروزی در جنگ با قبیله هوازن به وقوع پیوست.

محمد به رؤ ساء قبیله قریش از قبیل ابو سفیان، معاویه و یزید مقدار زیادی بخ شش کرد و اغلب غنائم به دست آمده را به آنها داد. هواداران محمد عصبانی شدند که چرا او به ابوسفیان که دشمن اصلی اسلام بوده بیشتر شترها و نقره ها را داده است.

محمد خطابه ای ایراد کرد و در آن گفت که قریش ثروت زیادی را به غنیمت بردند اما شما پیغمبر خدا را دارید (ابن هشام صفحه ۵۹۵-۹۷۵) این نطق هوشمندانه که محمد را از مشاجره ای که راه انداخته بود نجات داد یک نوع بسیار خوب دلیل تراشی است.

او به دلایل شخصی خود غنائم را به قریش داده بود به احتمال زیاد برای این که آنها سا لها او را اذیت، حقیر و خار کرده بودند و محمد میخواست خودش را بزرگ و ایثارگر نشان بدهد. او به همچنین میخواست که یک نوع دوستی بین قبایل دشمن با همدیگر ایجاد کند. ولی او هیچ کدام از این دلایل را در جواب دادن به هوادارانش به کارنبرد. به جای آن او فقط سعی کرد هوادارانش را خوشحال کند که درست است که غنائم به آنها نرسیده ولی به آنها این مقام داده شده که در کنار رسول خدا باشند.^۱

^۱ تجزیه و تحلیل مکانیسم های دفاعی محمد از آن نگارنده است.

فصل دهم :

پیروزی بر بت پرستان و فوت محمد

یکی از مواد قرارداد حدیبیه این بود که هیچ یک از مسلمانان نمی توانستند رویبت پرستان یا بر آن کسانی که متحد آنها بودند شمشیر بکشند. به همین ترتیب هیچ یک از بت پرستان یا متحدانشان اجازه آزار و قتل مسلمانان را نداشتند. ولی در سال هشتم هجرت یک گروه متحد مسلمانان مورد تعدی بت پرستان قرار گرفتند و چند نفر کشته شدند. قرارداد شکسته شده بود و دیگر التزامی وجود نداشت. اما در این زمان تعداد هواداران محمد به حد اعلا رسیده بود و دیگر از بت پرستان نمی ترسید.

در سال های نهم و دهم بعد از هجرت سال های خوبی برای محمد بودند. با این که او درج ن گ های زیادی شرکت داشت در همه آنها پیروز شد و توانست افکار خود را در تمام عربستان نشر دهد او ابو سفیان را قبل از جنگ چنان ترساند که او بدون جنگ تسلیم شد و محمد و یارانش که اکنون به ۱۰۰۰۰ نفر میرسیدند مکه را فتح کردند ، او می توانست تمام آنها را بکشد یا به بردگی به فروشد، ولی او همه را بخشید به غیر از چهار نفر را که به او توهین کرده بودند.

(الواقدي جلد ۲ صفحه ۱۲۵)

خطبه آخر

او در سن ۳۶ سالگی برای آخرین بار به حج رفت و چون می دانست که زندگیش به آخر رسیده یک خطبه خیلی مهم برای مردم خواند و افکارش را انتشار داد.

"ای مردان به صدای من گوش کنید. من نمی دانم که آیا بار دیگر شما را در این محل خواهم دید یا نه. چون شما و آنچه شما دارید مقدس است تا وقتی که به دین خداوند بروید. چون در این روز این ماه مبارک شما حتماً خدا را زیارت خواهید کرد و از شما در مورد رفتارتان خواهد پرسید. من به شما گفته ام آن کسی که وثیقه ای دارد بگذارید و به کسی که به شما اعتماد کرده بود برگرداند. تمام ربا خواری حرام شده ولی شما می توانید سرمایه خود را نگاه دارید. به کسی بدی نکنید و کسی به شما بدی نخواهد کرد خدا خواسته است که هیچ نوع ربا خواری نباشد و تمام خونریزی

های دوران جاهلیت لازم است که بدون انتقام بماند. اولین خون خواهی را که من می خواهم منسوخ کنم آناست که به ربیاب الحریث پسر عبدالمطلب شده باشد. آن اولین خونریزی بود در زمان جاهلیت که من با آن برخورد کردم. شیطان همیشه طمع می کند در سرزمین شما موردستایش قرار بگیرد اما اگر او به هر چه که ستایش او باشد راضی است حتی چیزهایی که شما آنها را کوچک تلقی می کنید. در نتیجه به او در مذهبتان آگاه باشید. عقب انداختن یک ماه مقدس فقط ناباوری عظیم است. آنهایی که ناباوری می کنند از مذهب دور شده اند. آنها آن را یک سال قبول می کنند و سال دیگر رد می کنند. آنها می خواهند که ماه هایی را که خدا حرام کرده به هم بریزند. همان طور که خدا آفرینش را کامل کرد و زمین و آسمان ها را. شماره ماه های سال دوازده تاست و چهار تا ی آنها مقدس می باشند سه ماه پشت سرهم و یک ماه رجب که بین جومرا و شعبان است. شما برزنان تا حقوقی دارید و آنها برای شما حقوقی دارند شما حق دارید که آنها در رختخواب شما بی حرمتی نکنند و آنها کارهای آشکار بد نکنند. اگر آنها کردند خدا به شما اجازه می دهد که آنها را در اتاق جداگانه ای بگذارید و آنها را بزنید اما نه به سختی. اگر آنها از کاربردشان دست کشیدند آنها اجازه دارند که غذا بخورند و لباس بپوشند در کمال احترام.

کارهای ممنوعه آنها را رعایت کنید برای آن که آنها زندانیان شما هستند و با شما هیچ کنترلی بر روی خودشان ندارند. شما آنها را فقط به عنوان اعتماد به خدا و شما لذت خود را از آنها با کلام خدا می برید. پس آنها را بفهمید به آنها گوش دهید تا حرف های مرا بفهمید. اوه مردان من به شما گفته ام و برای شما چیزی باقی گذاشته ام که اگر شما آن را نگه دارید شما هیچ وقت به راه خلاف نخواهید افتاد. یک نشانه صادق کتاب خداست و دنباله روی از پیغمبر خداست پس به گفته های من خوب دقت کنید. بدانید که هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است و مسلمانان با هم برادرند. یک برادر حق دارد که از برادر دیگری چیزی را بگیرد که او به دل خواهش به او می دهد. پس اشتباه نکنید خدایا آیامن به شما نگفتم. من شنیدم که کسی گفت به خدا بله نشان داد و پیغمبر خدا گفت خودت شاهی". بعد پیامبر به زیارتش ادامه داد و به مردان دیگر پیوست .

چرا محمد احساس می‌کرد که احتیاج دارد یک خطبه نهایی بخواند؟ تا آنزمان او با اعراب در گروه های کوچک برخورد کرده بود ولی این بزرگترین اجتماع اعراب بود و او می‌دانست که این آخرین برخوردش با آنها خواهد بود. سال های زیادی از آغاز دعوت به اسلام گذشته بود و او احتیاج داشت که چند موضوع را روشن کند.

محمد می‌دانست که اتحاد اعراب یکی از مسائل مهم مأموریت اوست. آنها می‌توانستند اسلام را به سرزمین های دیگر ببرند ولی اگر آنها به جنگ هایدوران جاهلیت برمی گشتند و اتحاد شان را از دست می‌دادند اسلام در عربستان می‌ماند و به جای دیگر نمی رفت. به این دلیل بود که محمد فرصت را مغتنم شمرد تا تمام خون خواهی های دوران جاهلیت را بردارد و یک آغاز نوی بیافریند که در آن خون خواهی های قبلی همگی از ارزشی افتد و ساقط می شوند. او به آسمان چند بار نگاه کرد و خدا را شاهد گرفت که او کارش را انجام داده است او می‌خواست خدا و بقیه بدانند که او مأموریتش را به آخر رسانده است.

برای مراسم حج انواع تعبیر و تفسیر های گوناگون وجود دارد ، ولی عمر از اینکه محمد رسوم بت پرستی زمان جاهلیت را یک وظیفه شرعی کرده بود سخت خشمگین بود (سهیلی ، ۱۹۷۷). محمد می‌خواست که اتحادی بین همه قبایل عرب ایجاد کند. ولی طواف به دور خانه یی که یک تکه سنگ مقدس در آن جای داشت همان کاری بود که سالها محمد بر ضدش جنگیده بود.

خطبه آخر و سرنوشت زنان

رابطه محمد با مادرش و زنانش در فصول قبلی ذکر شده. ولی حکم او در مورد مسئله حقوق زنان باعث مسائل خیلی عمیق در زندگی میلیو نها زن مسلمان شده است. گفتار محمد در آن مکان و آن زمان پیشرو بود ولی شکل غیر قابل انعطاف پذیر و خشک آن مسائل زیادی را در دنیای اسلام به وجود آورد.



قبل از محمد زنان عربستان حقوق بسیار کمی داشتند. آنها از گاو و گوسفند حقوق بیشتری نداشتند محمد به خاطر وابستگی روانیش به زنان واز دست دادن مادرش در سنین خیلی کم حقوقی را برای زنان مطرح کرد که تا آن موقع کسی مطرح نکرده بود. او تعداد زنانی را که مردان میتوانستند بگیرند به چهار تقلیل داد و برای آنها از ارث سهمی قائل شد .

ولی او متأسفانه دست مردان را در زدن زنان باز گذاشت .با توجه بهقدرتی که محمد داشت ما می توانیم حدس بزنیم که او به سادگی می توانست کتک زدن زنان را حرام کند و یا مسئله حجاب که بر اساس اوامر محمد پیدا شد، و قبل از اسلام وجود نداشت. محمد می توانست آن را آسان تر بگیرد تا کار به اینجا نمی کشید. این مساله که زنان در زمان ساسانیان چادر به سر می کردند ، یک غلط مصطلح است. بنده سکه های پوراندخت پادشاه ساسانی را دید هام و او چادری به سر ، یا روبنده ای نداشت. خیلی از مفسرانقرآن تنبیه بدنی را راه حل آخر را آورده اند ، ولی یک استاندارد واقعی برای نوع تنبیه زنان وجود ندارد. به نظر می رسد که تا وقتی که استخوان زن شکسته نشده باشد حد شرعی بر آن جایز نیست.

بعضی دیگر از مفسرین قرآن دلیل تراشی های دیگری کرده اند. از خنده آورترین این تفسیرها، تفسیر حضرت آیت الله مکارم شیرازی می باشد که از بزرگترین مفسرین فعلی قرآن ایران می باشند. ایشان فرموده اند که روانکاوان امروزی عقیده دارند که گروهی از زنان یک بیماری دارند به اسم مازوخیزم و بعضی وقت ها موقعی که این بیماری به اوجش می رسد تنها روش آرام کردن آن این می باشد که تنبیه جسمی شوند. بنابراین در این موارد تنبیه ملایم جسمانی یک نوع روان درمانی به حساب می آید (آیت الله مکارم شیرازی ۵۱۹۹، جلد سوم صفحه ۳۷۳-۴۳۷).

برتری مردان بر زنان به وضوح در قرآن ذکر شده است:

الْ رِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا
 أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالْ صَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۚ وَالَّ
 لَا تَبْتَغِينَ لَهُنَّ شُوزَةً ۚ نَّ فِعْظُهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ ۚ
 فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۚ إِنِّ لِلَّهِ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا

مردان، سرپرست و نگهبان زنانند، بخاطر برتری هایی که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، به خاطر انفاق هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند. و زنان صالح، زنانی هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود)، اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند. و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! (و اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر هیچ راهی جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان

نبود،) آنها را بزنید! و اگر از شما پیروی کردند، راهی برایتان نباشد! (بدانید) خداوند، بلند مرتبه و بزرگ است.

(سوره نساء آیه ۴۳)

نتیجه نهایی این احکام این بود که باعث شد نیمی از مردم جوامع اسلامی از زندگی اجتماعی، کار و تحصیل دور بی افتند و خانه نشین شوند.

فوت محمد

در آغاز سال یازدهم هجری محمد بیمار شد که به فوتش انجامید. یک نگاه بهنشانه های بیماری نشان می دهد که او از یک بیماری مغزی در گذشته است.

چون عدد زیادی شاهد این قضایا بودند و دیده هایشان را گزارش می دادند مانوشته های دقیقی درمورد فوت او داریم که عموماً باهم تطبیق می کنند.

در ابتدا بیماری او این طور شروع شد که محمد از خدمه اش خواست تا او را در نیمه شب به گورستان بقیع ببرند. وقتی که به آنجا رسید او برای کسانی که در جنگ های قدیم کشته شده بودند دعا کرد او گفت: "سلام بر شما باد شما مردم گورها. شما خوش هستید چون وضعیتتان از زندگان بهتر است. اختلاف در بین همه نفوذ کرده و امواج تاریک بر روی هم می آیند و هریک از دیگری تر. محمد از اختلافات بین طرفداران خود رنج می برد. آنها می دانستند که محمد به زودی خواهد مرد و برای به دست آوردن مقام با همدیگر مجادله می کردند.

اختلافات متعددی بروز کرده بود. دعوا در مورد سنی و شیعه شروع شده بود. ابوسفیان به علی گفت که چرا از محمد در مورد خلافت خودت نمی پرسی، علی گفت کار درستی نیست اگر او نه بگوید من هیچوقت خلیفه نخواهم شد. ابوسفیان گفت اگر به خواهی من مدینه را پر از سپاه خواهم کرد. ولی علی قبول نکرد.

محمد به دوستانش می گفت که به من این انتخاب داده شده که کلیه تمام گنج های ایندیوار و عمر طولانی داشته باشم و به بهشت بروم و خدایم و بهشت را ببینم (ابن هشام صفحه ۷۸۶).

محمد گورستان را ترک کرد و به خانه رفت صبح فردای آن روز بیماری محمد شروع شد. عایشه در این مورد می گوید: پیغمبر خدا از گورستان برگشت دید که من یک سردرد شدید دارم من به او گفتم: "آخ سرم" او گفت: نه عایشه آخسر من ، بعد به من گفت: آیا تو ناراحت می شوی اگر تو

قبل از من بمیری و من تو را در کفن به پیچم و برای دعا بخوانم عایشه گفت: من می‌بینم که تو از گورستان برمی‌گردی و با یکی از زنان در رختخواب من بخوابی. پیغمبر لبخند زد و آنگاه دردش زیادتر شد او به اتاق های زنانش می‌رفت تا جایی که حالش در اتاق میمونه خراب شد.

او همسرانش را صدا کرد و از آنها پرسید آیا اجازه می‌دهند که او در اتاق میمونه استراحت کند آنها قبول کردند(ابن هشام صفحه ۷۹۶).

پیغمبر برای پیاده روی رفت به کمک عباس و علی ابن ابیطالب در حالی که سرش را دستمال پیچ کرده بود و پاهایش را می‌کشید.

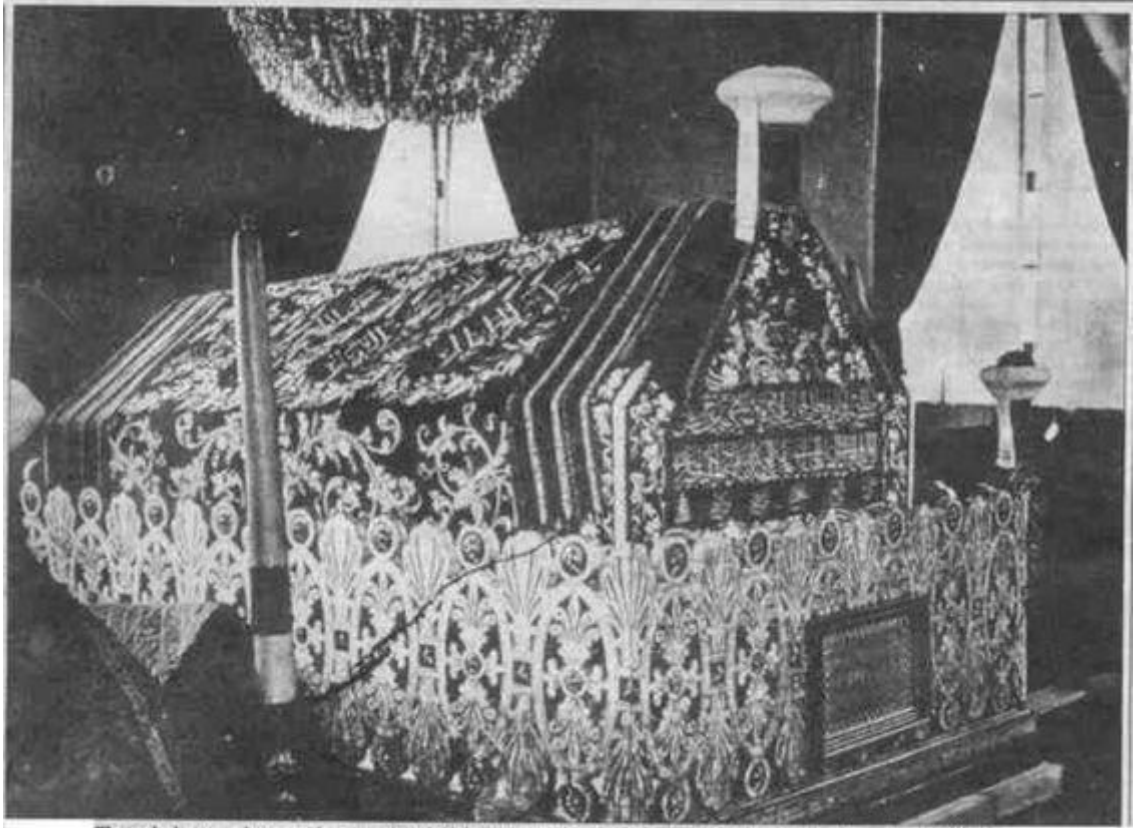
بعد بیماری پیغمبر بدتر شد او گفت "هفت مشک آب از جاهای مختلف بیاورید و به روی من بریزید که بتوانم به میان مردان بروم و نماز بگذارم زنان او را در یک لگن نشاندند و آب بر روی او ریختند تا او فریاد زد کافیست کافی(ابن هشام صفحه ۷۹۶).

بعد محمد به مسجد برای نماز رفت و به پیروانش گفت که آخر عمر او نزدیک است. وقتی به خانه برگشت درد او بیشتر شده بود و از حال رفته بود. بعضی از زنان او دور او جمع شدند به همراه افراد خانواده و آنها قبول کردند که باید به او دارو بدهند. حال او زود خوب شد ولی از دستهمه عصبانی شد که به او دارو داده اند. او به همه گفت که همشان باید از همان دارو به عنوان تنبیه بخورند. وقتی حال پیامبر بدتر شد او دستور داد تا ابوبکر نماز را به جا بیاورد وقتی مسلمانان او را دیدند همه از این قضیه خوشحال شده بودند. محمد بسیار خوشحال شد وقتی دید مسلمانان دارند نماز می‌خوانند. و پیامبر از مسجد به خانه آمد و روی سینه عایشه دراز کشید. محمد مدتی خوابید ، بعد بیدار شد و گفت :قلم برای من بیاورید تا چیزی بنویسم که همه آمرزیده شوید. عمر گفت او هذیان می‌گوید. محمد دوباره روی سینه عایشه دراز کشید. یک مرد از خانه ابوبکر وارد اتاقش در حالی که یک مسواک بر لب داشت. پیغمبر به او نگاه کرد به طوری که عایشه فهمید که او مسواک می‌خواهد از او پرسید آیا مسواکی خواهی محمد سرش را تکان داد عایشه مسواک را گرفت و آن را کمی جوید تا نرم شد بعد آن را به او داد او دندان هایش را به شدت مسواک کرد. عایشه گفت پیامبر به

شدتی مسواک زد که من هیچ وقت مثل آن را ندیده بودم (ابن سعد جلد اول صفحه ۱۸۰). بعد آن را زمین گذاشت و روی سینه من سنگین تر شد وقتی به صورتش نگاه کردم چشمانش از حرکت ایستاده بود (ابن هشام صفحه ۸۲۶).

کشیدن پا به احتمال زیاد نشانه یک سکته مغزی در نیمکره راست مغز بوده زیرا او هنوز صحبت نمی‌کرده. مرکز گویایی در نیمکره چپ است که هنوز از کار نیفتاده بوده‌است. گفتار او چنان به هم ریخته بود، که دو ست قدیمش عمر گفت که او دارد هذیانمی‌گوید (تاریخ طبری ۱۹۹۰، جلد ۴، صفحه ۱۳۲۰). به گفته عایشه کمی بعد او نمیتوانست صحبت کند و با اشاره تقاضای مسواک می‌کند. این رفتار نشان می‌دهد که خونریزی در طرف راست مغز انقدر زیاد شده که به نیمکره چپ هم فشار آورده. و اوقدرت کلام را هم از دست می‌دهد. مسواک زدن شدید از همان اختلال مزه بد دهان سرچشمه می‌گیرد و شدت سیمپتم (Geschwind syndrome) را در حال مرگ نشان می‌دهد. بعد از فوت محمد عمر که بسیار عصبانی شده بود. از آن اتاق خارج شد و شمشیرش را کشید و فریاد زد، محمد نمرده او به آسمانها برای چهل روز رفته و بر میگردد. ابوبکر بیرون آمد و به عمر گفت "عمر آرام بگیر".

ابو بکر گفت آنهایی که محمد را می‌پرستند بدانند که محمد مرده است، ولی آنها که لله را می‌پرستند لله زنده است.



The only known photograph, an undated 19th century print, of the tomb of the Prophet Mohammed (PBUH)

تنہا عکس منسوب بہ مقبرہ محمد



مسجد و مقبره محمد در مدینه .

محمد در اتاق عایشه در گذشت و دوستانش آنقدر جدال کردند که تدفین او به تاخیر افتاد. عاقبت او در همان اتاق عایشه در خانه خودش به دست علی ابن ابیطالب دفن شد.

Selected Bibliography

1)African commission on human and peoples right 2004, Statement On the current human rights situation in Darfur ,Sudan.Delivered on 23 May 2004

2)Ayatullah Makarim Syirazi ,Quran 29 vols,Tafsir Nemooneh(Arabic-Farsi).

3)Al-Tabari,M.1990 .Tarikh Tabai (Farsi) ,Tarikh al rasoul valmolook ,Vol 3 & 4 , Translated by

A.Payandeh . Tehran, Iran .Sherkat entesharat Asatir

4)Al-Bukhari , 1988 . The translation of the meaning of Al-Sahih(Arabic and English).

Vol 1-9 . Chicago , IL, Kazi Publications.

5)Adams, Francis . 1856. The extant works of Aretaeus,theCappodocian,London,U.K.Wertheimer and Company.

6)Armstrong,K.1992 , "Muhammad:A Biographyof the prophet . New York ,Harpocollins.

7)Bear DM, Fedino P .1977 Analysis of interictal behavior in temporal lobe epilepsy .Arch.NeurologyVol 34 p 754

8)Bear DM,Levine,K.Blumer et al. 1982 "interictal behavior in hospitalized temporal lobe epileptics:relationship to idiopathic psychiatric syndrome.J of Neurology Neurosurgery,psychiatryVol 45 , P481.

9)Blumer D. 1999."evidence supporting temporal epilepsy personality syndrome"Neurology,53(suppl,2)'s ,9-12

10)Clarks,D.Nashat B,Mario M.2005. "The brain and behavior :an introduction to behavioral neuroanatomy . Cambridge , University press.

- 11) Darwin, C. 1887 "autobiography" London
- 12) Dashti A, "Twenty three years". (farsi) date, place and publisher unknown.
- 13) Denselow M. Et Al ..2001 "distribution of inhibition in area CA1 of hippocampus in a rat model of temporal lobe epilepsy" J of Neurophysiology :84(5)2231-2245
- 14) Devinsky O. 1999 "evidence of the existence of a temporal lobe personality syndrome". Neurology 53(5 suppl.2).s12-s25.
- 15) Engel J .1996 "introduction to temporal lobe epilepsy" Epilepsy Research 26(1)Dec :141-150
- 16) Freeman F." a differential diagnosis of the inspirational spells of Mohammad the prophet of Islam". Epilepsia 17 (4) Des 423-427
- 17) Geshwind N. 1973 "effects of temporal lobe surgery on behavior". N England ,J of Medicine :289-480**
- 18) Geshwind N. 1983 "interictal behavioral changes in epilepsy". Epilepsia, 24 (suppl,1).s-23.s-30**
- 19) Gastaut H et al .1964 "a proposed international classification of epileptic seizures: Seizure .vol 5 , p297
- 20) Heikal M 1966 "the life of Mohammad " Farsi translation Vol 1-2. Tehran .Iran Elmi publishers.
- 21) Hitti M 1996 "The Arabs , a short story". Washington D.C reging publishers.
- 22) Ibn Hesham from Ibn Ishagh "Sirat Rasulallah" , Guilleme A , Translated 1955. " London , Oxford university press.**

23) Ibn Saad 1990"Al Tabaghat al Kubra"(Arabic)Vol 1 & 2 ,Beirut Lebanon. dar alKotob elmi

24)Ireland W 1886 (1972 reprint)." The Blot Upon the Brain"
Studies in history of psychology.Freeport, New York books for
libraries press

25)Kraepelin E. 1981 clinical psychiatry.Diefendorf (translation)
Delma NewYork .Scholars Facsimiles and reprints.

26)Keraplin E 1913."Lectures on clinical psychiatry".Johnston
(translated)New York.

William Wand and Co

27)Ling M .1983 Mohammad, his life based on earliest
sources.Rochester,VT:inner traditions international.

28)Lipinski G 1977 epilepsies with astatic seizures of late onset.Vol
18 p 13 29)Lishman W 1977 . organic psychiatry:the psychological
consequences of cerebral disorder (3rd edi)London. U.K. blackwell
science.

30)Makarem Shirazi , M Ayatollah.1995. Tafsir Nemooneh
(Persian). Vol 1-29. Tehran , Iran.

Dar al kotob al islamiah.

**31)Meraj Nameh . 1436,Persian miniatures of Meraj , made
in workshops of Harat,**

Khorasan

32)Mostofi H . 1988 ,Tarikh Gozideh (Farsi).Entesharat Amir Kabir

33)Moore,D.1997 partial seizures and interictal
disorder.neuropsychiatric

elements.boston,MA:Butterworth.heinemann

34)Read,D 1981.Solvingdeductive-reasoning problems after
unilateral temporal lobectomy.

"Brain And Language, 12:116-127

35)Savor,J , 1997 the neural substrates of religious experience".
Journal Of neuropsychiatry 9(3) summer:498

36)Seguy,M 1977 .Miraj Nameh(Turkish). Paris
,France,George,IL:Kazi George Braziller

)73**Shakir,,**Multilingual Quran,Multilingual Quran (al-islam.org)

38)Sobhani,J1994 Forough JavidanComprehensive Analysisof the
prophet's Life (Farsi),

Tehran,Iran:Danesh Islami

39)Suhaili A .1977.Al Sirat Al Nabviia (Arabic) .Pakistan

40)Stone J . 2007 "*The Epileptic Origins of Western Religion* "
Cathatolic religion

41)Turner.A .1977 .The history of hell.New York.Harvest Books

42)Vaillant,G. 1986. Empirical Studies Of Ego Mechanisms of
Defence.Washington DC

.American Psychiatric Press

**43)Vaghedi .M 1986 Al Moghazi(Farsi) ,translated by
Mahdavi Damghi.M , Vol 1-3 Tehran ,Iran: Markaz Nashr
Daneshgahi.**

44)Waxman , S.1975."The Interictal Behavior Syndrome in
Temporal Lobe Epilepsy "Archives of General Psychiatry 32(12)
Dec. 1580-1586.

45)Waxman S G , Geshwind. N.:1974 Hypergraphia Temporal
.Epilepsi. Neurology.24:629

46) Wintel ,J.2003. The rough guide historyof
Islam.London.U.KRough Guide , Publishers